

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المستند قدس تعالی که بر منی منجیب است طالب فضائل و مکارم اقتصاد و عیون منافع و احوای حیوانات
و معطر منعم که آرای فرخنده و چمن الزامک شیء الله و سیرت اعلی خان صاحب بهادر از انکس اطمینان

کتابخانه ملی ایران

مجموعه کتب خطی

مجموعه

عقده اعلیٰ والا ضرب بنه خلا لہذا اسم شان غور من حصول بقول مثال و قائل بنفہ حصول اور

منه



بسم الله الرحمن الرحيم

پس از گزارش سپاس حضرت یزدان نگار من نعت و ارث هر دو جهان بهیشت اقرار و موافقت آن حوالی السرحان
منطبق افغان خوان و خلان سمو المکان باد که از دیر باز بعض احباب دوستان این نامه نگار افاضل من الصامت الهما
محمد یوسف علی ابوالاحمد سندیل اصل گوپاموی مولد گشتوی موطن مستعدی آن بودند که کتابی در علم
و الفاض و مواریث محتوی جمیع مسائل متضمن اختلافات جماعه اهل سنت و جماعت و شیعیه امامیه اثنا عشریه جمیع تالیفات
تا معین استخراج مسائل یقین بین احکام مشیرین باشد که تنقیح خاطر و پریشانی باطن و طاهر از اجتره ابر رسول این جهان
باز میبخت تا آنکه احب الاما اصدق الاحباب جسد ملکان و حانی روح کمالات جسد انیمه متعین لم یزلی
علیهم غلام علی رقاہ اللہ علی به علاج مقصده تفسی و طلبی علی ازین کار خود مزمزم شد برانم و نیت که شرح
وافی بر بیانی کافی بنظم الفرائض منظومه جامع فضائل نوع انسان حاوی اوصاف اندک از حد بیان غنی
المروم مولوی جعفر علی ساکن کشندی اغرقه الدنیا بحار الرحمة و لغرض تنقیح مسائل این علم و متضمن شرح
اختلاف فقهین باختصار کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون بنظم و نظم سرانجام علیه الرحمة را تا بحث رود که کثیر الا
کتاب است و دست بهم داده بود که دست برد و مکلان اجل نقد جایش تبایج قارفت و نظم مذکور مطبوع طبع آن محبت
نواز بود و بعد از گذشت از حد گذرانند و بنظم جدید از سر تا پا راضی نگردیدند چاکر حکیم خیر الناس نفع الناس است غایت
و وقایع و موانع در محبت این فن و بطریق بیان ساده و صوفیه و کافیه سپردم و بر اصل نظم و کلام این مقدمه و خاتمه
تکثیر الفاظ افزوده و مباحث از سر نو و آنرا هدیه جناب فضائل ایاب و تحفه حضرت فاضل باب چشم چراغ و چون
سیادت دل و دماغ خاندان ریاست خاتر نکالات نبی نوع انسان حاضر مناقب خارج از حیطه شرح و بیان قشیم
مملکت حیدر آباد ناظم نظام سلطنت امین البلاد و متور اصف نشان وزیر اسطر نشان مختار الملک شیخاع الدوله
میر تراب علی خا نصاحب بهادر سالار جنگ ایام العبد البریه با دامت ذاته الهی و الهی الامام
والایالی گردانیدیم بهیشت یک نگاهش بر آن عین قبول و نوبت بدیده مامون

مقدمه از حضرت ختم المرسلین سید الاولین و الاخرین صلی الله علیه و آله و احواله جمیعین مابین است که تعلیم
الفرائض و علو با الناس فانها نصف العلم کسب و این علم از واجبات است و فرائض عیسیت که از ان مصرف
ترک نیست و انست می شود و این را علم موارث نیز گویند و موارث جمع میراث است یعنی حتی که منتقل شود و میراث
بدگیری و فرائض جمع و فیضه است و آن عبارت از خصله عیسیت که در کتاب است برای در نه عیین گشته
و موضوع این علم ترک عیسیت است بوجه صرف در مصارف و عین من از ان عصمت از خطا و عیسیتیم ترک است
فما لنا اشترع فی شیخ الکتاب و الله الموفق للصواب و الیه المرجع و المآب بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا میگویم بنام خدا | گو بودی شریک بی همتا | انقش منظر از کون مکان | چهره پر دانه سپید و جهان

مقش بند و چهره پر دانه یعنی نقاشی و مصور است و طراز بکسر طای جمله یعنی نقش و نگار *

اوست سوچو ما همه محرم | عقل از فهم کنه و مرموم | آخر و ختمج ازل حسد و | حطی از فهم ذات او نبرد

اوست می محبت دوار فتم | غیر او نیست مالک عالم نعمت صلواتی غر و جل | بر بنه محمد مرسل *

اضافات بنی بسوی محمد اضافت مبدل منه بسوی بدل است و مرسل اگر چه بطایفه صفت محمد است لکن در حقیقت صفت
سایر کائنات و سرور دین * سر لغت کسب آسمان و زمین * زبده انجم زای مجسمه یعنی خلاصه و سر لغت کسب کسی
بودن یعنی مطیع و منقاد او شدن است و مشرف گوهر وجود و باد * نقش ایجا در ان نمود با و * با در هر دو جا

سبب است و نمود یعنی ظهور است و خوشترین نامها بود ناش * واجب الاتقان احکاش *

رحمت حق که نیست پایش * باد و اتم بهال و یارانش مناجات * حقیق از جرم خود پشیمانم * آتش حسرت
در باجم * آتش در جان کسی برون عبارت از بقیاری است ای حسرت اینکه چرا از گناه تجنب نکریم بقریم

شهرها بس نهرها دارم * نظر خود پیشیت پادارم * نظر بر پشت پاداشتن کنایه از شرمندگی است که شرمندگی
خود بلند نمیکند و شرم و گریه در دل شبها * منم و سیل اشک و یار بها * منم و روز و شب و عاگردن * از رجا

خدا خدا گردن * و او درین اشعار برای مصاحبت و ملازمت است ای منم مصاحب و ملازم که به منم ملازم
سیل اشک و ملازم گفتار یارب و منم ملازم و عاگردن در روز و شب و خدا خدا گردن کنایه از توبه گردن و خدا

گردن است و ای الهی بجال من نظری * و ده باه و فغان من اثری * یعنی خدا یا بر حال من نظر رحمت فرمای
و در آه و فغان من اثری بخش که فغان گناهان مرا سوخته بر باد و دهه جز در تو و امانای نیست * جز بسوی تو هیچ رجا

نیست * بهر تنای لطف سرشاری * آمده برورت گنگاری * بهر شارا اینجا یعنی بسیار است و یاد روی
زنده است و یای گنگاری تنگبیری است برای تنقیه ای خداوند کار ساز جهان * فی فیضیش ز لطف خویش را

بیان مصرف مال مشرک سه بر سه و بعین مالش اگر حق غیر است نیست مال و اگر اول این حق ادا کن

بیان صورت مال مشرک

بالاتفاق و در شبهه اختلاف است و بانی اقسام مانع نیستند و هم رقی یعنی غلامی خام کامل باشند
قرن یعنی غلام خالص یا ناقص مانند مکاتب و دبیر و ام ولد پس نه عذر و ارث و ارشیه و دونه و انعکاس و غیره
نزد امام ابوحنیفه رحمه الله در حکم ملوک است و نزد صاحبین حکم حر دارد و همچنین است نزد امامیه موقوف اختلاف
درین یعنی کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس و ارث نمی شود و نزد امامیه علم از کافر و ارث میشود و در
عکس و باتفاق سنن شیعه مسلم از مرتد یعنی کسی که از اسلام برگشته است و ارث میشود و در عکس و نزد اهل
سنت در فرق اسلامیه با وجود اختلاف مذاهب با هم توارث متحقق است و امامیه خروج و نصب و علورا
از موانع ارث نوشته اند و در توارث کفار با هم نزاعی نیست و بعضی علما بدان رفته اند که میان
یهود و نصاری توارث است و میان اینها و مجوس توارث نیست و قس علیه عده الاوثان و دوزخ
اعتبار این موانع گفته اند کوره اختلاف است اهل سنت و وجود من هنگام موت مورث و منع معتبر دارند و
امامیه هنگام تقسیم ترکه اعتبار کنند پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترکه قاتل اترک بری شد یا غلام
استحقاق و ارث دارد آزاد گردید یا کافریه و ارث تواند شد اسلام آورد و نزد امامیه میراث خواهد بود
بجلاف اهل سنت چهارم اختلاف دیالیمینی اختلاف حکومت و این بر دو قسم است یکی اختلاف
حقیقی دار اسلام و کفر چنانچه در الحرب و دار الاسلام مثل کافری تحریمی و در ارحم است و فوجی
از اقربایش و در دار الاسلام است پس یکی از دیگری ارث خواهد شد دوم اختلاف حکمی در پنجوستان
و دومی که اگر چه هر دو در دار الاسلام اند کنگ حکم هر یکی مختلف است که ستان و در شمار اهل حرب است که با
مبار حرب تواند نمود و همیشه تقسیم دار الاسلام نتواند ماند بجلاف دومی و اختلاف دارد در حق کفار مانع ارث است
نه در حق مسلمین چنانچه اهل نبی و ارباب عدل اگر چه در لشکر و ملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری
وارث تواند شد و نزد شافعی و امامیه اختلاف دیار مانع ارث نیست و چشم از موانع ارث ایها هم وقت
سوت است چنانکه چند اشخاص که با هم متوارث اند میرند و تقسیم میکنند و یکی علم نشود مثلاً در دیران و
یا در آتش بسوزند پس یکی از دیگری و ارث نخواهد شد بلکه مال هر یکی بوارثان زننده او خواهد رسید و
ناظم علیه الرحمه این مانع چشم را نظم کند و زیرا که در اکثر کتب این فن برای بیان آن در آخر کتاب فی فصلی جداگانه
تعداد و رشته استحقاق ده کس اند بالترتیب به ارث را نزد هر فریم و سبب و سبب مستحق میراث و در فرق اند
تقدیم و تاخیر که در اشعار آورده مذکور میشود و اولاً اهل فرض و بعد از آن نسب از دومی العصبه و اول
یعنی از ترکه میراث تقدیم علی الارث اولاً اهل فرض را حصه دهند بعد از آن عصبه نسبتی را و فرض است
بمعنی خطای مرسوم است و در اصطلاح فن بهم مقدر است و اهل فرض کسانی از ورثه هستند که برای آنها

کتاب طبقات اعلام اصفهان

سیمی معین ازیهام سسته که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس است کتاب و سنت و اجماع است
ثابت شده باشد و نصیب و لغت بمعنی بی معنی اقربای پیری است و در اصطلاح این علم عبارت از وارثی است
که هر چه از اهل فرض باقی ماند بمرداش بوی برسد و اگر بدون اصحاب فرض باشد تمام را برابر و علمای
امامیه حصوب را از اسباب ارث شمرده اند بلکه نسب و قرابت را از وجبات ارث دانند و عصبه بی و
ذو رحم هر دو را اهل قرابت و ذو رحم میگویند و نزدشان درین فرض سبب ارث دو گونه است یکی نسبت
داخل اند اصول و فروع است فروع اصول فروع فروع و دیگری سبب و آن دو قسم است نکاح و ولایت
سببی بعد از آنکه نام او بگشت مولى العتاقه ای خوشخو یعنی بعد عصبیات نسبی مرتبه عصبه سببی است و آن عتاقه
از مولى العتاقه است که معقوب گشته باشد یعنی آزاد کننده مرد باشد یا زن در صورت فقدان عصبه سببی و آن
ترکه معقوب یا مفتوح میشود و نزد امامیه با وجود اقربای نسبی مولى العتاقه مستحق میراث نیست و عصبیات ذکوره
اولی از ان بدو و ذوالفرض از نسب میدانند لفظ پس از ان در صرع اول یا متعلق بعصبیات ذکوره باشد
یا متعلق بر ذوالفرض و نه از نسبی یک لفظ برای هر دو کافی شده میگوید که هویت نبودن مولى العتاقه
بعصبیات نسبی ذکوره مولى العتاقه بر سبب عصبیات نسبی انات و ذوی الفروض و ذوی الارحام
مولى العتاقه را درین نصیبی نیست و مختار امامیه هم چنین است لکن فرق آنست که نزد ایشان بصورت
اثوت آزاد کننده و ولای او بر برادران و اجداد و اعماش و اولاد و آنها منتقل میشود و دیگران نمیرسد و اگر
عصبیات ذکوره مولى العتاقه هم معدوم باشند پس ترکه میت را بر ذوی الفروض نسبیه میت رد نمایند
و برای ذوی الفروض سببی یعنی زوج و زوج و میت و چون نزد امامیه اهل قرابت نسبی عصبه باشند
یا ذوالرحم مقدم اند بر مولى الموالاة و موقوف ذوی الارحام خواهد بود و در زوج بصورت انعدام و ترکه
نسبی متعلق علی این قوم است و در زوج و زوج اختلاف کرده اند و مختار عدم رد بر اوست و ذو رحم است بعد
از ان مولى الموالاة نزد پدر و انا یعنی اگر کسی از عصبیات و اهل فایض سواى اهل الفروضین نباشد
ذو رحم دارند میشود و ذوی الارحام نزد علمای فایض کسانی هستند که بامیت قرابت دارند لکن عصبه اهل
فروض نیستند و نزد امامیه انبیا و زمره اقربا بر وارثان سببی تقدم دارند و در صورت انعدام ذوی الارحام مولى
الموالاة وارث است و عقد نکاح عبارت است از تنکح شخصی مجهول النسب با کسی بگوید که تو مولای من هستی
اگر خجاستی از من سحر بر زنده شغل خواهد آن باشی و بعد هر گاه من مال مرا بگیرد و آنکس گوید قبول کردم پس
قبول کننده را اسمی الموالاة گویند و اگر پس قبول کننده هم مجهول النسب باشد و با گویند مشروط به این عقد
شود مولى الموالاة از جانب تنکح متحقق میشود و هر گاه کسی از مولى الموالاة باشد و بر واحد آخر او وارث شود

و نزد امام شافعی و لا اله الا الله را اعتباری نیست و مذاهب امامیه درین مسئله مثل حنفیه است و علمای این
 این و لا اله الا الله را ضمان جبریه تعبیر میکنند بعد از اینها مقله ایمان به بالنسب بر دیگر باین عنوان بود که بگوید
 شود نه زین اقرار به نسبش ثابت و مقرای یار و مرد بر قول خویش و بهم ظاهر نشد و او را مکتب بانی
 یعنی بعد موی الموالات مقله بالنسب علی الغیر و ارث است ای شخصیکه اقرار کرده سنده برای نسب
 بگوید باین طریق که ازین اقرارش نسب مقله بآن غیر ثابت نشود و مقر یعنی قرار کننده باین اقرار خود
 بگوید مکتبی او را ظاهر نشد یعنی کسی آن اقرار کننده را مکتب نمیدانند و پوشیده ماند که مقله شبهه مشروط است اول
 اینکه اقرارش بر غیر باشد نه بر خود مثلاً شخصی مجهول نسب را کسی بگوید که این برادر من است یا عم من است
 پس اقرارش بر پدر یا جد خود کرد و اگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این پسر من است نسبش با اقرارش ثابت
 خواهد شد و داخل در شبهه خواهد گردید و دوم آنکه این اقرارش نسب مقله بغیر ثابت نشود مثلاً برین اقرار
 اب و جد تصدیق وی نمایند و اگر از این نسبش ثابت شود وی وارث بوارث شرعی خواهد شد و سوم آنکه
 مقر اقرار خود بگوید اگر از اقرار برگردد و وارثت نوعی ثابت نخواهد شد و شرط چهارم آنست که اقرار
 نسبش بگوید بیکه از اقربای نسبی متر باشد نماید لکن این شرط را ذکر کرده که متبادل در وجه وارثت
 مقله باین شرط تواند رسید و مقله باین شرط از ان وارث میشود که مقر بوجاد عای قرابتن بخود
 مستحق مال خود من گردانیده و نزد اثناعشریه بعد و لا رضمان جبریه یعنی ولای موالات آخرین مراتب
 ارث و لا اله الا الله است که در صورت وجود امام و نبودن وارثی تمام ترکه میت با امام مصطلح بشیعه خواهد شد
 و در صورت نبودن تنها زوجیه از مرثیه و ارث بعد ادای حشش باقی مال با امام میرسد و بر تقدیر نیست
 امام اختلاف است که برای امام امانت دارند یا بر فقر قسمت نمایند پس ادای حشش است که آن
 به زیاد و شد از ثلث ایمان یعنی بعد از ان از مال متروک ادای حشش است که زیاد بثلث مال است و از ثلث
 و انقض کتب امامیه مستنبط می شود که اجرائی و حشش را بثلث ترکه مقدم بر ارث امام است و بعد ازین
 بنده بیت المال مال متروک ای خسته خصال بیت المال آنست که حکام عادل جایی مقر میکنند
 تا مال لا وارث له را انجا و غیره نهند و رفع حایج محتاجان از ان نمایند و نزد امامیه چون خانه مراتب ارث و لا
 الامانه است بیت المال سلاطین را از مال متروک نصیبی نیست و در میان و رتبه نسبیه که اهل
 من حص و عصبه و ذورسم اند و اهل من از سه قسم وارث دانند عصبه
 و ذورسم بود پس از ان بدین معنی و ارثان مراتب نسبیه سه قسم اند از ان سه قسم یکی اهل من
 و دوم عصبات سوم و ذورسم اند حالا تصرف این هر سه قسم میکنند و بگوید سه

در بیان و رتبه نسبیه که اهل من و عصبه و ذورسم اند

اهل فوض انکه در شرع متین به سهم خاص از برای اوتعیین یعنی اهل فوض کسی است که در شرع متین از
 کتاب و سنت و اجماع است سهمی خاص از سهام شده که نصف و ربع و ثلث و ثلثان و سدس باشد از
 برای اوتعیین یافته و نزد امامیه و رای این سهام سته سدس الثلث و ثلث الثلث هم از فرائض است
 کل بقصدان اهل فوض من رسان به عصبه را و اگر نه باقی شان به یعنی عصبه نیست که در صورت فقدان اهل فوض
 کل ترک و با وجود آنها بقیه اش با و برسد و این مصطلح اهل سنت است نه ارباب تشیع که عصبه را نزد آنها
 و غلی در توریث نیست بلکه قرابت را بجای عصبهست گیرند غیر از این هر دو از قرابتیان نه ای خردمند و در جمیع
 یعنی اهل قرابت که سوای اهل فوض من و عصبه است اند آنها را در ورم میگویند و ذوی الارحام را علای امامیه
 داخل اقربای نسبی کرده اند و اطلاع و ورم نزد ایشان سوای اصحاب فوض بر همه اقربای نسبی است
 تعدد اهل فوض اهل فوض من ای گمانه دوران به منحصر در و آرد کس دان به اب و ج و زوج و اخ
 لام مادر و جد و زوج و بنت و بنت پسر و اخت یعنی و مادری پدری همه از اهل فوض من بر شمرد یعنی اهل
 فوض من که برای آنها سهمی در شرع متین مهین شده از و آرد کس این نیستند چنانچه مردان که پدر و جد و شوهر
 و برادر اخبانی است و حشمت از زنان که مادر و جد و شوهر و دختر و پسر و خواهر اعیانیه و خواهر علانیه و خوا
 اختافیه است و نزد امامیه اهل فوض فوضه نفر اند که برای سهولت حفظ چنین در ملک نظم کشیده است
 در فوض امامیه به فوضه و فوضه من نامیه به اب و ام بنت و طلقا و اهره اخ و جد و جد از سوای مادر
 زوج و زن عم و عمه اخیان به بزرگ از خال و خاله اصناف به در تفصیل بهشت از رجال و اول اب که از طبقه
 اولی و فوض من با ولد میت سدس است ثانی جد مادری که در طبقه شش با برادر و جد پدری سیت ثلث باشد ثلث
 اخ اخبانی که خط یکی سدس و خط زاید از یک ثلث بود این دو از طبقه ثانی به هم اخبانی با هم علای سهم یکی سدس سهم
 زاید از یک ثلث است خامس خال عینی سادس خال علای که حصه هر یکی از این دو اگر با هم شش یک ثلث
 است سابع خال اخبانی که نصیبش تنها با هم یک ثلث و با خال علای خال و جدت سدس ثلث و بصورت زیادت
 ثلث الثلث تعیین یافته و این چهار از طبقه ثالثه اند ثامن زوج که با سه طبقه سیم است با ولد میت نصیبش ربع و جد
 ولد نصف است و یازده از شصت ام که با ولد میت حقی سدس است بدو شش ثلث دوم بنت که بدون این اگر واحد
 مستحق نصف است اگر زاید بود شش ثلثان این دو از طبقه اولی اند سوم اخت اعیانیه چهارم اخت علانیه که هر یکی آنها
 اگر واحد بدون جد پدری و افوه عینی یا علای باشد تخفان نصف و اگر زاید بدون آنها بود تخفان ثلثین و اگر
 پنجم اخت اخبانی که واحد از سدس زنده را ثلث میزد ششم جد مادری که با خوه و اجداد پدری ثلث بر این قرار
 یافته و این چهار از طبقه ثانی اند هفتم عمه اخبانی که با هم و عمه غیر اخبانی در صورت وحدت سدس و بصورت زیادت

تعداد اهل فوض

ثلث حق و سبت ششم خاله عینیة هم خاله علاتیه که هر یکی ازین را با اعم ثلث فرض میسند و هم خاله اخائیة که با اعم بر
وی تنها یک ثلث و با خال و خاله غیر اخائیة به اعم وحدت سدس الثلث و بحالت زیادت ثلث ثلث سبب
گردیده و این هر چهار از طبقه ثالثه اند یا در هم زوج که با هر طبقه وارثه است با ولد سبت شش و بدو نش سب
فرضه اوست و شرح اینها بعد ازین در مقامات مناسبه درج خواهد شد پس در ایشان حدین پدری و
الابن از اهل فرض نیستند که برای اینها سهمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القربانند سهام
اب س فرض خالص سدس بی پدر و این یا این ابن اوست اگر چه متصرف اخیر خالی از تقسیم نیست پس تغییر
درین شرحین مناسب است فرض خالص سدس سدس سدس با این ابن ابن اگر چه یعنی پدر اهل
ست اول فرض محض که سدس ست بوی میرسد سوای آن چه دیگر یا و غیره شدن صورتی که پدر یا پسر
پسر و ان بخل باشد و ثانیاً پسر را فرض محض با مطلق اولاد میت است ذکر باشد یا اناث عالی بوند یا سافل
و هم حصه محضه که بگوید غیر متعصب حق دیگر نیست ولد این و هم ولد گریست یعنی در صورتیکه اولاد میت
نباشد پدر حصه شود که آنچه از اهل فرض باقی ماند تمام آنرا میگردد و نزد اناث عشریه و در صورت سدس نفرین
باقی برد خواهد گرفت سوم فرض و عصوب هر دو فرض و تعصیب حق او هر دو ست و بنت یا بنت ابن
اگر با اوست یعنی اگر با پدر میت دختر یا دختر سببیت باشد و در صورت فرض و عصوب هر دو پدر است
سدس با دختر تعصیب خواهد گرفت و آنچه باقی خواهد ماند بعصوب و نزد علمای امامیه و در صورت سوم
تکرار ابراب و بنت یا بنت الابن رد خواهند کرد و تخصیص این حکم به بنت و بنت الابن نیست بلکه بنت
النبت هم نزد ایشان درین حکم مشارکت دارد و سهام هر چه چون پدر و ان نصیب صحیح و لیکه پنج
جاست فرق صحیح بعد ازین فرقی راست شرح و بیان حاجب او مگر پدر و ان که گریست بخل
اب پیوست صحیح است و نه فاسد نیست یعنی حصه حد مثل حصه پدر است زیادت یک اناث
پس جد را چهار حال باشد یکی آنکه اگر ابن یا ابن الابن با او باشد سدس بفرضیت خالصه خواهد یافت
و هم اگر اولاد میت نباشد حصه خواهد کرد و سدس با بنت یا بنت الابن فرض و عصوب بنت هر دو حق
او باشد لکن در پنج یا فرقی ظاهر است بعد ازین شرح و بیان خواهد آمد چهارم پدر میت حاجب جد میت است
و جد صحیح آنست که در تقشیر سبوی میت پدر میت دخل داشته باشد مثل اب الالب و اب اب
الاب و هر چه که بدخل ام میت بوند آن جد فاسد است پنجاه اب الام داب ام الام و اب ام الام
و آن پنج مقام اختلاف جد با اب که در حقش بر مایع محول نموده یکی آنکه در سهام ام خواهد آمد که پدر جد
مادر خود است و جد حاجب او نیست با اتفاق فریقین و همی آنکه در سهام مادر مذکور خواهد شد که مادر

در صورتی که پدر یا پسر باشد

در صورتی که پدر یا پسر باشد

ثلث مابقی از نصب احد از زوجین است اگر بایر و احد از زوجین باشند و نزد امانیه ثلث کل ترک است بهر حال
و اگر اینجا جد بجای پدر باشند نزد خفیه با و ثلث کل مال خواهد رسید خلافاً لابی یوسف رحمه الله و نزد امانیه جد و
محبوب الارث بوجه مادر است سوئی آنکه در سهام اخت عینی نیست که پدر سقط اعیان با لاجماع و بسقط انکسیت
بالتفاق و یقین مکرز و امام ابو حنیفه چهارمی آنکه در احوال اخت علقی بیان کرده بنوالعلات با و جد پدر قط
میشوند با لاجماع و بجد ساقط نمی شوند بالتفاق و یقین مکرز و امام ابی حنیفه پنجمی آنکه پدر معق را با پسر سترس
و لا میرسد نزد ابی یوسف و جد را چیزی نمیرسد و نزد دیگر ائم اهل سنت و غیره نزد امانیه و لا میرسد و لا میرسد
و پدر و جد را با و جد و پسر حقی از و لا نیست و این مسئله درین منظوم جای مذکور نشده پس داخل در وعده نیست
خواهد بود و نزد امانیه در توریث احد از تنجیع فاسد باشند یا صحیح اختلافی نیست اگر چه در سهام آنها تفاوتی
جست پس حق جد و جد پدری دو ثلث است لکن ضعف الاثنی و حق جد و جد پدری حصه مادر است
که یک ثلث باشد بالسویه میان زن و مرد و صورت تنائی همه مال یکی میرسد و ابوبن و اولاد و میت جاه
اجداد و جدات اند و با برادران و خواهران وراثت می یابند پس سهام برادران عینی و علقی با جد پدر
و حصص خواهران کذا می باشد با جدات پدری سسا و بیست و پنجین برادران و خواهران اخیانی با جد پدر
مادری و یک سلک سلک اند و زوج و زوجه با آنها نصیب اعلی خود میگردد و جد و جدات و خوا
وانوات از طبقه ثانیه و ثالثه که با و جد و جد پدری یعنی ابوبن و اولاد و حقی از ثلث می برند و با و جد این طبقه
اهل طبقه ثالثه که اعمام و عات و احوال و خالات باشند بهره از میراث ندارند سهام زوج و زوجه
نسل یا نسل این اگر با و است بده ربع ورنه نصف حصه شوهر است بده و دو نصف شوهر زن برسان
مگر عین نصف منقسم بر نان یعنی شوهر را دو حال است یکی آنکه باشد شوهر اولاد و میت یا اولاد و پسر است
یافته شود در نصیحت حصه شوهر ربع است و اگر کسی از آنها یافته نشود حصه زن نصف است و حصه شوهر
دو صورت نصف حصه زوج است یعنی با و جد و اولاد یا لا بن ثلث است که نصف ربع باشد و بصورت فساد ان
ربع است که نصف نصف باشد و نزد امانیه در تقیص حصه زن و شوهر تخصیص با و اولاد لا بن نیست بلکه اولاد
اولاد و کافیت پس با و جد این البنت نیز ایشا بن اونی ربع یا زوجه خواهد رسید و نزد اهل سنت حصه
اعلی و اگر زوجهات متعدد باشند همگی شش را که ربع شش است بر همه آنها بالسویه تقسیم بالتفاق پس اهل
السنة و اشعیه و نزد امانیه زوج از زمره من یرد علیه است و زوجه مستحقه نیست و نزد اهل سنت کسی
مکرز و عین از اهل ربه نیست چنانچه گذشت و اختلافی یک ثلث که زوجه از ثلث عین عمارت فرزند با و عین انبیه
و عین آلات نمی شود لکن از قیمت انبیه و آلات مثل چوب و شست و غیره بهره می برد عند امانیه خلافاً

سما
صاحب
زوج

[illegible]

یا الویه با وجود ام محبوب می شود یعنی مادر حاجب جدات ششم است و در مذہب امامیه اثنا عشریہ جدہ انزل
 فرض نیست در شش تن ثابت است و ابوبین و اولاد حاجب او هستند و هم جدہ ماوری بصورت خیماع او با جدیاجد
 پدری یکث است تنها باشد یا با جدی مادر و واحد باشد یا متعدد و اولاد ام درین ثلث با دی شریک است و شش
 بالسوی بین الذکور و الاناث است و جدہ پدری با جدیاجدہ مادر می شخت و ثلث است تنها باشد یا با جدی پدری
 و واحد بود یا متعدد و احوۃ و اخوات درین ثلثین با دی شریک دارند و این ثلثین بصورت خطاط ذکر و انانث
 لذلک ضعف الانثی تقسیم خواهد شد گفت ابو یوسف این سدر یکسان است و تقسیم بر سدر بدان که در قسمت
 محمدیچانان بر جہات این سدر بر بدان بداند که نزد خفیہ بصورت تعدد جدات و تقسیم سدر میان آنهاست
 است قول امام ابو یوسف رحمہ اللہ نیست کہ این سدر را بالسویہ بر بدان جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشند با
 و اگر سه باشند آنکذا و اگر چهار باشند را با غایت کنند و همین قول رجح است و امام محمد این سدر را بر جہات
 قرابت جدات تقسیم می نماید بر بدان قسمت نمیکند پس اگر یک جدہ بدو وجه قرابت دارد و جدہ دیگر یک جہت
 قریب باشد ذات القرابتین و ثلث از ان سدر خواهد یافت و ذات قرابت واحد یک ثلث از ان سدر
 و همین است مذہب شیعه و صحیحش چنانست کہ مثلاً شخصی با دختر عمه یعنی خود تروج نمود و از وی پسری بوجود آمد
 پس مادر جد پدری این مولود جدہ ذات القرابتین است کہ مادر جدہ مادر وی او هم بانست و مادر جدہ پدری
 ذات مستند و واحد است بدین صورت

ام	ام
ام	اب
ام	ام
ام	الاب
<p>سبب جد است اگر پدری راست حاجب او پدر میگوید کہ سبب جدہ گردیدن اگر جد و ق شده یعنی در انساب وی بسوی میت جد واسطه باشد مثل مادر جدیچنین جدہ پدری را جد حاجب است چنانکہ پدر حاجب جمیع جدات پدری است و از اینجاست کہ ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست با زقرنی بہ طریق کہ هست کہ از بہر حجب بعدی است یعنی بعد ازین باید دانست کہ جدہ قریب نیست از بہر طریق کہ باشد مادری یا پدری برای محبوب کردن جدہ کہ بعید تر باشد کہ نسبت است امی جدہ قریب حاجب جدہ بعدی است و بعد قریب ہم حاجب جد بعید است با اتفاق فرقی بین جد فاسد نسبتش داخل یا کر نشد دان صحیحہ عاقل بسوی من مات فاسد پیوست یا زان اب کہ بین الانثی است یا این تعریف جدہ صحیحہ و فاسدہ</p>	

اما جده صحیح نیست که نیست او بسوی میت جده فاسد و اعل نشود و جده فاسده آنکه چون بسوی مستقیم نسبت یکسان
یا زاید از یک میان دوام واقع شود و هر جده که نسبتش بسوی میت اب در میان دوام واقع نشود صحیح باشد
پس در بطن دوم ام اب و ام الام هر دو جده صحیح اند و در بطن سوم چهار جدات ام اب اب اب و ام ام اب
هر دو صحیح پدری و ام ام الام صحیح مادری و ام اب الام فاسده مادری که در وی اب میان دوام واقع
شده و در بطن چهارم از هشت جدات ام اب اب اب اب و ام ام اب اب و ام ام اب اب هر سه جدات
صحیح پدری اند و ام اب ام اب بطلوله اب میان دوام فاسده پدریست و ام اب اب الام و ام ام
اب الام و ام اب الام هر سه جده فاسده مادری اند و یک ام ام ام الام صحیح مادری است و در بطن پنجم
اعداد جدات بشماره میرسد پنج از ان صحیح و یازده فاسده اند و دریافت تعداد جدات در بطن دوم محتاج وقت
نظر نیست لکن در مراتب فوقانی پس قاعده دریافت اعداد جدات و اتمای صحیحات از فاسدات است که
از شمار مراتب بطن دو بگیرند و هر چه باقی ماند این دو را بر هشتا باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف اعداد جدات
در ان بطن خواهد بود و آن شماره مراتب بطن اعداد جدات صحیح است و باقی لامحاله فاسد و باشند مثلاً از بطن ششم
و گرفته بشماره چهار باقی مانده تضعیف نمودیم سی و دو و شد شش از ان بشمار مراتب بطن صحیح اند و نسبت و
شش فاسده و علمای امامیه را احتیاج اتمای صحیحات از فاسدات نیست که نزد آنها فساد و صحت
جدات مانع ارث نمی شود **سهام نبات** هر یک بنت نصف و هر گشیر و دو ثلث میدهند بی تاخیر
عصبات اند با پسری شک بود نصف خط پسری و هر یک یعنی نبات صلیبیه اسطیلت اول در صلیبیه است پسری
اگر یک دختر باشد سهم نصف معین شده و دوم بهمان صورت اگر دختران فوق الواحد باشند حصه اند و ثلث است سوم
عصوبت که با پسریست عصبه نشود و بقدر نصف سهم پسری صلیبیه می برد با اتفاق بین الفرعین **سهام**
نبات الا بن و بنین است فرض بنت پسری نیست بنتی ز صلب میت اگر یعنی دختر پسریش حال است
پس اگر دختر صلیبیه با او نباشد مثل دختر صلیبیه در فرض دو حال است که نصف واحد را و دو ثلث و
الواحد را و مراد از بنت پسری دختر صلیبیه مخصوص همان نیست بلکه عام از آنکه دختر صلیبیه باشد یا فرزند از ان بنت
ابن الابن و بنت ابن ابن الابن و بن و بن بعد از این حالت سوم و چهارم او بیان نمیکند و بود یک صلب یا پسری
آنکه علیاست ای ستوده میرود جز در غیبت فرض بنت پسری و رد و باشند سلسله ششم یعنی حالت
سوم نیست که اگر اب این بنت الابن یک دختر صلیبیه نیست باشد یا بنت الابن دیگر باشد لکن آنکه در جواز بنت
الابن علیاست مثلاً یکی بنت ابن الابن است و آن دیگر بنت الابن است در صورت سهم مفروض بنت الابن
مذکوره زاید بر سدس نخواهد بود و زیرا که بنت صلیبیه واحد خواهد بنت الابن واحد علیا هرگاه نصف در سهم خود گرفت

سهام نبات
سهام نبات ابن

پنج خطی نمی رسد زیرا یعنی ازین نه دختران سه گانه از فریق اول علیا که بنت الابن است و دختر بی و گرازی
هر سه فریق با وی محاذی و مساوی الرتبه نیست نصف تركه خواهد گرفت و وسطی را از بین فریق اول با دختر بی
که موازی و محاذی اوست یعنی علیا از فریق ثانی یک سدس بدهند باقی ماندنش که سخی از فریق اول
وسطی و سخی از فریق ثانی و هر سه از فریق ثالث باشند حصه باینها از تركه میت نخواهد رسید بلکه باقی تركه را بجا
انقسام تحقیق بین ذوات الفروض مذکور و خواهد کرد و در غلایست نیز باینها به حصه بین همه کند از آن
که خدا و ولایت یا بالاد صاحب سهم نیست و اصل نصف سهم غلام او گیرد و بیست ساقط سوا می آید
یعنی اگر باین بنات الابن سپری از اولاد ابن نیز برگی ازین سه فریق باشد ازین همه بنات الابن آن بنت را
عصبه میکند که پس مذکور در وجه با وی محاذی باشد و نیز آن نیست را عصبه میکند که در وجه ازین پس علیا و بالاد
بیشتر یک علیا از ذوات الفرض نباشد پس علیای ذوات الفرض را عصبه نخواهد کرد بلکه آنها بر فضیلت خود
خواهند ماند و دختر بی که بوجود این پس عصبه شده است بقدر نصف حصه پس مذکور گیرد و باقی که سوا می
اند یعنی آنها که در وجه سخی از پس مذکور باشند ساقط می شوند و صورت مسئله اینست

الفریق الاول	الفریق الثاني	الفریق الثالث
بنت علیا نصف بنت ابن بنت ابن	الابن علیا بنت ابن وسطی بنت ابن بنت ابن	الابن ابن علیا بنت ابن وسطی بنت ابن بنت ابن

بر تقدیر غلام در فیصورت این سکه پنج نوع متوج میشد اول اینکه محاذی علیا از فریق اول سپری باشد
پس این سه و تركه را بعصوت اثلا ثابا هم خواهند گرفت و ثانیه باقیه محروم خواهند ماند و سکه حوازی
وسطی از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پس
ار با غا خواهد رسید و سکه باقیه محجوب خواهند ماند و سکه سگ و اله رج سخی فریق اول باشد پس نصف بعلیای
اول پس بوسطی اول و علیای ثانی و اصل خواهد شد و باقی میان سخی اول و وسطی ثانی و علیای ثالث و
این غلام آنها را انقسام خواهد یافت و ثله باقیه ساقط خواهند شد چاره اینیکه بجا سخی فریق ثانی باشد پس نسبت
بعلیای اول و سخی بوسطی و علیای ثانی میرسد و باقی مابین این معصب و سخی اول و وسطی و سخی ثانی و علیا
و وسطی ثالث اسبابا قسمت پذیرد و سخی ثالث بی بهره ماند و سکه اینیکه غلام در برابر سخی ثالث باشد پس نصف و سکه

بندگورات رشد و بقیه میانۀ غلام و نبات سندها ثانیاً تقسیم گردد و در هر یک مجموع صورت مذکوره لکن ضعف الانثی ملحوظ
 باید داشت و نزو اما سیه درین مسئله در صورت اول همان حکم است که زوال سنت است و در صورت باقیه وجود
 عدم غلام مساوی است همه ترک بغلیای فریق اول به نبات پدرش خواهد رسید و دیگران را نصیبی از ترک نخواهد بود
 سهام خواستنیست به هر یک کس نزو اراعیان به نصف بخش و کثیر را نشان به معنی اخوات اعیانیه را
 پنج حال است اول اگر تنها یک است نصف با و باید داد و دوم اگر فوق الواحد باشد و ثلث به منتهی بالا
 بین الفریقین و لفظ بخش درین شعر تواند که امر از بخشیدن باشد و محتمل که معنی سهم حصه باشد حالت سوم
 عصبه بالغ جو خود گردد و ده بهر اخت نصفی بی که به معنی خواهر اعیانیه برابر یک مثل خودش یعنی اعیان
 باشد عصبه خواهد گردید پس ترک میان رخ و اخت لکن خط الاثین غایب بود بالاتفاق حالت چهارم به نبات
 ابن سنان به پنج باقی است حصه ایشان به معنی دختران صلبی و دختران پسری خواهران اعیانیه را عصبه
 پس اولاً حصص نبات صلبیه و نبات الابن از ترک رسانیده باقی را در حصه خواهران بدینند و بمذتب
 اما سیه با دختران صلبیه و دختران پسری بلکه اولاد اولاد اخوات اعیانیه را نصیبی در ترک نیست حالت پنجم
 مانع ارث نشان چهار شتم و آب و جد نیز این و این پسری پدر و جد و پسری این و این خواهران اعیانیه را
 از ارث مانع میشوند لکن در مانعیت جدا اختلاف است امام ابو حنیفه او را مانع میدانند و همین قول مختار
 حنفیه است و نزو صاحبین و علمای امامیه مانع نیست بلکه در مذتب امامیه جد و جد کونیاء عصبه خواهر
 اعیانیه اند و نیز در این فرق در مانعیت تخصیص بابن الابن نیست بلکه اولاد اولاد مانع و حاجب اخوات است
 سهام اخوات علامیه نیست از خواهری را عیانی بی پدری اخت مثل او دانی به نصف یک را
 کثیر را نشان به ای برادر ز راه ذمن رسان به معنی هرگاه که خواهری اعیانیه باشد اخت لای را که خواهر
 اعیانیه باشد مثل و قایم مقام آن دانند و این خواهران علامیه را هفت حالت اول اگر واحد باشد
 دوم اگر زاید از یک باشد و ثلث بهر ضمیمت رسانند بالاتفاق بین الفریقین به اخت عینی اگر یک است
 دومی به پدری را سدر همین است بهی و و رفیک زاید اند پس پدر به میشود و از نصیب ارث بری
 و حالت سوم نیست که اگر با اخوات علامیه یک اخت اعیانیه باشد علامیه را سدر خواهند داد و اگر
 تکمیل نشان حالت چهارم اینکه اگر با وی اخوات اعیانیه زاید یکی باشد اخوات پدری از ارث محروم
 می مانند و نزو اما سیه خواهر اعیانیه واحد باشد یا زاید مستقط علامیه است مگر آنکه او عصبه باشد به نصف
 سهم خوبی که به حالت پنجم اگر برادر علامی سهم با خواهران اعیانیه با وجود اهل اعیانیه یافته شود خواهر اعیانیه عصبه
 و باقی ترک میان او و خواهر پدری لکن ضعف الانثی تقسیم پذیرد و نزو اما سیه به صورت سهم به خواهرات چندی

خواهرات عیانی

خواهرات علامیه

نمیرند و حالت ششم اندک بانبات و نبات ابن سنان * از عصب و بنبات ایشان * اگر بجای مصرع ثانیه چنین
میگفت بهتر بود و معنای حصص عصبیت نشان * یعنی آنست که اگر نبات صلیبیه یا دختران سپهری با خوا
علائیته یافته شوند خواهران علائیه را عصب بگیرد و اندوهر چه از حصص نبات مذکوره باقی ماند بوجوه عصبیت
خواهران رسانند و عند الامامیه اولاد میت از ذکور و اناث هر که بود که فوت باشد حاجب آنهاست و حالت
پنجم حالت حرمان آنهاست باین طریق همه علائیه و بنوات اعیان * از اب و جد و ابر و بنش دان *
ساقط از میت و هم بنوات العلات * از اخ عینی ای گرامی ذات * یعنی جمله برادران و خواهران علائیه و اعیانیه
بوجود چهار شخص از درجارت ساقط باید دانست یکی جد میت نزد امام پنجمیه و هم بنوات الخوار خلافا لاصحابیه
والامامیه و دوم پدر میت سوم پسرش چهارم ابن الابن و نزد امامیه بجای ابن و ابن الابن اولاد و اولاد
اولاد میت که برادر او نیز برای بنوات العلات مستقطب میسریم هست که آن برادر اعیانی باشد و بنده میت امامیه
در اسقاط بنوات العلات حصص اخ عینی نیست بلکه بنوات اعیان عموم استقطب بنوات العلات اند و برای بنوات العلات
ششم هست که بیانشن میکند اخت عینی به بنت و بنت پسر عصبیت است ای برادر اگر پدر علائیه ای در حرمان
حاجب سادس است بهر شان یعنی هرگاه خواهر اعیانی یا دختر صلیبیه یا دختر سپهری عصبه شود بنوات العلات
را محروم خواهد گذاشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی مال را با الاستیجاب بعصبه بنده خواهد
گرفت و نزد امامیه چون با وجود بنت یا بنت الابن اخت عینی خود من محبوب است بدیگری چورسد
بیان اخت لام لامی اخت گذاشت بیان * در میان سهام مادران * یعنی احوال اخت چهار
سابق و ضمن بیان سهام اولاد لام شرح بوی که تعلق بحال او دارد بیان کردیم انجا باید دید و در بیان
عصبیات عصبیه را اگر شرح طلبی * منشی هست یا هم سببی همچنین است و نسخ موجوده این مستطوط
لکن آوردن لفظ شرح بالتحریک مستغرب است پس مناسب آنست که باندک تغییر چنین خوانند عصبیه را
شرح میطلب یعنی اگر شرح و بیان عصبه میخواستی بدانکه عصبه قسم است یکی عصبه نسبی و دیگری عصبه بنده و اخت
عصبه قبل بیان اصحاب ذوالین گذاشت منشی دان بنفسه بالغیر * بمعنی الغیر از من بی ضمیر *
ضمیر تفتیح ضا و محمه و سکون تخانیه یعنی ضرر و گزند و انجا از قبیل حشوت معنی شتر نیست که عصبیه
قسم است اول عصبه نسبه و آن مردیست که در انتساب او بسوی میت دخل اثنی نباشد و دوم عصبه بالغیر
و آن زنی است که عصبه نسبه نشود سوم عصبه بالغیر آن زنی که بازنی دیگر عصبه شود و هر چه از فرض
دیگر باند آن را بگیرد بیان عصبه بنفسه منضمه و آن بنفسه باشد * یا در چهار قسم بی تکرار * چیز میت پس
اصل او میدان * جز اب جز جد و پس از آن * یعنی ششم اصل که عصبه نسبه است و چهار ششم

بیان اخت لام

بیان عصبیات

بیان عصبیه

قسم اول جزء میت قسم ثانى اصول میت قسم ثالث جزء اب میت قسم رابع جزء جد میت اسما تفصیل
 اقسام اربعه میکند یعنی چنین اگر چه باشد میت اب و جد هم اگر چه بزرگ است و این را باین اقسام پس
 این را باین اقسام اگر چه میت فرزند همچنین هم و این هم میدان میت اگر غیر مادی ایچان بود بکذا بر سر علی الکفر
 که تو داری عقل و فهم نصیب میسر نماید که قسم اول که جزء میت باشد میت است اگر چه فرزند باشد یعنی این
 الابن و این ابن این را باین اقسام و هم که اصل میت است اب و جد باشد هر چند که بالاتر و مثل ابجد و جد
 وان علی قسم سوم که جزء اب میت بود برادران عینی و بعدا برادران علایق انداگر چه فرزند باشد یعنی اینها
 چنانچه این را باین اقسام و این را باین اقسام و این را باین اقسام و این را باین اقسام و این را باین اقسام
 اقسام میت و اینها که فرزند باشد و بعدا آنها اقسام اب میت و اینها که فرزند باشد و اینها که فرزند باشد
 و اینها که فرزند باشد و اینها که فرزند باشد و اینها که فرزند باشد و اینها که فرزند باشد و اینها که فرزند باشد
 که شرط هم آنکه غیر مادی باشد یعنی برادر خیالی پدر و جد بود و تقید هم باین شرط هر چند ضرورت نداشت که
 بنوعی الاشیاف از تعریف عصبه بنفسه خارج اند لکن برای تصریح و توضیح واقع شد و این تقدم و تاخر بر مرتبه که فهم
 شد و توریث محسبات ملحوظ باید داشت که قول امام همچنین جمله اند برین است و علی القوی صاحبین امام
 محرم الله بنوعی الاشیاف و العلایق را با صحت و ارث می شمارند و یکی را حاجب دیگری نمی انکارند و در باب
 هم برین است و اختلاف دیگر درین مقام نیست که نزد اهل سنت در اخذ میراث جمله پس از تساوی دارند
 که و صغر آنها را در از و یا و انتفاص میراث و غلی نیست و احدی از اینها انتفاص اختصاص بخبری از ترک آن
 بر حصه و ندارد و علمای شیعه بجهت قائل شده اند و آن بجهت های مملو و سکون بای موصوده و لغت بخشش بی
 و بی خبر است و در اصطلاح ایشان تخصیص بر آن کبر است بلباس آن میت و گستر و تشبیه و مصحف خاصه او
 اگر میت ترکه سوای این اشیا گذاشته باشد و پسر بزرگ فاسد الرای و سفیه نباشد پس این اشیا را به پسر
 بوی خواهد رسید و باید دانست که ازین اقسام اربعه عصبات اب و جد از زمره اهل فرایض اند که گاهی در
 خالصه دارند و زمانی عصوبت خالصه و وقتی عصوبت و فرس متجمعه چنانکه گشت است اوب پس او
 و ترجیح بجهات قرابت است صحیح که اقرب ذو قرابت ار باشد میکند و بقرابتش ردیف یعنی درین انواع
 اربعه هر که قریب تر میت است پس آن قریب تر باخذ میراث است پس عم میت مقدم است بر عم پدر
 و دی بعم جد برین همچنین بصورت اجتماع این علایق و این را باین اقسام علایق بوجه اقریت و ارث و حاکم
 این را باین اقسام میشود و ترجیح درین انواع بجهات قرابت است هر که اقرب ذو قرابت واحد باشد اقرب
 ذو القرابتین او را رد و محبوب میکند مثلاً بر تقدیر اجتماع عم اعیانی و عم علایق اول ثانی را مانع و حاجب باشد

همچنین در اجتماع این الاخ اعیانی و این الاخ علاقائی اعیانی مقدم است بر علاقائی اسحال نالحم رحمه الله برای
 توضیح قوت جهات قرابت بیان میکند پوری را توضیح چیده به دست یعنی اگر کمیت به اگر کم میوم
 بجای این شعر چنین میگفتیم پدری شاکر کن لاشی به دست یعنی اگر محاذی گنج که توضیح او بیت و قوت قرابت
 از آن قبا و نفهم می شد با جمله حاصل مضمون شعر آنست که با وجود اعیانی برادر باشد یا عم یا دایم پدری
 علاقائی را که فساوی الرتبه باشد چه چیز نباید داد که همین ندان یا همین اعیانی برای قوتی بهتر است زیرا که علاقائی
 قرابت واحد دارد و اعیانی ذوات قرابتین است و مذنب اما میهم بهین است که هیچ جهات قرابت و تکرار
 است مگر در یک سلسله خاص که اجتماع این عم اعیانی با عم علاقائی است پس این عم اعیانی حاجب عم علاقائی است
 نزو شان بیان عصبه بالغیر و آن تو بالغیر چار زن کا ایشان به فرض دارند نصف یا ثلثان به بنت و عم
 بنت این شمری به اخت عینی و بعد پدری به عصبه و آن بغیر یا هر یک به بالغ و نصف یا به بیشک به
 یعنی عصبه بالغیر ای زنیکه با عصبه بنفسه عصبه شود چار زن اند ذوات الفروض که فرضاً اینان نصف و دو
 است و آن دختر و دختر سپهر و خواهر اعیانی و خواهر علاقائی است که هر یکی از اینها با برادر خود یا که این ابن این برادر
 اعیانی و برادر علاقائی باشند عصبه بالغیر میشوند و نصف نصیب اخ و حصه خود می بندد بالاتفاق فرق بمیز
 قدر است که اما چنین ارث بارت باقرات تغییر میکنند و اهل سنت ارث بالعصه گویند و دیگر فرق نیست
 که دختران سپهری با اهل این که اهل از اندا باشند نیز عصبه می شوند و مذنب اهل سنت چنانچه در سلسله نسبت
 و نزد اما میهم اقرب سقط البعد خواهد بود و ملازم که او را نشد فرض نصیب به بالغ خود و گشت ذو تعصیب به عمه و بنت
 عم چنین میدان به بنت اخ نیز همین عنوان به ذو تعصیت بمعنی ذات العصه به هر چه حکم است شاید بعضی
 شمری و تخمیه نالحم رحمه الله فی از جزا بست اگر چنین میگفت بهتر بود ع نرسد برادرش تعصیب به یعنی
 برادرش را عصبه کردن اوئی رسد خلاصه اشعار آنست زنی که او را نصیب از فرض نیست و از ذوات الفرض
 نباشد با برادر خود عصبه بگیرد و برادرش هر چند عصبه باشد لکن چنین خواهر را عصبه نتواند کرد و آن زنان عمه و بنت
 عم و بنت اخ اند که در زمره ذوی الارحام اسلاک دارند و با وجود برادران خود که عم و ابن عم و ابن الاخ
 باشند خطی از میراث ندارند و نزد علمای اما میهم اینها نیز از باب قرابت یعنی اقربیل عصبات به اصطلاح
 اهل سنت اند که با برادران خود با نصف حصه برادران میگیرند بقاعده لکن خط الاثنتین بیان عصبه مع
 و آن مع بغیر بر زنی گویند به عصبه با زن و کرا به خواهر غیر مادری را گیر یا با بنت و بنت ابن نظیر به
 یعنی عصبه مع بغیر نیست که با زن دیگر عصبه شود و هر چه از فرض آن زن باقی ماند بگیرد نظیر آن خواهر غیر
 مادری است یعنی اخت اعیانی یا علاقائی که با بنت صلبی میت یا بنت ابن عصبه میشود و باقی ننگه فرا گیرد

بنای عصبه بالغیر

بنای عصبه بالغیر

احوال تاظم رحمه الله بیان میکند که غنق اضطراری هم موجب ولایت پس میگوید که اگر ذی رحم محرم کسی در
 وی و آید خود بخود بلا اعتنا قسش آزاد میشود و به آنکس حصوبت ولای او میرسد و مولی العتاقه و میگوید و فودوم
 عبارت از صاحب قرابتی که بسبب رحم و ملائمتش باشد و ذی رحم محرم آن ذوی القربی است که
 بصورت ذکور از احدیها و الوثت اخری شرعاً گنج مینماید باین باشد و بقید ذی رحم محرم رضاعی خارج
 شدند که اگر مالک آنها شود معتق نخواهند شد و متحاباً با مایه العتاق محرم رضاعیه است باید دانست که
 اقربا سه قسم اند یکی قریبه و آن اصول اند هر چند بالاروند و فروم هر چند فرزند باشند هر کسی که مالک یکی این
 اقسام شود خواه اراده آزادای کند یا نکند آزاد خواهد شد بالاتفاق بین الفریقین دوم متوسطه که اقوة و اقوات
 و اولاد تنب و اعمام و عمت و احوال و حالات اند هر کس که مالک آنها شود اینها نیز بلا قصد آزادند
 خلافاً للشافعی رحمه الله و نزد امامیه در شرای رجال اقربای متوسطه را همین حکم است و در عتاق
 لشوان این حکم نیست که بشرای آنها سوای عمودین و دیگران بلا قصد آزاد نمی شود و عمودین
 مراد از اصول و شروع است سوم بعیده که اولاد اعمام و عمت و اولاد احوال و حالات است
 اینها به مجرد ملک بلا قصد آزاد نخواهند شد بخلاف میان فریقین باید دانست که نقطه
 در مصرع ثانیه بیت اول ازین ابیات دلالت بر عموم مالک دارد که از امتزاجی مملوک باشد یا از
 غیر امتزاجی او مقصود آنست که محرم ذی رحم اگر ملک کسی که محرم او است
 افتد خود بخود بلا قصد عتق آزادی شود پس بجای مصرع ثانیه چنین بایستی
 گفت مصرع کر ملک تریب خود افتاد و هو لفظ شود آزاد و ضمناً مفید منتهی خود بخود است
 تصحیح بدان خصوصیت که اگر نازاد و عبدای و بلند متولد به بنت حره شدند پس به نچاه زنان سالی دلبر
 بنمودند و شراب پرید اتفاق چنین مگر افتاد که یکی بهیت و دیگری سی داد پس زمال بدیده و خند
 و ثلث و ثلثان ده ادلبر آن دو دختر که بودای و انا پدرشان خریدند آنها به ثلث باقیش راه و لا
 بعد ثلث ده مرانرا به بدی خمس بصاحب سی صاحب بست را اگر دوی به صحت مسئله شود ظاهر
 از چهل پنج کر توی ما بر نه این مثالی است از اشکله مولی العتاقه تفصیلش نیست که اگر زنی حره رابعی
 در تلخ خود آورده و سه دختر از آن متولد شدند و این هر سه دختران حره خواهند بود که اولاد در حریت و عبدیت
 منع مادری باشند پس ازین هر سه دختران دو دختر که کبری و ضعیفی باشد بعنوان نچاه دینار پدر خود را که
 عبدیت از مالکش خرید کردند لکن هر دو قیمت مساوی ندادند بلکه ضعیفتر بست دینار و کبری سی و نهار در موج
 قیمت داد پس بعد وفات پدر از ترکه اش دو ثلث از روی فریضه به سه دختران باید داد باقی ماند یک ثلث

اگر با آن دو فقره آن که پدر خود را خریده اند اندوی و لا باید داد بعد از این ثلث باقی راجع به یکدیگر و سهم بصاحب
 دنیا یعنی بنت کبری بدهند و صاحب بیست و نیا یعنی صغری را دو خمس باید داد و چون اصل مسئله از سه
 و دو ثلث بر رؤس نبات ثلثه تقسیم نمی شود و نیز یک ثلث باقی بر سهام و لا کینج اند استقامت ندارد و سیاه
 هر دو تباین است پس این پنج را اگر تقسیم و در عدد رؤس نبات که سه است ضرب کردیم پانزده حاصل شد این
 پانزده را در سه که عدد اصل مسئله است ضرب نمودیم چهل و پنج حاصل شد پس مسئله این نبات ثلثه از چهل و
 پنج تقسیم می یابد که تقسیم آنان تقسیم می شود به نبات ثلثه در فرضه و ثلث که سی باشد خواهد رسید از آن هر یک
 و فقره ده خواهد گرفت و از پانزده باقی نه کبری و شش صغری در وجه و لا خواهد رسید و نزد علمای امامیه
 در این مسئله و لا بشتریات نمیرسد که اتفاق بشرای محام مورث و لا نیست بلکه ثلثین بفرضیه و یک ثلث بر
 بر هر سه فقره آن تقسیم خواهد شد و مسئله از سه درست شده یک یک به هر یک خواهد رسید بدانکه لفظ چهل و پنج در فقره
 اخیریست پس تبدیلش بر چهل و پنج واجب است بیان حجب تقسیمی از حجب نقصان است
 قسم ثانیست حجب حرمانست بخ حجب نقصانست سهم کم گشتن بخ بود کسی حبیب من بخ حجب نفیج حامی محله و
 سکون جیم در ثلثه باز داشتن است و در اصطلاح این علم باز داشتن وراثتی است بوجود وراثتی دیگر از سهم خودش
 کلاً و بعضاً و آن دو قسم است یکی حجب نقصان دوم حجب حرمان حجب نقصان عبارت از کم کردن سهم
 است بوجود شخصی دیگر از سهم اهل آن کس بخ شود بخ پدری اختتام نیست پس حجب نقصان این همه
 روشن بخ در بیان سهام کردم من بخ یعنی اهل حجب نقصان ای کسانیکه بوجود دیگری و حصه شان نقصان
 حادث میشود پنج نفر از زوج و زوج و ماور و بنت الابن که زوج از ربع ثمن و زوج از نصف
 ربع با وجود اولاد یا اولاد بی حجب نقصان محبوب میشود و اخت علائیه بوجود واحد عینی از نصف بسد
 محبوب میشود و مادر از ثلث بسد بوجود اولاد و وجود فوق الواحد از برادران و خواهران تنزل میکنند و ثلث
 الابن با وجود واحد صلبیه از نصف بسد منقطع میشود و نزد امامیه زوج و زوج و مادر محبوب حجب نقصان
 اند و خواهر علاتی و بنت الابن محبوب حجب حرمان اند و شرح حجب نقصان این پنج نفر در بیان سهام آنها
 بر روش ترجیحی همین شده و اختلافی که در آن بین الفریقین واقع است مشرح گردیده حجب حرمان چه
 باشد ای برین بخ از بهر ارباب بی نصیب شدن بخ پس تو میدان نسبتش و فریق بخ هر یکی زان دو سکونیم
 محقق بخ بهر یک نیست حجب حرمان که دریافت گاهی بسوی دیگر بخ از فریق که اول است شمرده این و آن
 زوج و امه زن و دختر و غیر این چنین بدان فریق دوم بخ کوست محبوب حجب حرمان هم بخ حالا بیان سهم
 ثانی حجب حجب حرمان میکند و میگوید که حجب حرمان محروم شدن کسی است از همه میراث و بلا خطه نسبت حجب

حرمان داران دو فریق اند تحقیق هر یکی میان یکیم کی ازان فریق نیست که گاهی محب حرمان محسوب نمی شود
 و فریق دیگر نیست که محب حرمان گاهی بوی راه می یابد و فریق اول که محب حرمان که دانیان نمیرشدن نظر
 پس و پدر و بنو هر از رجال و مادر و زوجه و دختر از نسای و آنچه سواي این شش نفر از دو فریق دوم دانند که گاهی
 وارث میشوند و در بعض احیان محب محب حرمان بهرادر اک محب حرمان گان به دو فریق دوم بود ایمان به
 با تو گویم و اصل این حکم به آنا باشد بنو تو به هم یعنی برای دریافت کیفیت و زمان محب حرمان که دو فریق دوم واقع
 میشود و اصل وقاعدہ حکم میان یکیم که این قسم سهم غاذا اصل اول انیکه غیر نسل ام ار شود منسوب به کسی که
 میت ای محب به تا بود و واسطه ندارد کار به هیچ ذی واسطه بارت اسی یابد و با هر کسی برای واسطه و توسل
 ست یعنی سواي اولاد مادر اگر شخصی بگر بسوی میت بواسطه کسی منسوب شود و با وجود واسطه ذی الواسطه از میت
 غاذا و واسطه حاجب ذی الواسطه میشود و وجه استناد اولاد ام است که اینها با آنکه بواسطه مادر منسوب نیستند
 لکن با در حاجب اینها نیست و شرح این اصل بعد ازین در شرح اشعار ما بعد گذارین خواهی یافت اصل
 ثانی همین که ای محب به هر بعد از قریب نزد محب به ضابطه دایمان که در عصبیات به پیش ازین بر تو کرده ام
 اثبات عصبیات را بسکون صا و بنا به خواند بکلیه بفتح صاد بر وزن فعلان بفتح صین ست بخلاف اثبات که بر وزن
 فعلان بسکون صین چنین اختلاف درین بحر جاریست با جمله اصل ثانی نیست که بعد یک صنف از قریب
 صنف محب میشود بهمان ضابطه که در عصبیات بشرح و بسط بیان شده پس بهمان ضابطه در ورثه دیگر هم
 باید داشت لکن در عصبیات اتحاد سبب ضروری نیست و در اینجا اتحاد سبب ضروریست چنانچه حدیث
 با مادر که سبب است اینجا اصلیه است و نبات الابن با نبات صلیب که موجب ارث و میت است و ازین
 دو اصل اکتفا یک اصل نتوان نمود که بنا بر اصل اول ولد الابن المتوفی مع الابن الحی وارث تواند شد که
 واسطه یعنی پدرش باقی نیست حال آنکه بقاعدہ الاقرب محب الام بعد وارث نمی شود و بنا بر اصل ثانی ام ایام
 با اب وارث نتواند شد که اب قریب است و ام الام بعد با آنکه وارث میشود بسبب انضمام و آنکه که ام
 و در حدیث امامیه هم برای دریافت محب حرمان دو اصل توان یافت یکی ترتیب طبقات که در حدیث آمده
 کرده اند لا بد طبقه تقدّمه حاجب طبقه تاخره است پس طبقه اولی اب و بن و اولاد حاجب طبقه ثانیة اخوة و اخوات
 و اجداد و جدات است و اینها حاجب طبقه ثالثه اعمام عمات و اوال و خالات و اینها حاجب اباب و ا
 و همچنین در مراتب و الاموالی القاتمه حاجب مولی الموالات دوی مانع و لا الاماته است دوم همین اصل
 مذکور درین کتاب که اقرب حاجب بعد است در هر صنف پس ولد حاجب ولد الولد است و اخوة حاجب
 بنی الاخوة اند و بکنند ازین باب است قاعدہ به با تو گویم بطور قائده به است مدلی به دیگره که به مستحق جمع

ای دلجو ارث مدلی است منعدم بیشک \times گوشتند وجو ارث هر دو یک مدلی اسم مفعول است از اولاد
 اقتساب و توسل پس مدلی شخصی است که بواسطه او اقتساب حاصل شود و مدلی کسی است که نسبت به
 کسی مثلاً جد نسبت به میت مدلی است و اب که واسطه این اولاد است مدلی به باشد همچنین اهل بن مدلی و ابن که واسطه
 اقتساب او نسبت شده مدلی به است ازین نشان تحقیق اصل اول منظور است اندرین باب یعنی در باب اولاد و نسبت
 قاعده است که بطریق فائده از بیان میکنیم که اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه نسبت شود بجهت واحد مثل حصیت ارث مدلی
 معدوم خواهد شد و این مدلی به حاجب مدلی خواهد گردید اگر چه وجو ارث هر دو یکی نباشد مثل پدر که باخوة مدلی
 به است و بجهت واحد که حصیت است تمام که از گرفته مدلی را که اخوة اند از ارث محروم کرده با آنکه جته ارث پدر بیک است
 و جته ارث اخوة و دیگر همچنین بصورت اتحاد سبب ارث چنانچه اب وجو و ابن بن کن مدلی به یعنی ابان حاجب
 مدلی ای جد و ابن بن به است و در نه شدن مستحق کل پس اگر \times شد یک وجو ارث یک دیگر نسبت مدلی از ارثان نهاد
 و نه او را از اهل ارث شماره ای و اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه نباشد پس اگر سبب ارث یک دیگر از مدلی به و مدلی مستحق
 باشد مدلی از ارثان نخواهد بود مثلاً ام با عم الام که در نصیورت مدلی به یعنی مادر مستحق جمیع ترکه بجهت واحد که نصیت
 باشد نیست لکن حاجب مدلی یعنی ام الام است که مدلی را استحقاق بهمان سبب امومت بود که مدلی به و اگر گرفته
 است و نه ای اگر سبب ارث هر یکی از مدلی و مدلی به نباشد در نصیورت مدلی را از اهل ارث باید شمر و چنانکه ما
 و اخ و اخ و اخ که مدلی به یعنی مادر حاجب مدلی یعنی اخ و اخ نیست زیرا که سبب ارث مادر امومت
 و سبب ارث اخ و اخ است بیان فزون در محروم و محبوب بحجب حرمان \times آنکه از ارث خود
 شود محروم و تروالی شکست کامل معدوم نیست حاجب بهر دو سبب اصلا \times دیگری را که می بدهد سبب مایه همچو
 رفیق و هم قائل \times حاجب غیر نیست ای قائل \times از این مسعود میکنند اطهار \times کوست حاجب بحجب نقصان یارید
 ای کسی که سببی از سبب مثل کفر و غیره از ارث خود محروم نشود و از خفیه بی شک مثل معدوم است که
 گاهی هیچ یکی از بحب نقصان و حرمان حاجب دیگری در سبب مایه شود چنانچه کافر و رفیق قائل مورث که خود
 محروم از میراث است لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفرقین اگر پدر قائل سپهر باشد و مقتول عم یا اخ لا
 گذارفته است این پدر حاجب عم و اخ خواهد شد و ترکه جمع خواهد رسید و از این مسعود چنین آورده اند که محروم تنها
 دیگری بحجب نقصان است نه بحجب حرمان و این شعرا سقاط اللف اطهار که بجز قطعی است محل ایل است که ام کافر
 راجع و پدر شود و از او یک نصف نزد ما این مثال محرومی است که کفر من باعث حرمان گردیده و میگوید که مادر
 که کافر باشد و از این مسعود راجع شود هر را میباید چو آنکه این هر چند بود چه کفر محروم از میراث است لکن حاجب زوج
 است از نصف راجع و نزد ما فرقه خفیه و کذا عند الامامیه نصف بشوهر خواهد رسید و وجود این کافر نقصانی بزوج نخواهد

این در محروم و بحجب حرمان

رسانید و این مثال ماخوذ از روایتی است که نقلی سلسله سیری کافور و روح باوین سلم گذشتند و گذشت حضرت علی
 و زیاده این ثابت رضی الله عنهما حکم نصف ترکه برای زوج گرفته چنین دان مثالهای دیگر یک برای فک است
 پس خوشتر یعنی مثالهای دیگر که رفیق و قاتل باشد بر همین قیاس گفت یک مثال که ذکر کردیم برای ذکی کافیت
 و توضیح آنکه باقیه چنانست که شخصی مرد و دختری کافره و زوج و باوین گذشت حصه و حجب با وجود نیت بیع است
 نزد حنفیه اما میه و ثمن نزد این سه و رضی الله عنه و همچنین اگر شخصی نیت کافره و نیت الا بن سلسله گذشت
 قریه کافره حاجب بعیده سلسله خواهد بود بالاتفاق بین الفرقین و بنا بر ذنب این مسعود باید که نیت الا بن از
 بسدس محبوب و اگر محبوب حجب حرمان است حاجبش غیر او نمایان است حاجب است او بهر و حجب
 و نزع نیست و در وی که هست بالا جماع هر گاه که حال محروم و نیت نشین گردید پس حال محبوب بشنود تا میان
 میان هر دو حاصل شود و هر کسی از ورته که غیر حجب او نمایان گردید از محبوب حجب حرمان ساخته
 است این محبوب دیگر از او بهر و حجب حرمان و نقصان حاجب است بالا جماع و نزعی و خلافی از این
 درین خصوص مروی نشد و همین مختار اما میه است اسما و مثال بر این توضیح باید شنید اول آنکه محبوب
 حرمان حاجب بحجب نقصان باشد اخت و لغ مطلقا بلا تعلیق بدایا و نیتها اگر بهم گردیدند اب و ام
 پس ناب اگر چه شدند بهر دو محبوب لکن ای دل بند بحجب نقصان بام رسد نیتها بدو بجای ثلث رسد اول
 یعنی خواهر و برادر است مطلقا که در آن قید یعنی و علایق و اخیا فی طوطیست اگر دو نفر باشند یا زاید و با آنها
 اگر مادر و پدر بهم گردیدند و اجتماع آنها باوین صورت سبب پس از پدر بر چند آن اقوة و اخوات محبوب شد
 اند لکن مادر از اینها بحجب نقصان عاید می شود و که بجای ثلث او رسد پس میرسد و نیت اما میه اگر دو برادر یا چا
 خواهر یا یک برادر و دو خواهر باشند و اعیانیه یا علاییه بودند حاجب و بحجب نقصان خواهند شد و نیت نقصانی باوین
 رسد دوم مثال آنکه محبوب بحجب حرمان حاجب بحجب حرمان باشد او را ام ام اگر باوین است ام اب و پدر
 اگر چه محبوب ام اب ز پدر رسد ولی گشت از وزارت پدر و ام ام که شد او را بحجب حرمان ز ام اب پیدا یعنی اگر
 با ام ام ام ام اب و پدر هر دو باشند هر چند در صورت ام اب باوین و اب و حجب بحجب حرمان شد
 لکن از آن ام اب محبوب ام ام ام از وزارت خارج گردید زیرا که ام ام ام مذکور را از ام اب بحجب حرمان
 شده لکن اینجا تعلیل الی شئی بنفسه لازم می آید اسما و فقی معنوی میان محروم و محبوب بیان میکنند و میگویند معنی
 اصطلاحی محروم با تو گویم که تا کنی معلوم نیست محبوب بحجب حرمان او نیست و فقی میان آن هر دو
 ارث را گفته ام موافق چار و شد از نیکی باو تا چار نیست محبوب نیست او ممنوع است گشت از اهلان چنین
 مسجع نیست و ارث بهر محروم نیست و در ذات خویش کامل دوم یعنی معنی اصطلاحی محروم باوین

التم تا معلوم کنی که محروم عبارت از محبوب بحسب حرمان نیست بل میان هر دو فرقی است و آن نیست که آنچه
 موانع چهارگانه ثارث بیان کرده ام که رقی و قتل و اختلاف دین و اختلاف دیار باشد بلکه او یکی از این موانع از
 متلبس باشد پس او محبوب نیست بلکه ممنوع و محروم است همچنین از علل اسموع شده و محروم هیچ راه وارث نیست بلکه
 فی نفسه مثل معدوم است که وجودش محکم عدم دارد معنی کشت اندر و پیدا مطلقاً شد زایل ارث جدایی یک
 معنی در محروم پیدا شد که بعد از آن معنی ازل ارث مطلقاً بعد اگر دید که نه بوجهی خودش وارث تواند شد و نه بوجهی
 از انواع حب حاجب مانع تواند گردید و معنی عبارت از مانع حب اگر بجای معنی مانعی میفرمود قصر مسافت بیشتر
 تصور فروع خلاف کسی که او محبوب بود و کسی شدای محبوب به مطلقاً غیر ازل ارث بدان بل بوجهی است و ارث
 او ایجاب دارد و ارثش دان بحق محب دیگر به غیر وارث بحق خویش شمرده یعنی محروم بخلاف کس است که او بود و کسی
 محبوب شد پس محبوب را مطلقاً غیر ازل ارث نیاید و نیست بل او بوجهی وارث است آن وجهیست که در محب
 دیگران او را وارث باید دانست که وارث دیگر را از ارث محبوب بگیرد و از نظر بذات خودش غیر وارث باید بود
 بیان محتاج فروع شش بیان گشت حصه در قرآن نصف دان هم ربع ثمن پس از آن نوع اول بجز
 نوع دیگر به نشان و ثلث سدس ششم و آن سبی مخرج احاد و اما به مخرج نصف ششلی و اما به مقصود بیان اصولی
 چند است از علم حساب که تقسیم بر که احتیاج بدان بیشتر است پس میگوید که در قرآن یک شش فروع بیان کرد
 سزاوان یک نوع که نصف و ربع و ثلث و سدس است و سزاوان نوع دیگر که ثلث و ثلث سدس و درین فروع
 لطفی عجب است که بر نوعی ازین بر دو به تضعیف از مرتبه ادنی مرتبه اعلی ترقی میکند و بتضعیف از مرتبه اعلی
 با دنی مثل بنیاد پیش را چون مضاعف کنند ربع شود و ربع چون تضعیف نمایند نصف شود و همچنین نصف به
 ربع شود و آن ثمن و برچین قیاس مضاعف سدس ثلث است و مضاعف آن ثلثین و نصف ثلثین شش
 سدس با جمله هر گاه یک یک متناتنا ازین فروع متدور مسائل یافته شود سبی یعنی همان آن مخرج یک
 باید دانست مگر نصف که به نامی ندارد و مخرجش دو است بلکه مخرج کسر عبارت از اقل عددی است که این
 کسر از آن عدد و واضح بر آید و سبی اینجا عبارت از عددی است که سهمش از آن کسر گرفته اند مثل ربع و ربع ثمن
 و ثمانیه و ثلث و ثلث سدس و شبهه و از یک نوع شد و سه یکجا به مخرج جز کل پس است ترکیبی مخارج فراوان
 فردی بیان کردم و اگر از یک نوع دو یا سه کسر مجتمع شوند مخرج کسری که آن کسر فردی است از کسر دیگر
 گرفتن کافیت مخرج کل آن جزو را بنا بر یک گرفت پس بصورت ترکیب ثنائی باشد یا ثلاثی یا کثافتا مخرج کل
 الکسور باید کرد و چنانچه بر تعداد اجتماع نصف و ثمن بر مخرج ثمن الکثافتا نیند و در صورت ترکیب ثلثین با سدس
 بر مخرج سدس اختصار کنند مخرج نصف شش نه غیر از آن با کل و بعض نوع ثانی دان به شش ربع کربوع

و جدول دیگر که محصل استخراج مخارج کسویک یک النوع اول ثان و علی سلیل لافرا و الا اختلاط باشند بدون محاسبه این است

نصف					
نصف					
ربع					
ثلثان					
ثلث					
سدس					
نصف					
ربع					
ثلثان					
ثلث					
سدس					
نصف					
ربع					
ثلثان					
ثلث					
سدس					

بیان عول مخارج از وفا بسهامند از عول این حساب تمام بلعینی از مخارج مفروض بعدوی تا وفا کنند بفروصن و عمل در لغت بلعینی جور و میلان از حق و نقصان و زیادت و غلبه است و در اصطلاح این علم زیادت جزوی از اجزای مخارج است که کافی بفروصن محتمله باشد بر مخارج مذکور یعنی چون مخارج از وفا بفروصن محتمله کند بر مخارج مذکور عددی زیادت کنند که بفروصن مذکور وفا نماید و نقصان در حصه یک کس واقع نشود بلکه نقصان رسدی در فروصن جمیع ورثه نسبت واحد باشد و علمای ماسیه ببول قائل نیستند و از ناچارانیتها و بصورت از دیاد فروصن محتمله و انتقاص مخارج نقص بر او را می پذیرد و همین عاید نمی نمایند نبات و احوال

را مورد ضرر میدارند و این مذمت ابن عباس است در تفسیر و در خواهر اعیانیه و در مسئله ابوبن و زوج و
 اخوات اعیانیه نقصان را چنانچه بر این خواهد شد و در اول سنت در اولی از شش هفت عول که در مسئله است
 ست بشود و چهار که شش است با ختین و بند و در ثانی از شش به عول واقع شود و که سیدین است مانده
 و سه که نصف است بزوجه و چهار که ثلثان است با خوات رسد هرگاه این مطالب جاگزین قلب گردد پس بداند
 ناظم علیه الرحمه میفرماید که اگر خرج فرضی به سهام کفایت نکند بلکه سهام فرضیه زائد و مخرج ناقص باشد از عول این
 حساب را تمام باید ساخت و مراد از عول آنست که بیقراری بر مخرج مفروض که ناقص از فروصن مجتمعه است
 را تا که ازین افزایش مخرج بفروض مجتمعه وفا کند می شود و مخرجی که شد حاصل به از احتلاط و نوع که عامل به
 یعنی مخرجی که احتلاط به و نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاهی عامل میشود و این شرط ظاهر الاله است که
 عول در همان مخرج وقع میشود و احتلاط به و نوع حاصل شده و در خارج فروصن فردی فردی یا مختلط از
 نوع واحد عول واقع نمیشود لکن این سخن درست نیست زیرا که مختلط از یک نوع هم عول واقع میشود مثل سه
 اخوات عینییه و دو اخت اخیافیه و یک جد که مسئله از شش است با احتلاط ثلثین و ثلث و سدس و عول هفت
 پس تبدیل این یک شعبین و دو فقره و نیست و فضهای مقدور آن هفت اعداد و آن محتاج آن چهار
 عامل نمیشود و زنهار سه از آن گاه عامل است ای یا به عرض آنست که فروصن کوره کتاب العدد اجماله هفت
 محتاج است سه از آن مخصوص نوع اول است که دو و چهار و هشت باشد و یکی خصوصیه نوع ثانی و دو که سه بود و
 یکی مشترک است در نوع ثانی و در مختلط از نوعین که شش باشد و دو مختص مختلط النوعین است که دو از ده و سبب چهار
 بود چهار ازین محتاج هفت گانه که دو سه و چهار و هشت است اصلا محتاج عول نیست که بهر صورت کمتر از فروصن
 متعلقه خود نمی تواند بود و باقی سه که شش و دو از ده و سبب و چهار باشد که ای محتاج بعول می شود که این محتاج در
 بعض اوقات بفروض متعلقه خود وفا نمیکند چنانچه از ما بعد ظاهر شود و تفصیل عول هر یکی ازین محتاج هفت گانه باشد
 عول شش نزد جمله اهل فقه مابده هفت و طاق هر دو و یعنی شش عول میکند تا ده هم بطریق طاق و هم بطریق هفت
 طاق در دو حالت یکی باز دو و سدس برداشت خود است تا هفت شود و این بصورت اجتماع زوج و ختین و سیدین
 همچنین زوج و اخت اعیانیه و اخت اخیافیه و هم باز دو و نصفش برداشتن تا نه شود چون زوج و دو و خواهر عینییه
 و دو خواهر اخیافیه و مثل زوج و اخت عینییه و ختین لازم دام و هفت هم بهر صورت یکی زیادت یک ثلث تا
 برسد مثل زوج و دو خواهر عینییه و مادر مثل زوج و یک خواهر عینییه و دو خواهر اخیافیه و دیگری زیادت و ثلث
 تا ده گردد مثل زوج و دو خواهر اعیانیه و دو خواهر اخیافیه و مادر و این مسئله علمی است بشرطیکه که هفتی شریع آن تفصیل کرده
 سه طاق باشد و از ده را عول به تا به فقه این قول چون بیان عول شش جاگزین خاطر گردد و دیگر روش

از مسئله ابوبن و زوج و خواهر اعیانیه و در مسئله ابوبن و زوج و خواهر اعیانیه و در مسئله ابوبن و زوج و خواهر اعیانیه

بشرح عول دوازده باید نهاد که عول آن در طلاق باشد و زائد بر هفده بود گاهی بر زیادت نصف سدس عول
 بسیزده می شود بصورت اجتماع زوجه و دو خواهر اعیانیه و یک خواهر اخیافیه و زمانی باز نماید در ربع خود با زوجه عول کند
 بحالت اجتماع زوجه و اخصت اعیانیه و اخصت اخیافیه بقرع زوجه و خواهر عینی و یک خواهر اخیافیه و مادر و اعیان زیادت
 یک ربع و یک سدس هفده عائل شود و قنیکه زوجه و دو اخصت اعیانیه و دو اخصت اخیافیه و ام مخیم شود نیست شرح
 عول دوازده الحال اندکی ساعده را وقت سماع بیان عول بیست چهار باید محاسبه بیست و چهار عول و در یک
 بیست هفت فی دیگر بیست و چهار یک عول دارد که آن بیست و هفت است نه عولی دیگر چنانچه
 در مسئله نموده که از حضرت علی رضی السلام الله علیه در کوفه بر منبر رسیدند که بصورت اجتماع زوجه و دو اخصت
 چگونه تقسیم کنند آنحضرت فی البیضاء بول بیست و چهار سویی بیست و هفت ارشاد فرمود و سائل گفت که مگر چون زوجه
 شش نبود فرمود که شش شش تقسیم گردید پس است مذهب اهل سنت که اگر زن و این مسعود رضی الله عنه گاهی بیست و چهار
 زیادت یک شش و یک سدس سبی و یک عول کند مثل زوجه و ام و اخصت عینی و اخصت اخیافیه و این فرمود
 الله تعالی عجب است از ناظم که این اشتکاف را نظم فرمود بل نفی عول دیگر را بود که بقطبی شک گردانید با آنکه مذهب
 ابن مسعود را واجب ذکر کرده است و بنا بر آن مذهب این عول هم لازم می آید لهذا قرون این شعور درین مقام
 اولی و انب می نماید ابن مسعود عول بیست و چهار سبی و یک نیز کرده است شامه بیان نسبت اقل
 عددی که به نسبت دیگر عین باشد مثل شش و اقل عادا اکثر است که متداخل با صطلح است و آن
 در گذشت عاوان هر دو عددی نامشکی پس ای نحو متوافق بهم کسری و اقل مخرج کسرها و ثالثا و آن
 قول جعفر مرعین یاد است و فو کسری که مخرجش عاوا غیر ازین هر سه هم هر دو قناین بهم بدان بکند
 از آنجا که تقسیم کرده دریافت بعض قواعد و مصطلحات علم حساب از ضروریات و از آنجا که علم شنب اربعه که میان
 دو عدد تقریر یافته اهم مام است لهذا عاوت علمای این فن چنان جاری شده که قبل بیان تقسیم مسائل نسبت
 اربعه را کرده اند و آن تامل و قداخل و توافق و تباين هر گاه عددی اهدی و دیگر نسبت کنند پس اگر این عدد به
 آن و دیگر خفتر باشد هر یکی را به نسبت دیگری متامل را و باید شمرد و این نسبت یعنی نسبت را که بیان هر دو است
 تامل نامند چنانچه دو و دو سه و اگر یکی به نسبت دیگری عین نباشد لابد با اقل و آنرا اکثر خواهد بود پس
 اگر اقل الحدودین عاوا می خاکند اکثر است که چون اقل را دو بار یا زیاده از اکثر طرح کنند چیزی باقی نماند
 از ابا صطلح محاسبین متداخل خوانند و این نسبت عدد و اقل را متداخل گویند مثل سه شش و چهار و دوازده و اگر
 اقل عاوا معنی اکثر نباشد نظر کنند که عددی ثالث غیر واحد عاوا هر دو تواند شد یا نه اگر عدد ثالث یعنی هر دو باشد
 آن هر دو با هم متوافق خوانند نسبت افنای ثانی هر دو را توافق موسوم است مثل چهار و شش که دو هر دو افنا

بنا بر این عاوا

میکند و هشت است که چهار هر دو را عادت این توافق یکسری اگر سه رتبه خوانند مثل متوافق با نصف
 یا متوافق با ربع الی غیر ذلک و طریق دریافت این کسرت است که عدد ثالث که عادت هر دو است مخراج همان کسر قرار
 داده شود مثلاً دو مخراج نصف است و چهار مخراج ربع و در توافق جزو فوق و فوق همان کسر را گویند که عدد عادت
 مخراج آن قرار یافته و اگر عدد ثالث غیر واحد عادت هر دو نباشد آن هر دو عدد را با هم مقبالتین باید دانست و این
 نسبت را تباین گویند مانند سه و چهار و نه و ده هر چند در نسخ موجوده متن قوله قول جعفر اخم بعد قوله غیر ازین هر
 قسم او وقع است لکن تقدیم موضوع مناسب بود که کرده شد و اضافت قول بسوی جعفر خالی از تقیم نیست بآنکه
 تغییر مصحح چنین درست میشود ع جعفر این حرف لائق یاد است بدو پیشیده و ناگزیر گاهی در تعریف تداخل چنین گویند
 اگر بر اقل مثل یا مثالین افزایند مثل اکثر که در د چنانچه چهار را بر چهار یکبار افزایند هشت شود و اگر دو بار افزایند
 دوازده شود و گاهی چنین گویند که اکثر اقل نسبت صحیحه منقسم است و توافق را دو قسم اعتبار کرده اند یکی آنکه عدد ثالث
 که معنی هر دو باشد مثلاً اقل العددين بود کما مر این را توافق حقیقی و توافق بالمعنی الاخص گویند و دوم آنکه عدد ثالث
 عادت از معانی و متحد اقل العددين گیرند مثلاً چهار و هشت که مثلاً یعنی چهار دیگر را معنی هر دو فرض کنند و این
 را توافق بالمعنی الاعم گویند و چون درین قسم توافق تداخل هم داخل است از تداخل توافق حکمی تعبیر کنند و اینجا
 است که در اصول آتیه بصورت قلت سهام و کثرت رؤس علمای فرائض تداخل را نیز توافق شمرده اند و در
 حالت قلت رؤس و کثرت سهام تداخل را در عدد تامل محسوب کرده و تامل حکمی میگویند لیکن ناظم رحمه الله
 تصرف را جایز ندانسته حکم هر یک را بیان کرده و چنانچه بیاید و در توافق اگر اعداد عاده دو گونه یا زیاد یافته شوند
 اکثر اعداد عاده را در عدد و افتا اعتبار میکنند چنانچه هشت و است که هم چهار عادت آن است و هم دو مگر معتبر چهار است
 و همچنین دوازده و هجده که دو و سه و شش هر سه عادت آنها لکن شش را اعتبار است و شناخت تامل محتاج بتذکره
 تدبیر نیست لکن در یافت تداخل و تباین تامل می باید پس اسهل طرق معرفتش آنست که عدد اقل را از
 اکثر بآرد اگر یک مرتبه یا بمراتب اقل معنی اکثر باشد میان هر دو تداخل است و اگر اقل اکثر را بآرد بلکه از اکثر عادت
 فوق الواحد باقی ماند که کمتر از اقل است این کمتر از اقل برآورد و همچنین با یکدیگر میگردانند تا آنکه عمل منتهی شود
 پس اگر بدین طریق یکی دیگر ریافتا کنند مابین آنها توافق باشد و آخرین عددی که معنی واقع شود همان مخراج و فوق
 خواهد بود و اگر دو باقی مانند توافق با نصف است و اگر سه بالثلث و علی هذا القیاس تا عشره و در اعداد انان بحیثی
 از یازده و جودی از دوازده مثلاً هشت و پنجاه چنانکه چون هشت و شش مرتبه از پنجاه و چهار برآوردشش باقی ماند بعد از آن چنان
 شش را از هشت برآورد و باقی ماند و سه گاه دوازده از شش طرح کنند بالکلیه فاکر دو پس همین دو مخراج نصف است
 که جزو فوق هشت و پنجاه و چهار باشد و اگر اتمای عمل از اعداد العددين یک باقی ماند در میان عددین تباین باشد

پنج است بضرب سه که نصف رؤس است در پانزده عمل اصل سوم آنکه اگر باین رؤس یک فزین و سه پانزده
 تبارین باشد پس برای تقسیم جمله عدد رؤس را در اصل سه که اگر غیر عالمه بود و در عمل اگر عالمه باشد ضرب کنند مثال
 عالمه بالاتفاق زوج مستحق نصف و چون مستحق سه و سه خواهران انسانی است تقاطع ثلث سه که از شش و دو و سه
 و سه رؤس اخوات اخیانیه با هم میان اند پس یح از جمله خواهد شد بضرب ثلث که عدد رؤس است در سه که اصل
 سه است و مثال عالمه زده است زوج مستحق نصف پنج اخوات علیه مستحقه ثلثین سه که از شش است و عمل هفت
 و میان سهام اربعه و رؤس خسه اخوات تبارین است پس یح از سی پنج بضرب پنج عدد رؤس هفت عمل بدکنه
 ناظم جمده اند هر چند که اصل ثانی را میان تداخل و توافق نزدیک کرده گن بضرب وفق عدد رؤس در اصل و بعمل
 بهر دو صورت دلالت دارد که در او از ماطت توافق حکمی است و در مصالح اخیه و غیره و خواهر عدد رؤس عدد رؤس
 شاید عدد بعضی شمر دیان حاصل بالمصدر یعنی شمار گرفته اگر چه از غیر و شمر اول چنین نظم کرده شود احسن است مصرع
 جز و وفق رؤس ای نمی طول بلکه خود وفق بجای تتوازی می شود فتعال است و از بی بول فوی طول یعنی تا
 فصل بهتر است و اگر شعر اخیر را باندک تخصیص چنین نظم کنند در تبارین توافق عمل بزن در شمار رؤس ای بزن
 ستم مذکور رفع میشود و استعمال شمار یعنی عدد در فارسی ذایع و مثانی است بر بیان اصول از جمله غیره پس اگر
 و اگر رؤس سه کتم اکنون بیان مصرع تری و رؤس و رؤس چار و گز که زاید یک فزین می باشد نه تقسیم
 بدان تصحیح و رؤس و رؤس در اعداد که کرمائل شد ای غلبه نهاده و بزن عدد و با یکی گنی مندر و بزن و در
 اصل و عمل ای محبوب چون از بیان اصول ثلث اول فراغ حاصل شد احوال بیان حاصل از این باب
 میان رؤس و رؤس اند یکین اصل اول آنکه زاید از یک فرق خواهد و باشد یا فون آن اگر سه سهم به بیانه
 بر رؤس آنها به تقسیم صحیح تقسیم نشود بلکه تقسیم سهام هر فزین بر رؤس آنها که واقع شود و در نتیجه است
 اعداد رؤس یک فرق و اعداد رؤس فزین دیگر است تاثل است پس یکی را از اعداد رؤس متساوی در اصل سه
 غیر عالمه است و در عمل اگر عالمه است ضرب باید کرد و تاثل در رؤس و رؤس و سهم است یکی آنکه اعداد رؤس
 مثل دیگری باشد مثل سه و سه و چهار و چهار یا پنج و چهار خواهران اخیانیه مستحقه ثلثین و چهار خواهران انیانیه
 مستحقه یک ثلث باشد از سه و نیم از دوازده بشمار سه و چهار که عدد یکی از رؤس متساوی است بالاتفاق و چنین
 زوج مستحق نصف و سه خواهران اخیانیه مستحقه ثلثین و سه خواهران انیانیه مستحقه یک ثلث سه که از شش است
 عمل نه و نیم و هفت بضرب بعمل در که عدد یکی از رؤس متساوی است اگر عالمه بود و غیره یا خواهر یا خواهر یا خواهر
 مبراعات اصول ثلث اول بعضی رؤس که با سه هم خود توافق دارند وفق آن رؤس با بعضی اعداد رؤس که با سه
 داشته باشد مثل شش اخوات اخیانیه و سه اخوات اخیانیه سه سه است میان شش و سه و غیره یا خواهر یا خواهر یا خواهر

در رؤس اخوات سه و سهام آنها توافق حکمی نصف است نصف رؤس باصین رؤس اخوات ثلثه انیا فیه مالک است
پس تقسیم مسئله از نه باشد ضرب سه در سه بالاتفاق و مثال عاید شش اخوات اعیانیه و سه جدات و سهام اخوات پنج
مسئله از شش و عمل هفت تقسیم از بیست یک ضرب هفت عمل در سه که یکی از رؤس ستائمه است بدانکه شعرها
ازین شعر ابو جعفر خالی از تقسیم نیست علی الخصوص چون نفی بعد لفظ شد مصرع ثانی را از پایه غایت اندخته چند
باندک تغییر چندین درست توان کرد مصرع نخست هم صحیح است لکن تمام شعر را باین شعر تبدیل نمودن نهیب است
در سهام و رؤس چند فریق است اگر انکسار با تحقیق بود در مصرع آخر شعر چهارم بجای لفظ همان همه بهتر است
و همچنین در شعر با بعد که از تشویش مرصع ضمیمه توانست چون از اصل اول فراغت حاصل شد بحال بیان اصل
ثانی میکند و بگوید در تدخل زنی پس اکثر از در جهان اصل و عمل ای طایفه یعنی اصل ثانی نیست که اگر بعضی
اعداد رؤس متعدد شکسته و سهام هم در بعضی کتب مندرج باشد پس از جمله اعداد متداخله رؤس متعدد عدد در
که اکثر باشد اندازد اصل مسئله غیر عالمه و در عمل بمائمه ضرب کنند مثل دو و زو و چهار پس مسئله از بیست یک صحیح است و
بصورت چهار که اکثر اعداد رؤس متداخله است در بیست بالاتفاق و مثال عالمه چهار زوجات و سه اخوات عیال
و دوازده اخوات لام مسئله از دوازده است و عمل پانزده و بیست یک صید و بیست و ضرب دو داده که اکثر اعداد متداخله
است در پانزده و عمل در توافق کل دیگر زن و فریق یک باز حاصل ای پرن بزن بفریق سوم کرای شوخ بود
شد موافق و کرده در کل او همچنین تا با فرد حاصل بهمان اصل و عمل ای قائل یعنی اصل ثالث آنکه اگر بعضی
اعداد رؤس متعدد شکسته و سهام هم را با بعضی دیگر نسبت توافق باشند در صورت و فریق اعداد رؤس
اعداد المتوافقین را در کل اعداد رؤس آخر ضرب کنند و باز حاصل این ضرب را در فریق اعداد رؤس ثالث ضرب کنند
اگر در حاصل و ثالث توافق باشد و اگر در حاصل و ثالث توافق نباشد حاصل را در کل ثالث ضرب کنند همچنین تا آخر یعنی
در فریق رابع اگر حاصل ضرب دوم با رابع توافق داشته باشد ورنه در کل رابع زنند بعد از آن حاصل ضرب
آخر را در اصل مسئله اگر غیر عالمه باشد و در عمل اگر عالمه بود ضرب کنند مثل چهار زوج و چهار و دختر پانزده و ده
و شش هم مسئله از بیست و چهار است یعنی شش زن و چهار زوجات و شش زن و یعنی شش زن و چهار زوجات و چهار پرن
سه هم پانزده جدات و یک باقی نصیب عامه است و چون در اعداد رؤس و سهام نباتات توافق نصف
ست نصف عدد رؤس آنها که نباشد تقسیم پس اعداد رؤس چهار و شش و نه و پانزده شدند و چهار زن توافق با نصف
ست ضرب سه و چهار دوازده حاصل شد آن یانه متوافق بالثلث است و بعضی ثلث یکی و جمیع و دیگری سی
و شش حاصل شد و آنرا با پانزده توافق بالثلث است و بعضی ثلث اعداد هر کل آخر یک صید و بیست و شدند و آنرا
در اصل مسئله ضرب کرده از حاصل شش که چهار زن و چهار صید و بیست باشد صحیح مسئله نمودیم و درین مسئله نزد آیات

در رؤس اخوات سه و سهام آنها توافق حکمی نصف است نصف رؤس باصین رؤس اخوات ثلثه انیا فیه مالک است
پس تقسیم مسئله از نه باشد ضرب سه در سه بالاتفاق و مثال عاید شش اخوات اعیانیه و سه جدات و سهام اخوات پنج
مسئله از شش و عمل هفت تقسیم از بیست یک ضرب هفت عمل در سه که یکی از رؤس ستائمه است بدانکه شعرها
ازین شعر ابو جعفر خالی از تقسیم نیست علی الخصوص چون نفی بعد لفظ شد مصرع ثانی را از پایه غایت اندخته چند
باندک تغییر چندین درست توان کرد مصرع نخست هم صحیح است لکن تمام شعر را باین شعر تبدیل نمودن نهیب است
در سهام و رؤس چند فریق است اگر انکسار با تحقیق بود در مصرع آخر شعر چهارم بجای لفظ همان همه بهتر است
و همچنین در شعر با بعد که از تشویش مرصع ضمیمه توانست چون از اصل اول فراغت حاصل شد بحال بیان اصل
ثانی میکند و بگوید در تدخل زنی پس اکثر از در جهان اصل و عمل ای طایفه یعنی اصل ثانی نیست که اگر بعضی
اعداد رؤس متعدد شکسته و سهام هم در بعضی کتب مندرج باشد پس از جمله اعداد متداخله رؤس متعدد عدد در
که اکثر باشد اندازد اصل مسئله غیر عالمه و در عمل بمائمه ضرب کنند مثل دو و زو و چهار پس مسئله از بیست یک صحیح است و
بصورت چهار که اکثر اعداد رؤس متداخله است در بیست بالاتفاق و مثال عالمه چهار زوجات و سه اخوات عیال
و دوازده اخوات لام مسئله از دوازده است و عمل پانزده و بیست یک صید و بیست و ضرب دو داده که اکثر اعداد متداخله
است در پانزده و عمل در توافق کل دیگر زن و فریق یک باز حاصل ای پرن بزن بفریق سوم کرای شوخ بود
شد موافق و کرده در کل او همچنین تا با فرد حاصل بهمان اصل و عمل ای قائل یعنی اصل ثالث آنکه اگر بعضی
اعداد رؤس متعدد شکسته و سهام هم را با بعضی دیگر نسبت توافق باشند در صورت و فریق اعداد رؤس
اعداد المتوافقین را در کل اعداد رؤس آخر ضرب کنند و باز حاصل این ضرب را در فریق اعداد رؤس ثالث ضرب کنند
اگر در حاصل و ثالث توافق باشد و اگر در حاصل و ثالث توافق نباشد حاصل را در کل ثالث ضرب کنند همچنین تا آخر یعنی
در فریق رابع اگر حاصل ضرب دوم با رابع توافق داشته باشد ورنه در کل رابع زنند بعد از آن حاصل ضرب
آخر را در اصل مسئله اگر غیر عالمه باشد و در عمل اگر عالمه بود ضرب کنند مثل چهار زوج و چهار و دختر پانزده و ده
و شش هم مسئله از بیست و چهار است یعنی شش زن و چهار زوجات و شش زن و یعنی شش زن و چهار زوجات و چهار پرن
سه هم پانزده جدات و یک باقی نصیب عامه است و چون در اعداد رؤس و سهام نباتات توافق نصف
ست نصف عدد رؤس آنها که نباشد تقسیم پس اعداد رؤس چهار و شش و نه و پانزده شدند و چهار زن توافق با نصف
ست ضرب سه و چهار دوازده حاصل شد آن یانه متوافق بالثلث است و بعضی ثلث یکی و جمیع و دیگری سی
و شش حاصل شد و آنرا با پانزده توافق بالثلث است و بعضی ثلث اعداد هر کل آخر یک صید و بیست و شدند و آنرا
در اصل مسئله ضرب کرده از حاصل شش که چهار زن و چهار صید و بیست باشد صحیح مسئله نمودیم و درین مسئله نزد آیات

جداست و اعام ز نبات حاجب اند و مثال این اصل نزدشان نیست که چهار از و پنج مستحق است ربع و شش اعام
مستحق باقی و نه احوال مستحق ثلث مسئله از و دوازده مستحق از چهار صد و سی و دو بدین طریق که چون میان
رئوس از و پنج اربعه و اعام سسته توافق با نصف ست بعرب و فنی احد چهار و آخر و دوازده شدند و از با اعداد
احوال تسعه توافق با ثلث ست بعرب ثلث احد چهار و آخر سی و شش حاصل شدند و از اصل مسئله ضرب کرد و در
حاصل ضرب صحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت احوال محجوب المیراث اند و اعام بقیه که بصورت خواهند گرفت و
مسئله عالم چهار و وجه شش اخت اعیانیه و نه جده مسئله از و دوازده و عمل پسزده و تقسیم از چهار صد و شصت و شصت
چون در اعداد و رؤس از و پنج اربعه و اخوات سته توافق با نصف ست بعرب نصف احد چهار و جمع آخر و دوازده حاصل
شد و آن بانه متوافق با ثلث و بعرب ثلث یکی در کل و دیگری سی و شش حاصل شد و از ضرب این حاصل و پسزده
عمل چهار صد و شصت و شصت میشوند و در تباین بن جمع یک و پنج و در تغییر از شک و بلیغش در کل سوم
ایمان و همچنین تا اخیر بعد از آن میقسم زن باصل و عمل ای یا نه حاصلش مقسم سهام شمار یعنی اصل چهارم از
اصول اربعه آنکه اگر میان اعداد رؤس متعدد و مسکونه سهام تباین باشد جمله اعداد رؤس احد الفرق را در کل
دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل جمیعین تار و کس ختم شوند و این مجموع یعنی حاصل اخیر را در اصل مسئله اگر غیر
باشد و در عمل آن اگر عالم بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را مقسم سهام شود و تقسیم مسئله نمایند مثلاً دوزوجه و
شش جده و در هفت عم مسئله از بست و چهار و تقسیم از چهار و در کل بدین طریق ثمن که سه باشد حصه و شصت
و در سه که چهار باشد سهم جداست سته و دو ثلث که شانزده بود نصیب نبات عشره است و یک باقی برای
اعام سبه و میان اعداد سهام جداست و نبات و بعد از رؤس آنها توافق با نصف ست نصف رؤس جداست که
باشد و نصف رؤس نبات که پنج باشد که تقسیم پس و دوسه پنج و هفت که اعداد تبانی اند جمع شدند و بعرب
در و دیگر که حاصلش در ثلث و بلیغش در رابع و دو صد و ده حاصل شدند و بعرب آن در اصل ستا چهار و در کل
میشوند و این مثال با اصول اما سیه درست نیست که جداست و اعام با نبات با ضمیمی ندارد پس مثال با اتفاق و تقسیم
انیت که دوزوجه و سه پس از شصت و تقسیم از چهل و شصت بعرب و دوسه و حاصلش در شصت و مثال عالم
هفت اخت اعیانیه پنج اخت اعیانیه و سه جده مسئله از شش ست و عمل بهفت و تقسیم از هفت و سی و پنج و
رؤس اخوات اعیانیه سبه و در اختیار فیکه حاصلش در جداست ثلث و بلیغش در سبه و عمل بدانکه درین اصول اربعه اصول
ثله اول را سهم می و ملحوظ باید داشت یعنی اول میان رؤس مناصب ملاحظه نسبت کرده هر چه از اصول ثله
مقرر شده بر آن عمل نمایند بعد از آن در احوال ای که گفته اند چنانچه و ضمن اشکال شعاری بدان کرده است و توالی غیر
از شک و شعرا و انجلی تقسیم واقع شده و اند اندک تغییر در شعری و درست بدانست و در تباین بود جمیع یک

مسئله از و پنج اربعه و اعام سسته توافق با نصف ست بعرب و فنی احد چهار و آخر و دوازده شدند و از با اعداد احوال تسعه توافق با ثلث ست بعرب ثلث احد چهار و آخر سی و شش حاصل شدند و از اصل مسئله ضرب کرد و در حاصل ضرب صحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت احوال محجوب المیراث اند و اعام بقیه که بصورت خواهند گرفت و مسئله عالم چهار و وجه شش اخت اعیانیه و نه جده مسئله از و دوازده و عمل پسزده و تقسیم از چهار صد و شصت و شصت چون در اعداد و رؤس از و پنج اربعه و اخوات سته توافق با نصف ست بعرب نصف احد چهار و جمع آخر و دوازده حاصل شد و آن بانه متوافق با ثلث و بعرب ثلث یکی در کل و دیگری سی و شش حاصل شد و از ضرب این حاصل و پسزده عمل چهار صد و شصت و شصت میشوند و در تباین بن جمع یک و پنج و در تغییر از شک و بلیغش در کل سوم ایمان و همچنین تا اخیر بعد از آن میقسم زن باصل و عمل ای یا نه حاصلش مقسم سهام شمار یعنی اصل چهارم از اصول اربعه آنکه اگر میان اعداد رؤس متعدد و مسکونه سهام تباین باشد جمله اعداد رؤس احد الفرق را در کل دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل جمیعین تار و کس ختم شوند و این مجموع یعنی حاصل اخیر را در اصل مسئله اگر غیر باشد و در عمل آن اگر عالم بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را مقسم سهام شود و تقسیم مسئله نمایند مثلاً دوزوجه و شش جده و در هفت عم مسئله از بست و چهار و تقسیم از چهار و در کل بدین طریق ثمن که سه باشد حصه و شصت و در سه که چهار باشد سهم جداست سته و دو ثلث که شانزده بود نصیب نبات عشره است و یک باقی برای اعام سبه و میان اعداد سهام جداست و نبات و بعد از رؤس آنها توافق با نصف ست نصف رؤس جداست که باشد و نصف رؤس نبات که پنج باشد که تقسیم پس و دوسه پنج و هفت که اعداد تبانی اند جمع شدند و بعرب در و دیگر که حاصلش در ثلث و بلیغش در رابع و دو صد و ده حاصل شدند و بعرب آن در اصل ستا چهار و در کل میشوند و این مثال با اصول اما سیه درست نیست که جداست و اعام با نبات با ضمیمی ندارد پس مثال با اتفاق و تقسیم انیت که دوزوجه و سه پس از شصت و تقسیم از چهل و شصت بعرب و دوسه و حاصلش در شصت و مثال عالم هفت اخت اعیانیه پنج اخت اعیانیه و سه جده مسئله از شش ست و عمل بهفت و تقسیم از هفت و سی و پنج و رؤس اخوات اعیانیه سبه و در اختیار فیکه حاصلش در جداست ثلث و بلیغش در سبه و عمل بدانکه درین اصول اربعه اصول ثله اول را سهم می و ملحوظ باید داشت یعنی اول میان رؤس مناصب ملاحظه نسبت کرده هر چه از اصول ثله مقرر شده بر آن عمل نمایند بعد از آن در احوال ای که گفته اند چنانچه و ضمن اشکال شعاری بدان کرده است و توالی غیر از شک و شعرا و انجلی تقسیم واقع شده و اند اندک تغییر در شعری و درست بدانست و در تباین بود جمیع یک

مجموع و گزین بیشک در بیان معرفت سهم هر فریق اگر تقسیم $\frac{1}{2}$ که تو خواهی که سازیش تحقیق $\frac{1}{2}$ حصه هر فریق
 از تقسیم $\frac{1}{2}$ سهم هر فریق از اصل و حول $\frac{1}{2}$ زن مضروب یا برین بی حول حاصل $\frac{1}{2}$ بان بکفته جهو $\frac{1}{2}$ سهم هر فریق
 مذکور بهرگاه حال تقسیم بشرح وسط گذارش یافت اکنون قاعده دریافت سهم مستقیم از طوایف مختلفه سهام
 در روس در روس $\frac{1}{2}$ سهم آنها مختلف است باین بیان میکند که اگر خواهی حصه هر فریق را تحقیق فانی که از
 تقسیم چقدر بوی میرسد پس سهم هر فریق را که از اصل مضروب علیه اصل و حول $\frac{1}{2}$ سید باشد و غیریکه برای تقسیم
 مسئله اصل را حول را در آن ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب را حصه بان فرقه که سهم اصل را
 کرده اند از سهم مذکور یعنی از تقسیم و اندک مثلاً زوج و سه اخوات اخیانیه و ثلث اخوات اعیانیه مسئله از شش و حول بند
 چون میان سهام اخوات اعیانیه و روس آنها توافق بالنصف است نصفی که سه باشد بگیرند و در صورت
 میان روس و ثلث است مسئله ضرب کنند و از بست و هفت تقسیم مسئله نمایند و اصل برای
 زوج سه سهم بود و بفرش در سه نه شدند و برای ثلث اخیانیه دو سهم بود و بفرش در سه نه شدند و برای سه اعیانیه
 چهار سهم بود و بفرش در سه دوازده شدند بدانکه هر یکی ازین اشعار ثلث شش خالی از ثلث نیست و شعرا در اول آوردن
 ششین ضمیمه فعل بعد فعل با وجود ذکر مفعول در مصرع ثانی تکرار بیجا است اگر مصرع را بدین مصرع مبدل کنند
 ع که مراد است تا شش و تقسیم و نیز از تقسیم تکرار لفظ که تو خواهی درین مصرع و در مصرع آئیده بری شود و در
 شعرائی ذکر اصل و حول زاید است و ذکر مضروب مطلق بلا تعین مودی مطلب نیست زیرا که غرض نیست که
 سهم هر فرقه را در مضروبی که از اصل مسئله این فرقه برای تقسیم ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس بجای این
 چنین بایستی گفت سهم هر فرقه زن در آن اعداد که زوی اصل در همان اعداد و در شعرا ثلث حشو بسیار
 است و اظهار برای فرقه مثل فصاحت و تقسیم را تغییر قسم کردن از قبیل مجاز است پس تبدیل این شعرا این شعر مناسب
 می نماید حاصل ضرب سهم در مضروب $\frac{1}{2}$ است لاریب حصه مطلوب $\frac{1}{2}$ بیان معرفت سهم هر واحد از
 هر فریق $\frac{1}{2}$ که تو خواهی که کردت تحقیق $\frac{1}{2}$ سهم هر واحد از اعداد فریق $\frac{1}{2}$ سهم اصلی هر فریق یا بجان $\frac{1}{2}$ ساز تقسیم
 بر روس آن $\frac{1}{2}$ زن مضروب خارج حاصل $\frac{1}{2}$ سهم هر واحد است امی مائل $\frac{1}{2}$ یعنی اگر تو نخواهی که حصه هر واحد
 از اعداد فریق تحقیق شود و ترا معلوم گردد که حصه هر یکی از اعداد آن فریق چقدر است باید که سهم اصلی هر فریق را بر روس
 اعداد آن فریق تقسیم سازی و خارج قسمت را در مضروبیکه از اصل مسئله ضرب کرده بودی ضرب نمایی
 حاصل ضرب را حصه هر واحد از اعداد آن فریق دانی مثلاً سه جبات مستحقات سدس و پنج اخوات اخیانیه مستحقات
 ثلث و هفت اخوات اعیانیه مستحقات ثلثین مسئله از شش و حول هفت و چون بوجه تبیین روس را
 با سهم ضرب کنند حاصل ضرب یکصد و پنج شود و بفرش در هفت حول به فصد و سی و پنج حاصل گردد که

در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم

۱- در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم
 ۲- در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم
 ۳- در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم

در بیان معرفت سهم هر واحد از اعداد فریق

۱- در بیان معرفت سهم هر واحد از اعداد فریق
 ۲- در بیان معرفت سهم هر واحد از اعداد فریق
 ۳- در بیان معرفت سهم هر واحد از اعداد فریق

که از آن پنج شصت می شود سهم جدات ثلثه از اصل مسئله یک بود خارج قسمت بر هر یکی یک ثلث و بضرش یک
صد و پنج حاصل ضرب سی و پنج شده که هر یک از جدات است و همچنین نصیب اخیا فی خمسة و دو بود خارج
قسمت بر دوس آنها و خمس و بضرش در مضروب مذکور چهل و دو شده که هر واحد از فریق اخیا فی
ست و یکذا سهام اعیانیات سبعة چهار بود خارج قسمت بر دوس آنها چهار سبع و بضر آن در مضروب
سطور شصت می شود که هر یکی از ذره اعیانیه باشد و دیگر اشیاء را بر این قیاس کنند بدانکه در مصرع ثانی شعر
اول بجای آحاد و وزن ان افعال که جمیع احد است آحاد و وزن فعال بالنظم معدول از اعداد آوردن چهار
دست و نعل است پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب می نماید مصرع سهم هر یک از نخیات فریق
و در شعر سوم دو قباح است یکی آوردن لفظ مضروب مطلقا که مستقیم گزشت دوم تحرک بای مضروب که
سوم اضاقتن بسوی خارج می شود پس تبدیل این شعر باین و شعر ضرورت ۵ خارجش را بر وزن ان مضروب
که با صکثر زوی همان مضروب حاصل ضرب هر یک بهمان فریق است سهم وی بیشک به احتمال ظاهر
دوم برای معرفت سهام هر یکی از آحاد و یک فریق بیان میکند و میگوید ۵ نیز مضروب هر فریق نماید قسمت و باز خارج
آن را بر وزن سهم فریق و حاصل آن سهم هر فرد آن فریق بدان حاصلش نسبت که اعداد همان مضروب را
که اصل مسئله برای تقسیم ضرب آن معمول است بر اعداد دوس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از
آحادش منظور باشد قسمت تمامی باز خارج قسمت را در حصه هر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصه هر فرد
از افراد آن فریق دانی مثلا در مثال مذکور یکصد و پنج را که مضروب اصل است بر سه جدات تقسیم کند خارج قسمت
و پنج میشود و بضرش در یک که سهم فریق جد است همان حاصل ضرب نصیب هر واحد از جدات باشد و سهم
مضروب مذکور بر اوقات اخیا فی خمسة است و یک خارج میشود و بضرش در دو حاصل شود که حصه یک
انهاست و تقسیم همان مضروب بر اعیانیات سبعة خارج قسمت پانزده است که بضرش در چهار شصت میشود که
حصه هر فرد از آنهاست حال اقله سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک ذره در شصت نظم کشیده ۵
نیز منسوب کن نصیب فریق پنج شد از اصل مسئله تحقیق بسوی عدد دوس ای محبوب پس بهر واحد
ده از مضروب به همین نسبت و میرزهار به محنت ضرب و پنج قسمت یا به معنی ضابطه سوم برای دریافت
هر فردی از یک فریق طریقه نسبت است که هر چه نصیب هر فریق از اصل مسئله تحقق شده باشد اعداد آنرا
بطرف اعداد دوس آن فریق نسبت کنی و آن نسبت را محفوظ کرده مثل همان نسبت از مضروب یکده در اصل مسئله
برای تعمیم بضرش کرده بدی و از محنت ضرب و پنج قسمت بری که این طریقه اصل است چنانچه در مثال مذکور
الصد در بیان یکسوم و دوس ثلثه جدات نسبت ثلث است از مضروب اصل که یکصد و پنج بود ثلثه آنرا که سی و پنج

باشد حصه هر واحد از اجزای آن و آن دو میان دو سهم و در کس سهم اخوات اخیا فیه نسبت و خمس است و دو خمس یکصد و پنج که چهل و دو باشد حصه هر یک از اخوات اخیا فیه است و میان چهار سهم و در کس سبعة اخوات لعیا فیه نسبت چهار سهم است و چهار سهم یکصد و پنج که شصت باشد حصه هر واحد از آنهاست بد آنکه در شترانی اگر بجای سکه در لفظ بشمار آرد بتجربیان قاعده قسمت ترک بر ورثه ضابطه بهر قسمت ملکات اگر تو پرسی زمین بگویم بات که مثل تقسیم تصحیم گشت متروک قسمت است صحیم زن متروک ورنه بالتحقق به تصحیم هر یک منی فریق حاصلش بخش ساز تصحیم خارج سهم وارث است صحیح این بیان قاعده انصورت است اگر ترک در سهم در زمان باشد بعد تصحیم سکه آن در سهم و دنانیر را چگونه تقسیم نمایند بگوید که اگر از من ضابطه تقسیم ترک پرسی ما تو بگویم که اگر مال متروک تقسیم سکه از آن تصحیم یافته مثل حقیقی یا حکمی دارد و پیش از آن سهل است مثلاً صحیح از سجد و متروک هم سجد یا سی و شش و اگر مال متروک باز که مثل حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام هر یکی از هر فریق که تصحیم سکه بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را با بعد تصحیم قسمت نمایند و خارج قسمت را حصه آن وارث از فریق مذکور بشمارند چنانچه زوج و ام و دواخت علیه که سکه از شش و عول بهر شش و ترک بهر شش و پنج و نیار که میان بهر شش است پس سه را که از تصحیم سکه حصه زوج است در بهر شش پنج که عدد مال متروک باشد ضرب کردیم هفتاد و پنج شد از آن بهر شش که عدد تصحیم است قسمت نمودیم خارج قسمت نه و نیار و سه شش و نیار حصه زوج است و چون یک سهم ام را در عدد دنانیر متروک ضرب کردیم حاصل ضرب یک بهر شش و پنج است بعد قسمت بر شش سه و نیار و یک شش حصه ام برآمد و چون دو سهم هر یکی از ختین را در عدد دنانیر ضرب کردیم حاصل ضرب پنجاه شد و تقسیم بر شش تصحیم شش و نیار و یک ربع حصه هر اخت برآمد آنکه امیه این فن بصورت توافق ترک با تصحیم قاعده دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله از ترک کرده پس و شد که در ملک نظم شنیده درین مقام احاق کرده شود و خاص بهر توافق است اینجا نیز قانون دیگر آید و آنکه مال متروک را چو با تصحیم در حقیقت توافق است صحیح پس تصحیم حصه هر فرد ضرب در وفق مال باید کرد و وفق تصحیم را گرفته بر آن حاصل ضرب تقسیم کرد آن سهم هر یک از هر فریق بدان بهر چه خارج شود نسبت آن به بعضی از برای توافق ترک با تصحیم قانونی دیگر سوای قانون کلی سابق الذکر سهم است که اگر مال متروک را با تصحیم توافق باشد پس حصه هر فرد از تصحیم گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق تصحیم منقسم باید نمود و بهر چه خارج قسمت باشد از آن حصه هر یکی از هر فریق باید بشمارد چنانچه زوج و چهار خواهران عینی و دو خواهران اخیا فیه که اصل سکه از شش و عول بهر ترک سه و نیار متوافق با تصحیم بهر شش است پس چون سه را که حصه زوج است درده که وفق ترک است ضرب کنند سی شود و از آن بر که وفق تصحیم است قسمت نمایند ده خارج قسمت

بیان این قسمت است که در این کتاب مذکور است

حصه شوهر باشد و برای هر یک از اخوات عینیه و انخافیه یک سهم بود چون آنرا زده ضرب کنند همان ده حاصل
 شود و بعد قسمت بر سه خارج قسمت سه و یک ثلث حصه بر یکی از خواهران بر آید $\frac{1}{3}$ باز دیاب به همین سلوب
 حصه هر فریق می محبوب یعنی آنچه سبق ذکر یافت طریقه دریافت حصه هر فرد از هر فریق بوده و اگر زاده یافت حصه
 هر فریق منظور باشد به همین طریقه ضرب تقسیم حصه نفری را در دیاب ثلثا در سه مذکور بقاع اولی عام
 حصه فریق آنتین چهار بود و ضرب در سبب پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر شصت تصحیم دوازده و نصف خارج
 قسمت حصه فریق آنتین است و در سه مذکور بقاعل مخصوصه توافق سهم فریق اخوات اربعه اعیانیه چهار
 بود و ضرب در ده وفق ترکمه پهل شد و بعد قسمت بر سه سیزده و یک ثلث خارج قسمت حصه فریق اخوات است باین
 قسمت ترکمه بنغمات دادن و ام کر کنی تدبیر دین این سهم و ارث گیر به یک مجموع و بنیاب عمل به پنج تصحیم
 بی قصه و خلل به باز جاری کن ای گرامی ذات به آنچه تقسیم ترکات به عرماضیم عین مجع و فتح رای محله ویم بالان
 مدو و جمع غریم یعنی داین دیون هر دو که اینجا یعنی داین است بدانکه هر چه از متروکات است بویخیز و کفین
 مانده اگر با دای دین کفایت کند ضما و اگر کفایتی ادای دیون نباشد بحساب رسد بر دانیان تقسیم نمایند و طریقه این
 آنست که دین هر داین را بمنزله سهم هر وارث از تصحیم سه شانه و مجموعه دیون را در کل مانند مجموعه تصحیم با قسوه
 گرفته هر چه در قسمت ترکات تعیین حصه هر وارث گفته آمد در آن مجموعه همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک
 با جمیع دیون مانند ثلث باشد کار سهل است و در صورت فقد آن مانند ثلث اعدا دین هر داین در جمیع ترکمه ضرب
 نمایند و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلا ترکمه است سیزده و نیا است دوام و نه و پانزده و نیا زده و نیا از آن
 پنج و نیا از آن دیگری و میان ترکمه و دین مبنایت است و ضرب ده که عدد دین یکی از دانیان است و سیزده که
 عدو مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون که پانزده است قسمت کنند خارج قسمت
 صحیم و دو ثلث حصه صاحب عشره باشد و ضرب پنج که عدد دین دیگری است و سیزده ترکمه ثلث و پنج ثلث بیشتر
 بر پانزده خارج قسمت چهار صحیم و یک ثلث حصه صاحب سه است و بر تقدیر مراعات قاعل مخصوص توافق
 میان دین و ترکمه در صورت مذکور اگر ترکمه بانه دنیا فرض کنند میان ترکمه و مجموع دیون که پانزده است توافق
 با ثلث باشد چون ده و ده و فرض یک داین است و ثلث نه که باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیم
 بر پنج که وفق مجموع دیون است شش خارج قسمت حصه صاحب عشره باشد و همچنین ضرب پنج قسوه دیگری و سه
 پانزده حاصل شود و بعد تقسیم بر پنج سه خارج قسمت حصه و این دیگر باشد یعنی مانند که ناظم رحمه الله درین مقام
 تخارج را ناظم نفرموده حال آنکه از ضروریات مقام است بنا علی ذلک ناظم آن پروا نداده و ناظم میبایم و بنحیرش
 می پردازیم بیان تخارج $\frac{1}{3}$ که بچیزی معین از متروک به وارثی را صلح کرد و سلب کرد $\frac{1}{3}$ این فن تخارج

این
 است
 که
 در
 این
 باب
 بیان
 شده
 است

این
 است
 که
 در
 این
 باب
 بیان
 شده
 است

خوانند خبر طبعش چنین سخن را نهند که تصحیح مسئله بگوید سهم هر یک جدا جدا بشود حصه آنکه در صلح صحیح بطرح باید نمود
از تصحیح بمابقی مال را کنی مقسوم بر سهام بقیه معلوم بدین شکل یک عم و شوهر و مادر و صلح بر هر کرد اگر شوهر برتر که سه
حصه کن با نجات از آن و ام باده یکی عم را بدین صورت تعد و شش است یکی از جمله و ارثان بر چیزی معین از مال شریک
میست با و ارثان و بگرایه صلح سلوک نمود و گفت که شش فلان را از ترکه و حصه من گذارید و باقی ترکه را با هم تقسام نمود
و برین معنی مصاحبه واقع شد اهل فن بر این مصاحبه اتحاج نام کرده اند ششگون جنوع معنی آن این است که بیرون از اهل سند خط
و بر چند ترتیب امامیه و سبقت موارث ذکر تخارج نمیده ام لکن جواز مصاحبه در میراث از کتاب ایشان مستنبط میشود
و ابتدا علم بالصواب و برای ضبط قاعده تمایز علمای فواین چنین میفرمایند که اول آنست تصحیح مسئله جمله و شش
مع مصالح دارند و سهام هر یک از آن همه جدا جدا شمارند که بمصالح چند سهم میرسد و چند سهم حصه فلان چند سهم
نصیب بهمان است بعد از آن سهام یکس را که بر چیزی معین از ترکه صلح نموده از تصحیح مسئله طرح باید کرد
باید انداخت و باقی سهام را محفوظ باید داشت پس آنچه از مال شریک بعد از اخذ مصالح باقی مانده است از
بر سهام معلوم که بعد طرح سهام مصالح باقی هستند قسمت کنند و هر یکی را بقدر سهامش رسانند مثلاً شش نفری
مرد و یک عم و شوهر و مادر گذشت در صورت مسئله ارزش است پس اگر شوهر برتر که در دست صلح کرد
در صورت حصه زوج را که سه سهم است از اصل مسئله بیدارند باقی سه حصه ماند که دو از آن حق ام و یک حق عم
است پس بقیه ترکه را بعد از اخراج هر یک سهم ثلثه تقسیم گردانند و دو از آن باور و یک بهم بدینند و اگر عم بخیری
مصاحبه کند ترکه پنج سهام باقیه تقسیم شده سه زوج و دو با هم رسد و اگر ام مصاحبه کند مال بر چهار سهام
التقسام یافته سه زوج و یک بهم رسد و نزد امامیه با وجود ام عم را خطی از میراث نیست و چون باقی از صلح زوج
و حضاً و رد ابام میرسد مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی خطام و بصورت مصاحبه احدی بر چیزی برود حصه
باخره باید رسید و مثال متفق و یقین نیست که زوج و اب و ابن گذارند مسئله از دو زاده است سه از آن زوج و
دو اب و هفت بابن رسد اگر زوج مصاحبه بخیری کند باقی ترکه را برینه تقسیم کرده دو اب و هفت بابن رسد
و اگر اب مصاحبه بخیری کند باقی ترکه را برده قسمت نموده سه زوج و هفت بابن رسد و اگر ابن مصاحبه نماید پنج
قسمت کرده سه زوج و دو اب و هفت بابن رسد و اگر آن گشت ضد غول ایجاب نمود باب اکثر صحاح
یدان بخیر از اهل فوین ناید اگر مصحح یکس ترا بطرح هر چه باقی زایل فوین بود بخیر زوجین کن بر آنهار و
رو در لغت معنی باز گردانیدن است و در اصطلاح ارباب فقه الصین باز گردانیدن بقیه ترکه است به تحقیق آن
در ضد غول است و عامه صحابه بر دو قائل شده اند و همان مختار و یقین و تحقیق و شیعه است و زیاده بر آنست
رضی الله عنه بخوار از در فقه بلکه گفتن ترکه فاضل از تقسیم را در بیت المال حکم کرده و امام شافعی و امام

باید

[illegible]

اصل مسئله اثبات است و مجموع سهام پنج و نود و شصت و نه است الا بن را بابت صلبیه نیست پس مجموع
 سهام در صورت چهارست و بطریق ایشان مثال اجتماع نصف با دوسدس ابوبین و یک و خور و مثالش
 با اتفاق و یقین نتوان یافت **مسئله** هم نصف و ثلث پنج بدان $\frac{1}{2}$ اندرین هر شکل ای جانان $\frac{1}{3}$ که اگر در پنج
 اصل مسئله بود و یک از دو پنج خود نمود یعنی اگر نصف ثلث مجتمع شود غیر مسئله پنج باشد مثل ام و است
 اعیانی که مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و بندهت شصت و نه صورت داخل قلم دل است که اضم حاجات
 است و بطریق ایشان در مسئله در اجتماع و عین من بر علیه یک $\frac{1}{2}$ مستحق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد
 جان نیست با جمله درین **مسئله** صورت مذکور که اجتماع ثلثین و سیدس و اجتماع نصف با دوسدس
 و اجتماع نصف و ثلث باشد اگرچه اصل مسئله از شش بود و لکن از باعث رد و پنج برگردید بد آنکه اگر در صورت مذکور
 سهام هر یکی با عدد و رؤس آنها استقامت پذیرد و حاجت عمل دیگر نیست و اگر سهام بر رؤس تقسیم نشود
 بر طبق اصول مذکور در هیچ عمل باید نمود لکن با عدد و رؤس را با عدد اصل مسئله و عمل ضرب یکدیگر و نود و پنج
 در مسئله و به ضرب باید کرد و چنانچه بعد ازین بیان خواهیم کرد **مسئله** اول از تقسیم و ثانی از جمع بقسمه اکنون بنویسند
 سوم بدو که من لایر و شد ای مجموع بدو جنس اصل مسئله $\frac{1}{2}$ و من من لایر و و منی ای جان $\frac{1}{3}$ از اقل محاسبه پس در آن
 بر سر اقل رد گرانی $\frac{1}{2}$ باقیست مستقیم شد و فبا $\frac{1}{2}$ مثل سه بنت و ثلثه است زیرا $\frac{1}{2}$ مسئله مستقیم و پس همواره یعنی
 از تقسام اربعه مذکور **مسئله** اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شد که اگر با من لایر و علیه جنس واحد از
 من بر علیه باشد و صورت تقسیم مسئله از اقل مخارج فرض من لایر و علیه نموده فرض با و بدین پس اگر
 از آن بر رؤس اقل رد و مثال حقیقی داشته باشد و مستقیم شود و فبا و هو المده عاقل سه و خور و شوم که مسئله از شش
 که اقل مخارج فرض شود و هر یک از بروج میرسد باقی بر رؤس نبات ثلثه با که از تقسام میاید و حاجت تقسیم باقی
 منی ماند و در دو فرض رؤس از آن بهمانج از شش ای فرض و باقی بر رؤس اقل رد و ثانی و اگر زن بی که عدد واحد بود
 ای یا در بهمانج اقل یک یا یعنی اگر باقی بر رؤس اقل مستقیم نشود پس اگر باقی مذکور با رؤس اقل و متوافق بقوا و حقیقی علی
 باشد و منی پس در بهمانج اقل باید زد و حاصل ضرب تقسیم مسئله باید شد و اگر باقی با رؤس من و علیه و حقیقی حکمی شده باشد
 عدد کل رؤس او همان مخارج اقل ضرب باید کرد و از حاصل ضرب تقسیم مسئله باید نمود و زوج و شش بنت مسئله
 از شش $\frac{1}{2}$ و آن مثال ازین توافق گشت بلعینی مثال توافق نیست که میت زوج و شش و خور گشت اقل مخارج
 فرض من لایر و علیه چهارست یکی از آن بشود هر سید و سه باقی با رؤس نبات سه متوافق حکمی متوافق با ثلث است
 پس دورا که ثلث رؤس است در چهار که اقل مخارج باشد ضرب نمایند از شش که حاصل ضرب است تقسیم مسئله کنند
 و در زوج و یک بهر یکی از نبات سه بدینند **مسئله** زوج با پنج بنت بی اشکال $\frac{1}{2}$ به غیر توافق است مثال $\frac{1}{2}$

در مسئله و به ضرب باید کرد و چنانچه بعد ازین بیان خواهیم کرد

مسئله از دوازده کو بود و لکن از دو بیست و هفت نمود و باین مثال غیر توافق نیست یعنی در صورتیکه میان باقی و وروس یکجا
باشد چنانچه زوج و پنج نبات اگرچه بوجه اجتماع ربع باثلثین مسئله از دوازده بود و لکن چون از چهار که اقل محاسن
فرض زوج است رد کرده یک را که فرض اوست برآورند و باقی را باز دو سنبات خمس قیاس یافته عدد جمله
زوجین از اقل خارج ضرب کردند و بیست حاصل ضرب است ربع آن که پنج سنبه زوج و باقی پانز
را سه سه بهر یکی از نباتات خمس تقسیم نمودند پس دوازده بسبب رده بیست و پنج کرد سه سازه اکنون بشخص
ای جان به چارمی از چهار قسم بیان کرد که برین لایرد و جنس و جمع یار من اهل و دو فرض من لایرد و ای مسعوده از اقل
مخارج و پس از دوازده مسئله کان برای من دست از ربع عقل فهم آید بیست و یکست قسمت صحیح اگر فیه و یک
صورت است ای و اما یعنی چون از بیان قسم سوم فارغ شدم اکنون بشخص و بسط بیان قسم چهارم از قسماطم
میکنم و قسم چهارم نیست که اگر با من لایرد و علیه و جنس از من لایرد و علیه جمع نشود و لایرد و فرض من لایرد و علیه از اقل خارج
فرضش باید داد و مسئله که برای من لایرد و جنس من لایرد و علیه با سند بر طبق آنچه در قسم ثانی از اقسام اربعه ذکر شد
براه و اما منی حاصل کرده هر چه از فرض من لایرد و علیه باقی باشد بر آن مسئله تقسیم نمایند اگر این قسمت بقیه مذکوره بر
سطور صحیح و درست آید فیه و هو المذاعا و این قسمت جزو یک صورت شناخته شود که زوج و بیست و یک
خود که ربع است باشد چنانچه بیست یک زوج و یک جده صحیح و دو اخت انخافیه گذشت که اصل مسئله از دوازده است
و در چهار چون یکی از آن زوج و دوازده باقی ماند و بر مسئله رویه بر دو اخوات و جده که بوجه اجتماع ثلث با سبب
است بقسمت صحیح انقسام یافت و از آن بهر دو خواهران و یکی بچهار رسید و اگر جدات چهار و اخوات لام
شش باشند بر طبق اصل تقصیح نمایند یک سهم جدات اربعه بار و سبب آنها ثبات است و و حصه اخوات
بار و سبب آنها توافق بالخصت توافق حکمی پس هر که نصف شش است او را در چهار عدد و وروس جدات ضرب کردند
و دوازده حاصل ضرب لایرد چهار عدد مسئله رویه بر زنند و از چهل و هشت حاصل تقصیح مسئله نمایند و دوازده بر
و سه سه بهر یک از جدات و چهار چهار بهر یک از اخوات بدینند و بیست و یک اما چه حصه زوج ربع و حصه اخوات انخافیه
یک ثلث است و باقی من جده پدر است واحد باشد یا متعدد بدون رویه دیگری و اگر من ماری باشد با اخوات
اشتراک دارد و با آنکه در قیاس چهارم و بجه اتفاق دو جنس من لایرد و علیه با سند بر طبق آنچه معلوم شده که مسئله
جامعه چهار طوایف رویه نمی باشد پس لامحاله در مسئله رویه باید بر سه طایفه جمع توانند و از آنکه هر سه لایرد و علیه
قسم متساوی واقع شده که آن تقسیم بقیه فرض من لایرد و علیه نمود و گفت که ثلث قسمت صحیح اگر فیه و دو صورت
تبدیل شعر اربعه ازین اشعار باین شعر و اقامه مسئله کن برای اهل ردست و کن این تقسیم بقیه که هست
یعنی او را فرض من لایرد و علیه از اقل خارج برین بعد از آن بقیه که هست از این مسئله که برای اهل رویا باشد

تقسیم نماید اگر قسمت درست شود بهتر است سه زن آن سله و گردن ضروری با قتل خارج مذکور با حاصل من مخرج است
 با تحقیق با از برای فروض هر دو فریق یعنی اگر قسمت باقی از فوضن این علم سله بر این تقسیم نشود همان سله من بود
 علیه را و اقل مخرج مذکور ضرب کن پس حاصل ضرب تحقیق مخرج فروض هر دو فریق یعنی اقل فروض را اقل
 مثل چهار زوج و نه نبات و شش جدات که اصل سله از است و چهار است و دو بهشت که اقل مخرج فروض زوج است
 و بعد ادای فرضش هفت باقی بر سله من بر علیه که بود اجتماع ثلثین باشد پس پنج باشد درست می شود بلکه میان هر دو
 مساوی است پس پنج را در هشت ضرب کنند و چهل را که حاصل ضرب است مخرج فروض من بر علیه و من را در
 علیه شمارند و نزد امامیه درین سله نبات واجب جدات اقل من بر علیه با جنس واحد از من و علیه باشد و اقل قسم ثالث بود و
 متفقند و ثلثین چهار زوج و ادمه بنت است که اصل سله از است و چهار در بهشت و چون هفت باقی بعد ادای
 فرضیه زوج بر سله من بر علیه که از پنج است تقسیم نمی شود و ضرب پنج در هشت از چهل تقسیم نماید نیست غایب مساوی
 رویه و در کتاب امامیه باعث رویان شرح و بسط از نظریه نگار گذشته بیان معرفت هم هر فرقه از سله
 که اگر تو خواهی که گردت ای آن سهم هر فرقه زمین فریق میان بود که هر یک چه سید بشمار از همین مخرج و
 ای یار در اقل مخرج انچه سهام یافت من لایر زنی تا کلام بهمان سله که ای محبوب که ده سوی من می شود
 حاصل ضرب آن پس اقل من لایر و شوغال یعنی اگر انچه ای که سهم هر فرقه ازین فریق من بر علیه و من لایر
 علیه از همین مخرج فروض که مسئله رویه بر آن منتهی شده بر تو عیان شود که بهر یک چه سید رسید پس ای دریافت بهما
 من لایر علیه طریقه است که همیکه من لایر علیه از اقل مخرجین یافته است از ده جان مسئله که سوی من بر علیه شود
 کرده یعنی سله برای من بر علیه قرار یافته ضرب کنی و حاصل ضرب را سهام من لایر علیه بدانی بعد ازین
 سهام اهل روید و باقی که آن مانده از سهام کسی که ای مسعود نیست در اقل روید و بعد حاصل من
 من بر و میدان به جعفر انیک من و تقسیم بیان یعنی دقیقاً سهام من لایر علیه دریافتی بعد از آن برای دریافت سهام
 من بر و علیه سهام اهل روید که از سله خود نشان با آنها رسیده دریافتی از سهام کسی که در اقل روید و
 و اعدا و یک از اقل مخرج من لایر علیه اعدا و ای سهم من باقی مانده ضرب نمایند و حاصل ضرب را حصه هر طایفه
 از من بر علیه دانند مثلاً و همان سله چهار زوج و نبات و شش جدات چون یک را که سهم زوجات است
 و پنج در سله من بر علیه باشد ضرب کنند پنج سهام زوجات بر این چنین چنان سهام نبات است که از سله من
 بر علیه بودی میزد و هفت که باقی از فوضن من لایر علیه است ضرب کنند هشت و شش حصه نبات است حاصل
 شود و کل یک سهم جدا و هفت مذکور ضرب نموده هفت حاصل را فرقی جدات شده دانند بدانکه رساله انچه
 را همین قدر تا هم علیه از نظم کرده بود و انچه صریح اخیر شعر سوم در رسائل موجود یافته نشده اند خود من نظم کرده

بیان معرفت سهم هر فرقه از سله رو

برای جد فصل از تقاسمه و سدس مال است چه در صورت تقاسمه تصحیح مسئله اصل و دوست ده ازان جدا بقا
 میرسد و بدینست که پنج جزو از جمله اکثر است از ده جزو اصل و دو در بقا میرسد تقاسم از سی باشد پنج
 ازان جدا بدین پنج جزو از سی بالبدایه اکثر است پنج جزو و بجه و سوم ازان سه امر سدس از پنج مال متروک است
 است مثالبین یک بنت و دو نان چه وجهه اصل مسئله بود به اجتماع نصف و سدس انشیش سدس آن
 که یکی باشد بجه میرسد و بر تقدیر تقاسمه و اعطای ثلث مابقی و ثلث انیک سدس بجه و اهر سعید و اکثریت سدس
 جمیع مال در صورت محتاج بیان نیست **س** مابقی را ثلث صحیح چو نیست پس بین اصل مسئله نصیب است
 ضرب کن مخزن ثلث در اصل **س** تا که سهل شود ثلث را فصل **س** این باقی عن است که چون ثلث باقی تر است
 اعطای نصیب فی سهم دیگر سوای اخوه و اخوات برای جدا نفع و بهتر باشد و مابقی را ثلثی صحیح نیست پس اصل
 را بین که از نصیب و مخزن ثلث را که سه باشد در اصل مسئله ضرب کن تا که جدا گردن ثلث از اصل ضرب سهل شود
 و همان تصحیح مسئله باشد مثالبین گذشت **س** چون کنار دوزنی جدا و اخذ معینی و دختر و شوهر پس بین
 است حق جد و پنج جبه بخت را زده مسئله اصل از دوازده و آن هکلی از غول سیزده گردان **س** این مثالی است
 که روی سدس کل مال برای جد نفع است از تقاسمه و از ثلث مابقی بعد نصیب ذی الفرض و دیگر چند مثالبین
 ذکر یافت لکن چه ایراد این مثال و نیاید برای است که اخذ اعیانیه یا اخذ علانیه که محبوب بجه نیست لکن در بعض
 احيان معاجد و ارشانی شود و آنکه چنین سائل عالمه نیز می باشد و خلاصه مضمونش انیکه چون نمی رود جدا و
 و اخذ اعیانیه و بنت مشهور گذارد پس سدس و نیاید و حق جد بهتر از تقاسمه ثلث مابقی است و اخذ اعیانیه اگر چه
 چیزی بخیر و اگر بجای اعیانیه علانیه باشد بدو اولی او را چیزی نخواهد رسید لهذا آنرا ذکر نکرد پس اگر چه اصل مسئله
 اجتماع نصف و ربع و سدس از دوازده است لکن از غول سیزده میشود نصف آن که شش باشد حق بنت است ربع آن
 که سه بود هم زوج است و سدس که دو باشد حصه جد است باقی ماند یک و حق مادر سدس است که دو باشد و نصیب است
 یکی افزوده سیزده نماید و اخذ که با خیر عصبه شده بود چیزی نمی رسد و و بجه خیریت سدس جمیع مال از تقاسمه است که چون
 زوج و بنت و ام یازده سهام حق خود گرفتند یک باقی اگر میان جد و اخذ تقاسمه کنند و ثلث از یک جدا
 رسیده و هم سیزده بالبدایه اکثریت و و بجه خیریت از ثلث مابقی ظاهر است که این ثلث از سهم تقاسمه هم کمتر است
س نوزده این است از اخوات خواه اعیانی اند یا علات هیچیک نیست از ذوات الفرض با جدا لا و اگر چه
 زوج و ام جد و اخذ اعیانیه صورت که در تیر برادری و حق جد تقاسمه است که بر ضعف حصه خود
 مسئله از شش و بنه عامل صحت از دست بخت گرفته کرد و اخذ اند جای یک یا بجاایش برادر است تنها
 نیست ره عمل و اکثریت سدس کل برای جدا و یعنی نوزده این ثابت هیچیک از اخوات اعیانیه و علانیه

از ذوات الفرض نیست بلکه عصبه است مگر مسئله اگر بیه که اخت با العرض یعنی العرض عارضی ذوات الفرض گویند
و مراد از با العرض نیست که اگر اخت واحد و متمایز و ن خواهری دیگر یا برادری بود و نیز بصورت گردانیدنش از ذوات
الفرض بالکلیه محرم از میراث نمی شود و عدا و ارباب فرائض معدودی گردید و نتیجه تسمیه این مسئله باینکه ریه است
که این صورت عصبه و قریله بی که رقیق شده و صورتش نیست که زنی مرد و زوج و ام و جد و اخت اعیانگی است و بجا
اعیانیه اگر علامتیه باشد نیز مسئله از آنکه ریه خارج نشود و شوهر را نصف و مادر را ثلث و جد را سدس و خواهر را نصف میسر
اصل مسئله از شش است و بنه عول می کنند و اینجا در حق جد مقاسمه بهتر است از سدس جمیع مال که یک از شش باشد بهتر
از ثلث مابقی بعد از نصیب زوج و ام است که یک سدس کامل ثلث یک سدس از شش باشد و وجه خیریت مقاسمه
آنست که خصوصاً خواهر را بداند از نسبت و هفت هشت با و خواهد رسید زیرا که از عول حصه جد یک است و حصه
سر هر گاه مقاسمه نماید مجموع سهام هر دو چهار و همیشه بر رؤس هر دو که بقدر سه اخت اند تقسیم نمیشود پس نه را
در سه ضرب کنند بیست و هفت میشود نه از آن حق شوهر است و ثلث نصیب مادر و سه سدس جد و نه خطاخت و بعد ضم
نصیب جد با حصه اخت و دوازده می شوند چون از آن میان هر دو مقاسمه نمایند هشت بجد و چهار باخت خواهد رسید
پس بدین در اینجا اخت را اولاً صاحب فرض ساخته با بالکلیه از میراث محروم نشود و بالاخر عصبه که فانی است نصیبش در
جد از دیان پذیرد و در مسئله تقدیم نسبت از ذوات الفرض شدن اخت مانع بود و بنا بر عملیه اخت از اثر خط می برد
و اگر بجای اخت درین مسئله و اخت باشد یا تنها یک او را باشد پس این مسئله عالمه و اگر بیه باقی نماند چه اگر دو خوا
بجای یکی باشد حق مادر را از ثلث سدس رو می کنند و از شش که اصل مسئله است سه زوج و یک با هم و یک بجد و
باختین خواهد رسید و مقاسمه و سدس کل درین صورت یک حال دارد و از ثلث مابقی بهتر است و اگر یک مانع
بجای اخت باشد هم مسئله از شش و سدس که یک باشد بوجه فرائض بجد میرسد و آنرا که عصبه است چیزی نمیرسد
و درین صورت سدس برای جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی است و زودا نامیه در نصیب نصف حق زوج و ثلث حق مادر و
و باقی حق او را خواهد بود و سدس بجد است با میرسد و در مسائل جدا حتمی که میان شعبه و اهل هفت است در احوال
جد گذشت حاجب عاده ندارد بیان مناسجه مردان که غنائم داشتند و ثلث مستحق مال گذشت و اگر
قبل قسمت تروک نیز راه عدم نمود ملوک و سهم او و دیگران گردید و ثلث مستحقش و بی غنیمت که از نیایکی بر
گذشت و اگر آنرا که و از ثلث خود و ثلث پنجین چند طین دیگر که بقیه تقسیم مال شد تا ضمیمه نام این انتقال ای جا مانده
در شریعت مناسجه میدان مناسجه در لغت بمعنی نقل و تحویل است و در اصطلاح این علم عبارت از انتقال حصه
است قبل قسمت بسبب موت آنها با وراثتشان چنانچه از نظم همین معنی مفهوم میشود که شخصی غنی وفات کرد و ورثه
مستحقین مال خود گذشت و وراثتی از ورثه مذکور قبل قسمت تروک مورث خود نیز راه عدم پیو و سهم این توفی ثانی

تدوین

خط و دیگر وارشان مجروح گردید که منور فوشتن بر سینه بود که یکی ازین ورثه متوفی ثانی هم بود و کسانی را که
وارث خود داشت بکشتن چنانچه دیگر را که در وقت سیم مال تاخیر شد و یکی بعد دیگری به و نام این تمام است
مناسبت است و وارث سیم دوم عمل نیست که غیر وارث اول است است بر یک و تیر و سیم هم که یک ازین
اند به سیم پس و سیم است که محجوب بل کالم کین شود محجوب میگوید که هرگاه صورت مناسبت تحقق نیاید
که اگر ازینان میت دوم عمل مناسبت غیر وارشان میت اول نیستند و قسمت هم اند و حال و اخراج میت ثانی تغییر است
واقع میشود که همه ورثه از یک جنب هم شده پس سیم دوم مثل محجوب است بل کالم کین محجوب شود که با وجودش میت
نبود چنانچه شخصی مرد و چهار پسر و چهار دختر ازین و احدی که از میت پس کی رسیدن یا دختران مذکور مرد و در بی
غیر ازین با خود و او خاوه خود که از میت پس ترک میت اول نیست و نبات احیاء که از میت الانی منقسم خواهد شد و نبات
غیر یکدیگر با تغییر قسمت است اگر از ابتدا کن نسبت اول است سیم سیم در تصور خطی و ده به واری از ان تصحیح است
هر چه کرده متقی است پس تصحیح میت و یکدیگر کو من و آنکه بحصله اش بگذشت مسئله باقی الیه که نوعی مالکیت دارد و
قسمت دان ندارد که مسئله را بحال خود بگذارد یعنی اگر وارشان غیر یکدیگر اند پس ورثه نسبت ثانی غیر وارشان
میت اول اند یا با وجود اتحاد ورثه تشری و قسمت ثانی واقع میشود و این هر دو صورت ابتداء عمل مناسبت است
اول باید کرد تصحیح مسئله میت اول بلا تصور خطی باید نمود و سهام هر واری که متعین شده بهر یکی باید داد و بعد از ان تصحیح
میت دیگر که در مسئله میت ثانی که از یک است اول بوی رسیده و مافی الیه او همانست نظریا باید کرد که از ان
و اتش کدام نسبت است اگر تصحیح مسئله اش با مافی الیه نبوی از انواع مالکیت دارد یعنی خواه تا مثل تحقیقی است یا تا
حکمی که تا داخل باشد بصورتیکه مافی الیه اکثر تصحیح بود و در صورت ضرب قسمت کاری مدار مسئله تصحیح بحال خود
گذارند و مافی الیه در برابر ورثه اش قسمت نمایند مثال غیر قسمت با وجود اتحاد و نسبت میت اول و ثانی شخصی مرد و
پسر از یک زوجه و سه دختر از زوجه دیگر گذشت پس دخترهای ازینها مرد و یک از علاتی و دو دختر از عیانیه گذشت و
مسئله است اولی اینچ خواهد بود و دو پسر و یک یک بهر دختر خواهد رسید و مسئله است ثانی بود و ثلثین از سه است و ثلث
هر دو دختر از عیانیه را و باقی یک ثلث بران علاتی میرسد پس میان هر دو تصحیح تغییرات و مثال تغییر ورثه است
بصورت مناسبت در آخرین فصل شرح خواهد شد نسبت مافی الیه در تصحیح استقامت پذیر یا تصحیح پس بجای
توافق است و در تصحیح دوم آرد است و بزرگ از او بدین تصحیح تا شود مسئله درست تصحیح یعنی که مافی الیه
و دیگر با تصحیح مسئله همان است صراحتا بلکه استقامت پذیر نیست پس اگر میان تصحیح مافی الیه نوعی از انواع توافق تحقیق
یا حکمی باشد و در تصحیح دیگر را حاصل کرده در تصحیح اولین ضرب باید کرد و مسئله درست و صحیح شود پس اسباب
الیه است دیگر که ازین ضرب و تصحیح نصیب شده تصحیح وی با تقاضا تصحیح منقسم خواهد شد و ادوات توافق حکمی است

وحدت لم سله بن ۳۲	مافی الید ۳۲ شم ۸ شم ۳۲	بینات
اب موصوف	ام منقوت	زوج مشکوره
۲۰	ثلث	۱
۱۳	۱	۲
۱۶	۲	۸

حاده لم سله بن ۶	مافی الید ۹ شم ۱۸ شم ۳۲	بینات
ابن شاکر	بنت وصیفه	جده ام الام محموده
۲	۱	۱
۶	۳	۱۲
۲۳	۱۲	
محمده لم سله بن ۲ قصب فی قصب سن ۳	مافی الید ۹ شم ۳۶	بینات
زوج احمد	نخ شکور	نخ صبور
نصف	۱	۱
۱۲	۹	۹
۱۲۸		

موصوف	منقوت	مشکوره	شاکر	ناعت	وصیفه	احمد	شکور	صبور
۱۶	۸	۸	۲۳	۱۲	۱۸	۹	۹	۹

بدانکه در نیصورت اصل سله حمیده بوجه اجتماع نصف و ربع و سدس از دو از ده ست چون سه زوج و شش به بنت و دو بام واده شود یک باقی میماند پس سله در ده ست اول از اقل مخارج یعنی از ربع و یک که چهار باشد سله کند و یک از آن زوج و نه باقی سه رسام شش ست و سهم واحد ام که همگی چهار باشد مستقیم نیست و میان این سه و میان ست چهار را که سله زوج بود درین چهار که بقدر روست ضرب نمایند و از شانزده حاصل ضرب تقصیر سله کند چهار از آن زوج و نه بنت مسام خواهد رسید و اصل سله زوج متوفی که متوفی شال حالت تاثل میان تقصیر و مافی الید زوج و ربع انچه باقی ماندش نیز چهار و این سه و متماثلین با هم تقسیم است و اندر زوج جانش را یک و مادرش را نیز یک که ثلث باقی ست و پدرش را باقی دو بصورت میرسد و اصل سله بنت متوفاه که شش بر شال نسبت توانست در تقسیم و مافی الید ست بوجو سدس از شش باشد و مافی الید آن نه و میان سه و توافق بالثلث ست پس دورا که ثلث شش و قایم مقام رؤس ست و سله یعنی تقسیم او کن شد و ده باشد و در حکم اصل سله ست ضرب کنی حاصل قسمت که سی و دو باشد مخارج هر دو سله بود و در نیصورت مافی الید این بنت سجده کرد و سه از آن بجه

بنیز شش محل قسمت دان بدین اعلی اختلاف یک دان به صفت اصل تقسیم باشد و ز فروع است اعتبار خود نمی بخشد
 بهفت سهام پنجین میرسد و الارحام یک بود و چهارم این از آن بهما بقی حصه و بنیت بدان به خط یک بفرع او میرسد
 صحت از بنیت و بنیت دان یکد حال امری دیگر که محمد رحمه الله توریث ذوی الارحام را بدان شرط کرده و بیان میکند
 و میگوید که دیگر نیست که محمد رحمه الله قسمت ترکات چهل صفت اصول که ذکوره و انوثه باشد میگیرد و بعد از ذوق
 میگیرد و که فروع هر یکی چپ شخص اند مثلث بنیت است

و زوایای بیست و پنج است

نزد محمد رحمه الله از بیست و پنج است

بنیت	بنیت	بنیت
بنیت	بنیت	بنیت
بنیت	بنیت	بنیت
بنیت	بنیت	بنیت
بنیت	بنیت	بنیت

نزد محمد رحمه الله از بیست و پنج است

نزد ابی سیه ۲

که اگر جمله ذوی الارحام دو سپار از بنیت است یک بنیت و ارث اثاثه جدا شود و بود و نیز که خیر از این بنیت است دیگر
 استحقاق اثاثه مذکوره همانند و هم دو دختر از بنیت الابن بنیت ثالث و ارث آن مستند پس نزد محمد بطین اعلی اختلاف محل قسمت
 باید دانست که در آن طین صفت ذکورت و انوثه از اصل تقسیم باشد و اعتبار بعد از فروع است پس طین اعلی اختلاف و اینجا
 بطین ثانیست که صفت ذکورت و انوثه مختلف شده که یک ابن و دو بنیت اند آن ابن را با انصاف هر دو فرزندش دو دان
 باید گرفت و یک دختر از این هر دو دختر یا اعتبار ذوق وی و دو دختر باید شود و یک دختر که فرزندش یک است و واحد باید و بنیت
 پس مجموع رُوس دین طین بهفت باشد که بنامی سله بر بنیت و بدین وجه که بنیت بهفت سهام تقسیم میشود و هر یک
 از ذوی الارحام پنجین حصه میرسد که چهار از آن سهم ابن طین دوم است و ما بقی سه از آن حصه هر دو بنیت طین دوم و دو
 از آن نصیب بنیت ذات الفریقین و یک از آن حظ ذات فرج و احد پس سه زن ذکوره و اثاث جدا کرده نصیب این
 هر دو دختر انش بدین دو سهام هر دو بنات را و در طین ثالث بر این دو بنیت که بجای بنیتین است علی السویه تقسیم گردانند و
 حصه هر یک بفرزندش و طین چهارم راست و چون در طین پنجم انصاف است و عدد و نصف صحیح ندارد و اصل سله
 که بهفت باشد و دو که منفرج نصف است ضرب کنند چهار و شود و در طین رابع سه سهام بنیت بنیت است و هر دو
 انصاف تقسیم نشود و نصف صحیح ندارد و باز چهار و را دو که منفرج نصف است ضرب کنند بنیت و بنیت میشود و از این

در صورت نزاع ابو یوسف رحمة الله علیه چون هر دو دختران ذوات بختین اند هر یک از آن بختی که یک ابن باشد سه شلله از
 بود و مال را بر سه قسمت کرده و دو شلله مال حق هر دو دختران و اند و یک شلله نصیب پسر راست پس هر یکی را
 از این بختین یک یک میرسد و بختین است نزد قوه اثنا عشریه بکرا اعتبار اصول آنها که سه بنت اند پس ترکه سب
 بر سه قسمت کرده یک یک به هر یک از بنات ثلثه رسانیده حصه بر اصل بخشش منتقل گردانند و بطریق محمدی که پیش
 گذشت یعنی موافق مذهب محمد رحمة الله علیه در صورت لزوم است و ثلث باید کرد بدین طریق که بطن ثانی که علی خلاف تقسیم
 کند و در آن بطن یک ابن است بثلثه و این که اعتبار جهات قرابت نزدش در اصول است و بنت اند یکی از آن بختی که بنت
 است که بنت دوس باشد پس ثلثه از ثلثه باشد پس از آن چهار سهم و بنت متعدد و الفخ را دو سهم و بنت دیگر را یک سهم پس ثلثه
 و انات را طوایف جدا گانه ساخته سهام را بر یک پسر را سه و دخترانش را سه و سهام ثلثه هر دو بنات را بر فرغ آنها که
 یک ابن و بنت است لکن ضعف الاشی تقسیم نمایند چون سهام ثلثه باروس را بر سه سالت و ثلث چهار را در اصل
 سه که هفت است ضرب کنند و حاصل ضرب را که است و ثلث است تقسیم بچهار تقسیم نمایند است و در اول
 هر دو دختران از طرف پدر و مادر آنها بدهند که هر یکی باز ده برسد و ثلث از آن و حصه بدهند کن قول محمد رحمة الله علیه
 احکام ذوی الارحام اقوی و اشهر از هر دو روایت مرویه از امام اجماعی رحمه الله است و در سبیل ذوی الارحام هم
 قول فتوی است اگر علایم چهار در سبیل ذوی الارحام و مسائل حین بوجه اسیریت و سهولت بر قول ابو یوسف
 رحمه الله قوی و او نه اندیسان **ضعف ثانی** اقرب صنف ثانی از موتی به میراث بدون است اولی و در ثانی
 میراث نیز باید آنکه مدلی بوارث است اولی و در سبای سنائل نه است و متفق و صف منجم بدلی است
 و قرابت هم اتحاد بود و تقسیم بر سوان بی که یعنی از صنف ثانی که اجداد و جدات فاسده اند هر که اقرب به موتی
 باشد از صفت پلچا یاد هر بر بدون میراث از موتی اولی باشد با اتفاق و تعیین پس اب الام اولی از اب الام و اب الام
 و همچنین اب الام اب اولی از اب الام اب و اب الام اب است و برین قیاس حال جدات و جدات است
 در مرتبه قریب ازین جماعه که تساوی القابند اند هر که متب تسول بوارث است اولی بود و از ابی سبیل و ابی فضل و ابی
 علی بن عیسی بن خاندان اب الام اولی است از اب اب الام که مدلی به اب الام الام است که جد صمیمه باشد و اینجا اب
 الام است که جد فاسد بود و ابی علی بن جرجانی و ابی علی بن عیسی مدلی بوارث را بر مدلی بغیر و ارث چنان تفصیل نداده اند و در
 مذکور هر دو بوارث میدادند همچنین است مذهب امامیه و اگر سنائل قریب و بعد و اولاد بوارث و غیر و ارث دیگر گرساوت
 و وصف مذکوره و انوشه کسی که بوارثش هر یکی نسبت کرده شده نیز متفق و متح است یعنی بصورت تساوی مراتب
 و اولاد بوارث و غیر و ارث او بافت مدلی به هر یکی متح است هر یکی بوجه مذکوره متع است یا بوجه انوشه و در
 قرابت هم اتحاد است که هر یک از جانب اب میت است یا هر واحد از طرف ام میت است چنانچه اب اب الام

در صورت نزاع

ابام الالب پس در نیصوت ترکیه را برابر بدان آنها لذلک ضعف الانشی آنها تقسیم نمایند با اتفاق و تقنین معنی اولاد و بیان مدلی
 و مدلی به فصل محاسب گشت و وصف مدلی بهم گریابی به مختلف یابیت که دریابی اول طین کا اختلاف در آن
 هست آنرا محل قسمت و آن به معنی با وجود استوار منازل اربع صنف و صفت مدلی بهم که در هر طه انتساب به یک سو
 میت اگر مختلف بذکورت و انوشت یابی پس ترا باید تا دریافت کنی اول طینی را که در آن اختلاف واقع است آن طین را
 محل قسمت دانی و لذلک ضعف الانشی تقسیم کنی و طایفه سار و زمره رجال را و و فقه جدا گانه گردانی چنانچه صنف اول گشت
 نزد محمد رحمة الله علیه از تصحیح از ۱۸

الالب	الالب	الالب	الالب
ام	ام	ام	ام
اب	اب	ام	اب
اب	ام	اب	اب
۸	۱۲	۱۲	۲

در نیصوت در مرتبه سوم اختلاف بذکورت و انوشت دو ام و اب است که رؤس آنها شش باشد و از شش بود چهار
 سهام هر دو اب که یک فقه است و دو سهام هر دو ام که فقه دیگر است و در مرتبه چهارم رؤس اب و ام فقه رجال و اب ام
 فقه نساه سه است و سهام هر یکی از آن فقه بار رؤس آنها مابینت و در پس شش را در سه که اعداد رؤس است ضرب کنی
 از حاصل ضرب که هجده باشد تصحیح مسئله نمایند و از آن که سهام هر دو اب در چنانچه است باب ام آنها در در چنانچه است
 و چهار لکه خط الالبین هر سه و شش که سهام هر دو ام در چنانچه است باب ام آنها در در چنانچه چهار و دو و سه و در چنانچه
 شصت و در نیصوت مسئله از شش باشد و لذلک ضعف الانشی در مرتبه چهارم قسمت یابد اختلاف است و در اب که چنانچه
 ام و جانبی است پذیرفته شدن حق طرف پذیرفته شدن حق جانب با و به معنی اگر با وجود تساوی مراتب و اتفاق و صفت
 بهم وجه ثابت اختلاف است که یک جانب ام است یک جانب اب در نیصوت و در ثلث حق جانب پرست که لکه باشد و یک ثلث
 حق جانب پرست که حصه را باشد با اتفاق و نیصوت

مسئله از محمد و تصحیح از ۹

الالب	الالب	الالب	الام
ام	ام	اب	ام
اب	اب	اب	اب
اب	اب	ام	ام

اگر فرضی کثیر الاشخاص است و بر هر قسمت حق خاص است بطریقیکه کرده اند میان دو مرد در حصه و وزن برسان هر یک
 اگر فرضی از نوع ابویه و اسبیه کثیر الاشخاص است یعنی مثلا اصول پدری یا اصول مادری چند اشخاص اند چنانچه در مثال
 جانب پدر و شخص اند و جانب مادر و شخص بر همه اشخاص آن فریق حق خاص آن فریق را قسمت واجب است بطریقیکه
 کرده اند که مرد و حصه و وزن برسانند و لکن ضعف الانثی تقسیم نمایند و نزد علمای شیعه بجانب مادر تقسیم برین و مرد علی وجه
 است و جانب پدر لکن ضعف الانثی مثلا اگر شخصی مرد و چهار جد پدری و مادری و چهار جد پدری و مادری داشته باشد
 نزد اهل سنت اصل مسئله از تسبیح از ۲۰
 و نزد اهل سنی اصل مسئله از تسبیح از ۱۰

محسن

ابویه				اسبیه			
<p>نزد اهل سنت</p>				<p>نزد امامیه</p>			
۸				۹			
۳				۳			
۲				۲			
۲				۲			
۱				۱			
۳				۳			

در صورت نزد اهل سنت بزمب ابی سبیل فرایضی و ابی فضل خفاف و علی ابن عیسی مصری و شخص که اب اب الامم
 اب الامم باشد متحق تر که نیستند و باقی شش کس که مدعی وراثت اند متحقق دارند و بزمب ابی سلیمان جرجانی و ابی عیسی
 بستی و پشت متحق هستند و بهر صورت اصل مسئله از سه است و سهم خط اب ایکه سهم حق ام در جادولی پس اب و ام را دو
 فرقه جدا گانه سازند و حقوق هر یک را در اعلی اختلاف که مرتبه دوم تقسیم کند و چون سهام هر یک از رؤس مرتبه دوم که
 سه است تقسیم نیست و میان هر دو رؤس تماثل است اصل مسئله را سه که رؤس یک فرقه هستند ضرب کنند و از سه که صاحب
 ضرب است تقسیم نموده از شش سهام اب چهار پدیش و دو پدیش بدینجهنم از سه سهام ام دو پدیش و یک پدیش
 رسانند پس اب اب را یک فرقه و ام اب را فرقه ثانیه همچنین اب الامم را یک فرقه و ام الامم را فرقه دیگر جدا گانه قرار داد و حق
 هر فرقه با بوی آن لکن ضعف الانثی تقسیم کنند و چون سهام هر یکی ازین فرق چهار گانه بر رؤس ابوین آنها بنا بر بزمب ثانی تقسیم
 نیست و رؤس را بجه با هم تماثل اند پس عدد رؤس یک فرقه را که سه است تقسیم کنند و باقی بزمب و بزمب و بزمب

که ابو یوسف و حیدر زمان به قائل قسمت است برادران بهرست نزد محمد بن حسن به حصه مرد مثل حصه زن بلکه بود و در وقت اعتبار
اصول و اختلاف فرغ نامقبول عدل این مثال تقدیم فرمایند اولاد و حساب بر اولاد و ذی الارحام است صورت مسئله اینست که
مرد و یک ابن بنت الاخت و یک بنت ابن الاخ گذشت و این هر دو با و اخت که ابن بنت موجوده از قبل شان بهرند و
اعیان بنیاد علانیه یا از آنها علالت و دیگری از بنو الاعیان است در بهر صورت مستحق تمام مال متروک تنها بنت ابن الاخ باشد
زیرا که وی ولد حصه است و بهر سبب شعیبه درین مسئله اکت که حق اصول بفرغ خواهد رسید اگر یکی ازین هر دو اعیانی و دیگری
علاتی باشد باید مال را اولاد اعیانی متحق خواهد بود و اولاد بنی العلالت محروم خواهد ماند تا اینجا بیان توریث اولاد و اخت و اولاد و اخت
و علالت بود و اگر اخت و اخت مذکور اخیانی باشند ذی رحم مرد که ابن بنت الاخت است مضاعفت ذی رحم است که بنت ابن
الاخت است بهر سبب ابو یوسف باید و از دیگر ابو یوسف حصه در ذی الارحام برادران قسمت میدهد باید که در صورت هر
چیز و اگر بر اینست و تساوی که و مونت و اولاد او مال بود تصریح نص بر علالت قیاس بوده لکن خود محمد بن حسن شعیبه
رحمه الله حصه و مانع و مساوی حصن است زیرا که نزد وی اعتبار وراثت اصول است و اختلاف رؤس فرغ و اقبل
نمیکند و چون اختلاف اینها بقرب است و درست و اعتبار این قرابت ذکر بر این تفصیل ندارد پس حقوق اینها با وجود اختلاف صفت و کثرت
و اثبت مساوی باشند و نزد علمای شعیبه نیز همین قسم تقسیم بالتساوی است که تساویست و حصص بهم به یا بنی عصبه
ست بهم یا یکی نسل اهل فرس مگر نسل اهل عصبه است و اگر بنده ابو یوسف اعتبار اینجا نیست بقرابت قرابت مادر و محمد بن
قسمت در این اخت شد بهر صورت که جهات از اصول میگردد ضم کند با وی از فرغ عدد و پس هر فرقی از این
تقسیم فرغ آن میان یعنی اگر در عصبه بهم تساویست که هر یک از ذی الارحام ولد عصبه است مثل بنت ابن الاخ
ببنت ابن الاخ هر دو از بنو الاعیان خواه بنو العلالت یا تساوی نفی عصبه با بهم حاصل شده مثل بنت ابن الاخ و ابن بنت
الاخ یا یکی از ذی الارحام از اولاد اهل فرس است و دیگر از اولاد عصبه است مثل بنت ابن الاخیانی و بنت ابن الاخیانی در عصبه
نزد ابو یوسف رحمه الله اینجا بقرابت اعتبار چیزی دیگر نیست پس در اولاد بنو الاعیان و اولاد بنو العلالت اولاد
بنو الاخیان ترجیح بود و اولاد بنو العلالت را بر اولاد بنو الاخیان تفصیل باشد و از محمد رحمه الله و قسمت بر این اخت که هو
این فرقی از الارحام اند بهر صورت روایت است که جهات قرابت از اصول گرفته از فرغ عدد با وی ضم کند یعنی اگر فرغ
یک اصل دو یا سه رؤس اند اصل با دو یا سه رؤس گیرد و بر طبق آن مال بر اصول تقسیم نماید پس آنچه بر فرقه از اصول
حق آن فرقه بر فرغ حق تقسیم اند و بهر سبب اینجا شعیبه در صورت تمام اولاد و اخت و اولاد و اخت و علالت و اخیانیه و اولاد
بنو العلالت را چیزی نمیبرد و اولاد بنو الاخیان اگر در نسل یک یا یک اخت اند یک سدس مال با آنها رسد و اگر
همه از نسل یک یا یک اخت اند یک ثلث مال با آنها رسد و بهر صورت میان علی السویه بر مرد و زن تقسیم یکدوم
مال در هر دو صورت بر اولاد بنو الاعیان لکن در ضعف الانتی تقسیم کرد و در خصوص کلیه بهر سبب اما همین است که مال

برآورد و اخوات باعتبار عدد ذریع و جهات در سهولت است این مسئله را از تقسیم میکند که بود و ثلث اهل سدا سه است و ثلث آن که یک باشد یعنی الاخیان ثلث مستقیم است و ثلث دیگر دو بود یکی از آن به بنت الاخ اعیانیه میرسد و یک حق ابن الاخت و بنت الاخت است که رؤس ثلثه باشد و آن غیر مستقیم است و میان این هر سه رؤس و رؤس بنی الاخیان ثلث است پس سه عدد رؤس را در اصل ضرب کنند تا حاصل شود و آنان مسئله صحیح باید بود اما مینیز در خصوص ثلثین حق اولاد اعیانیه است و ثلث حق اولاد اخیانیه و آن علی السویه راجع و تعیین ششم شده با اولاد آنها خواهد رسید و ثلثین بر چهار ششم ششم شده و اولاد آن به بنت الاخ حق پدرش و یک به بنت الاخ و ابن الاخت حقوق مادر آنها خواهد رسید و تقسیم مسئله برین تقدیر از سی و شش باشد چهار چهار به بنی الاخیان برسد و وازوه به بنت الاخ و شش شش به هر یک از بنت الاخت و ابن الاخت برسد و در میان این سه بنت گذشت سه راجع مختلف جهت است و آنکه نسل برادری است و وارث مال غیر او نیست که جز از نسل فی الحقیقت است حکم این مسئله بر دو کلیت یعنی و اگر سه پسران سه برادران است سه بنت گذشتند و سه برادری که هر یک از این نبات ثلث از اولاد و شش هستند جهت مختلف است یعنی یکی اعیانی بود و دوم علاقائی و سوم اخیانی پس هر که از این هر سه نبات نسل برادری است و وارث مال متروک سوای او دیگر نیست زیرا که او ولد اعصبه است و سوای او کسی از نسل فی الحقیقت نیست و از هر دو یعنی ابی و یمن و مومر جدا اند حکم این مسئله یکی است و نهی در آن اختلاف نیست و صورت مسئله است

نیز

اخ عینی	اخ علاقائی	اخ عینی
ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت
محبوب	محبوب	وارث تمام مال
و بطریق ثانی عشریه مسئله از شش است یکی از آن به بنت ابن الاخ اخیانی و باقی پنج سهام به بنت ابن الاخ اعیانی میرسد بیان		
صنف رابع حکم صنف رابع چنین است به غیر و واحدی چهرت ازین به سمتی تمام مال شود که جز او و اخ و اگر نبوده یعنی صنف رابع که عات مطلقا و اعام لام و احوال و جمالات مطلقا باشد حکم درین صنف آنست که اگر یکی از اینها تنهاست و سوای او کسی از ذریع الاصل تمام نیست تمام مال متروک نیست چنانچه خواهد شد زیرا که جز او و اثنی عشریت که مرام و مانع وی شود بالاتفاق این اثنی عشرین سه چند شخص اند جمیع گزبان به تخفیر قرابت شان به اند فیه صنف اقدم است اقوی به پدری و آن نهادی		
اولی به زین همه اقدم است اعیانی به اتفاق همه برین دانی به هر زن و مرد و گمان بود اقوی به بنت باجملا اقدم و اولی به عینی حکم نیز صنف رابع بیان کردیم و اگر چند شخص از آن صنف مجتمع باشند و نیز قرابت شان بهم تمام باشد یعنی هر همه از جانب اعم هستند مثل اخ و		

پان صنف رابع

و حالات یا جمله از عیانیه باشد مانند اعمام و خفایه و عمامه و لاطلاق در صورت هر گاه از آنها اقوی است اعلی و اقدم باشد پس
علاقه را از عیانیه فی اولى و انی و اعمیانی اقدم و اولى ازین هر دو است بر این معنی صاحبین مام را اتفاق است و با سلبین باشد
هر کسی که اقوی از آنها بود در استحقاق میراث اقدم و اولى است پس عمة اعیانیه اعمه و علة علة عمة و عمة اخیافیه اولى است و عمة علة
از عمة و عمة اخیافیه اولى است و همچنین خال و خاله اعیانیه از علة عمة و اخیافیه اولى و خال و خاله علة عمة از عیانیه اولى است و نزد علة
شیعیه صورت اجتماع شعیه اخیافیه اعمام و عمامه باشد یا احوال و حالات علة عمة یا عیانیه عیاجب اند و بتقدیر اقدم اعیانیه علة عمة
مقام آنها شوند و از اخیافیات و اعمام و عمامه و عمة اخیافیه اعمام و عمامه و عمة اخیافیه اعمام و عمامه و عمة اخیافیه اعمام و عمامه
اگر در وراثت مجتمع اند و متساوی القربا است ای و لکن اصل مشهور پس نگاه بداریم ضعف ناشی نصیب مرد و شمار با یقینی اگر در
وراثت مجتمع اند که بعضی مرد و اند و بعضی زن و هر یکی از آنها متساوی القربا است و متحد اخیر است پس تقسیم بر آنها اصل مشهور
نگاه بداریم و مضاعف حصه ناشی حصه شویشا که نزد ما میوه و اخیافیه تقسیم میان ذکر و انشی متساویست و در اعیانیه و علة عمة
ضعف الاثنی پس هر عمة و عمة اخیافیه از ثلث مساوی برسد و هر یک از عمة و عمة اعیانیه باشد یا علة عمة یا علة عمة یا علة عمة
خواهد رسید پس عمة اخیافیه اند می چند که بمات می بینند اند و خواه خال است و خاله مطلق یا یک هر دو نزدیک است و حق
این بمات اجماع ذکر و وراثتی است که حیض قربت شان متحد بود و بدین طریق که مثلا چند اعمام اخیافیه اند یعنی برادران مادری پدر
که با همچنین بمات یعنی خواهران مادری پدر جمع شوند خواه خال و خاله اند مطلقا اعیانیه باشند یا علة عمة یا اخیافیه که با هم جمع شوند
لاک خال و خاله هر دو از یک جهت ذی حق باشند یعنی اگر خال اعیانی است خاله هم اعیانیه باشد و اگر خال علة عمة است
خاله هم علة عمة باشد و اگر خال اخیافیه است خاله هم اخیافیه باشد و برین هر دو صورت ترک لاکر ضعف الاثنی تقسیم خواهد یافت
لکن نزد ما میوه چون هر دو صورت انساب بام است مال بسا و اء بین الذکر و الاثنی منقسم خواهد شد و زن نیمه مرد نخواهد یافت
و مختلف نیز قربت اگر چه است پس ضعف و قوتش منکر بل ثلث ده نصیب مادران و دو ثلث جانب پدر برین
حق هر فرقه بر سر شخص میشود و منقسم است خاص و اما اینجا ذکر متحد اخیر بود و حالا لیان صورت اختلاف چیز سکنید و سببیکه اگر
حیض قربت اشخاص مختلف است یعنی بعضی از ان اطراف پدریت باشند چون عمامه مطلقا و عمامه و بعضی از ان جانب مادر
میت باشند چون احوال و حالات مطلقا پس نظر بضعف و تقویت نیز چیزی دیگر نباید کرد و بلکه یک ثلث حصه گرانیکه نسبت
بسوی مادریست اند می و دو ثلث بجهت پدر است اند می و حق هر فرقه از پدری و مادری هر شخص از آنها بقسمت
خاص که عبارت از لاکر ضعف الاثنی است منقسم میشود و مادر این قول که ضعف و قوت را سبب این میت که در هر فرقه ضعف و قوت
را نظر نمایند که اگر مثلا عمامه اعیانیه و علة عمة یا اخیافیه یا احوال اعیانی و علة عمة یا اخیافیه جمع شوند و ثلث بجهت عمامه و یک ثلث بجهت علة
باید رسانید زیرا که در صورت قوت و ضعف هر فرقه برای توریث اشخاص آن فرقه ملحوظ خواهد بود پس این جمله اعیانیه و خال اعیانیه
وارث خواهند بود و باقی ساقط خواهند گردید و بعد بجهت شعیه عمة اعیانیه و اخیافیه و خال اعیانی و اخیافیه وراثت اند و دو ثلث یک

صنف اولاد دیگری را استحقاق نیست مگر در یک صورت که این علم اعمیانی با علم علاقانی یافته شود و این علم موجب هم مذکور خواهد بود و چون
علمای ایشان نوشته اند که اگر باین وجه حال هم باشد بن علم اعمیانی محسوب شود انتهى و اگر تساوی در اقربیت قوت قرابت است
در خصوص هر کسی که ولد عصبیه است علم اعمیانی باشد و چون خود اثنا عشر عصبیه عصبوت را معتبر دانسته اند و از آنها عصبوت را در تقدیم و
تأخیر دخلی نیست ۵ پس اگر خنثی بود از علم دانی از این عمل مثل قدم یک و صورتیکه هر یک نان و در جهت مست از
بنواالاعیان و در این هر دو علم اعمیانی محکم علاقانی است آن ثانی بدین بر دوال را در عصبوت و هر که دارد قرابتش قوت و این
صورتیست که ذوی الارحام و قرب و درجه قوت قرابت مساوی باشد مگر یکی از آن ولد عصبیه بود صورتش نیست که اگر خنثی
از هم دیگری از عصبیه است باشد پس آن خنثی را نیز بر اقدم ملکی در صورتیکه هر یک از علم و در جهت قرابت از بنواالاعیان باشد
که در عصبوت قرب و درجه اولادشان و قوت قرابت آنها مساویست لکن عین نسبت لهم ولد عصبیه است بر این علم که ولد
ذوی رحم است در میراث تقدم دارد و نیز اثنا عشریه مال ثلثا و بطریق اولی منقسم گردیده نصبا و هر یک از علم و دمه با اولاد آنها متعلق
خواهند شد بعد از این مثل تقدم و قوت بیان کرده و اگر این هر دو یعنی علم اعمیانی است مگر آن و دیگری علم علاقانی است پس تمام
مال را در عصبوت نکند خواهد بود که قرابت و قوت دارد پس این علم اعمیانی بر نسبت علم علاقانی تقدم دارد بالاتفاق بین الفقهاء
و همه مال نصیب این علم اعمیانی و ظاهر الروایه خواهد بود بر قیاس و دلالت خالطه بر غایبیه که اعمیانی با آنکه ولد ذوی رحم است
بر ثانی با آنکه ولد وارث است تقدم و اینجا نکته گذشت ۵ و قرابت چوتیمست صبح و ده برادرا باورش هیچ و سپهر عباد
الاعیان و اقدم از نسبت علم لاب میدان و چون اولاد باین منوط که بصورت اعمیانی بودن و علم اعمیانی است مستحق میراث
میشود حالا کلیه آن بیان میکنم و میگوید که قرابت اگر قوتی صریح است بر دوالا وارث است از ترجیح باید داد یعنی اگر یکی از ذوی الارحام
صاحب قرابت قویه باشد و دیگری علی بوارث یعنی ولد وارث بود صاحب قرابت قویه را بر ولد وارث ترجیح باشد زیرا که محیی بن ابراهیم
که در فاشش موجود است و آن قوت قرابت باشد و ترجیح ولد وارث با هریت که در ذات و دیگری موجود است که آن عصبوت باشد پس
بنابرین سپهر اعمیانی از نسبت علم علاقانی و میراث اقدم است بالاتفاق بین الفقهین چنانکه گذشت ۵ و در باب هر چه است
کنیز نسل وارث است اقدم پس همه مال باب و تنها و تحقیق نسبت علم لاب اینجا یعنی ظاهر الروایه همان بود که قوی القریه بر دوالا
ترجیح دارد اگر چه انیم در باب بعضی شایخ است که در میراث نسل وارث از مقدمت پس نزادین علم اینجا یعنی در مسئله تقدم تمام مال است
را تنها نسبت علم علاقانی مستحق است ۵ و قرابت مساوی است الا به اختلاف حیر قرابت با اعتبار عصبوت و قوت و نماینده خواهد بود
و ثلث حق حیز را است و یک ثلث از آن قرابت اعمیانی است و معتبر و فریق مادر باین به قیاس قوت قرابت دان و معتبر جانب
پرو دانی و قوت نسل وارث فانی و حالا حکم اختلاف حیز قرابت بیان میکنم و میگوید که اگر درجه قرابت مساویست لکن حیز و آنها
مختلف است که بعضی از جانب اب اند و بعضی از جانب ام در عصبوت اعتبار عصبوت و قوت نمایند یعنی بر بعضی نظر کنند و ثلث
جانب ذوی الارحام بود کسی اولاد عصبیه است و جانب ذوی الارحام امیه قوت قرابت است پس ولد علم اعمیانی بر ولد علم

یا خاله علانیه یا اخیافیه هیچ ندارد بر قیاس عینیه که با وجود بودنش ذات القربین اولاد وراثت که حکیم و حله صحیح باشد بر خاله
 علانیه تقدم نماید بلکه مرد و بالاشترک استحقاق اندک در صورت اختلاف حیرت است و ثلث مال چنانچه ایست و یک ثلث از مال
 حق اقربای مادری است و هنگام تقسیم سهام هر فریق بر اصناف آنها در فریق مادران قوت قرابت و قسومت حق معتبر دانی
 یعنی اگر بطرف اقربای مادری اولاد اعیانیه و علانیه و اخیافیه باشند حق آن فریق با اعیانیه رسد و نه بعنانیه و نه با اخیافیه و
 در فریق پدری معتبر قوت قرابت است بعد آن معتبر نسل وراثت است یعنی اولاد حصیه چون جانب مادران خصوصیت متصور
 بنود اعتبار نسل وراثت انجانی قوه شده پس اگر در فریق پدری اولاد کالات ثلثه متبع شود اولاد اعیانیه تقدم است بعد از آن اولاد
 علانیه بعد از آن اولاد اخیافیه و نزد علمای امامیه احکام اولاد مختلف الحیرت احکام آبا و امهات آنهاست و هر یکی از آنها
 قایم مقام مادر پدر خود شود و حق ابوی آنرا بعنیه منتقل بآنها گردد و نزد ابو یوسف عقید فیهیم حصه هر فریق را تقسیم بود در
 فروع است بر سر ایدان به با محاط جبات یک در آن به بطریق ممد و انا به قسمت شصت اول است اینجا یک به دو و شصت نصیب فریق
 بطن اعلی اختلاف با تحقیق به یک در وی جبات و نیز عدد از اصول فروع اخذ کند و در تقسیم حق هر فریق بر فروع موجوده اختلاف
 است پس نزد ابو یوسف رحمه الله حکم است که حصه هر فریق در فروع آن بر سر ایدان لاکه ضعف الاتقی تقسیم نمایند لکن جبات و فرات
 هر یکی ملحوظ دارند اگر مستحق جبهه واحد است سهم همان جبهه با و بدیند و اگر مستحق بدو جبهه است سهام هر دو جبهه را رسانند و بطریق
 ممد رحمه الله قسمت و اینجا شل شصت شصت اول است که جای قسمت نصیب هر فریق بطن اعلی اختلاف است یعنی اول الطنبی
 که در آن اختلاف مذکور است و انوشد واقع شده لکن بطن اعلی اختلاف جبات از اصول میگردد و عدد از فروع اخذ میکند و بطریق
 آن قسمت نمایند مثلا دو سپر بنت عمه علانیه و دو دختر ابن عمه علانیه دیگر که معین هر دو دختران بنت عمه علانیه اند و دو دختر بنت
 خاله علانیه و دو سپر ابن خاله علانیه دیگر که همان و سپر بن خاله علانیه اند و نیز بن خاله علانیه اند و دختر بنت

نزد ابو یوسف رحمه الله حکم از ۳۰ و نزد محمد رحمه الله حکم از ۲۰ و نزد امامیه حکم از ۲۰

فریق ابوی		فریق امیه	
عمه علانیه	عمه علانیه	خاله علانیه	خاله علانیه
بنت	ابن	بنت	ابن
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۶	۶	۶	۶
۴	۴	۴	۴
۲	۲	۲	۲
۱	۱	۱	۱

اصل حکم از سه است و در آن حق جبهه پدری و یک از آن حق جبهه مادری است و تقسیم سه نزد ابو یوسف رحمه الله از سه باشد

زیرا که رؤس فروع ابو یوسف بطریق جہات اصول منبت است کہ منبت کہ چارہ این باشد و سهام انفریق بر آنہا مستقامست ندارد و بلکہ سیار آن
توافق یکی نصف است و رؤس فروع این نظر جہات اصول بمنزلی کہ این است و ہم واحدشان با رؤس مباہنت دارد و میان
و کہ وقت عدو رؤس زین اول است پنج کہ عدو رؤس فوق ثانی باشد تا بنیست پلین ضرب کنند و حاصل ضرب را کہ وہ باشد در
اصل مسئلہ ضرب نمایند و از حاصل ضرب کہ سی باشد تقسیم مسئلہ دانند بہت بفریق ابو یوسف رسانند ہر یک از این دو بہت پنج
سہام خواهند یافت و باقی وہ بفریق امیر و ہر یکی را از این چارہ ہر یکی را از بنین یک خواهد رسید و ترمیم و ترمیم و ترمیم و ترمیم
از سی شوش نیز کہ نزدش اولاً تقسیم دینہ العلامت است باعتبار عدد فروع کہ چارہ عمہ و دوم و چارہ خالہ و دو خالہ باشند کہ مجموع بہت نہ
بہت عمہ و بہت خالہ اند و اگر اختصار ننمودہ و دوم و دو خالہ را یک عم و یک خالہ گیرند و چارہ عمہ و چارہ خالہ را نیز بمنزلہ یک عم
و یک خالہ قرار دہند و وجہ و رؤس باقی ماند حصہ ابو یوسف آنست تقسیم است کہ حصہ امیر و رؤس آنست غیر تقسیم
و در اصل مسئلہ ضرب کنند و از شش حاصل ضرب چارہ بر ابو یوسف و دو بر امیات تقسیم نمایند و فروع ابو یوسف و دوم نصیب عم را
بہر دو دختران دخترین رسانند و دو سهام بہر دو عمہ کہ طایفہ نامشاند بر اولاد آنست تقسیم کنند و چون اولادشان مختلف مذکور است و
ست پس ل بن را و اب بن بہت را و بہت گیرند کہ مجموع سہ بن شدند و میان دو سهام عم تقسیم و سہ رؤس اولاد آنہا تا بن است
و دوہم از شش حاصل ضرب کہ بفریق امیر رسیدہ یکی را از ان حق خالہ است کہ بہر دو پسران بہت دی بہر سہ لکن مستقیم نیست کہ حدود
رؤس دو است و باقی یک کہ حق طایفہ اثاث یعنی بہر دو خالہ است چون بر اولادشان کہ مختلف مذکور است و نوشتہ است
یک بن مثل و این و یک بہت مثل و و بہت اند و مجموع سہ بن شدند و بوجہ تا بن تقسیم تواند شد و میان این رؤس اولاد طایفہ
تاشل است یکی از ان باید گرفت و چون بن سہ باد و کہ عدو رؤس پسران بہت خالہ است مباہنت دارد یکی را و دیگر ضرب کرد
شش حاصل ضرب صحیح اول کہ شش بودہ ضرب بخودہ از حاصل شش کہ سی شوش باشد تقسیم مسئلہ نمایند بہت و چارہ از ان حصہ
ابو یوسف کہ ہر یکی از دو دختران این عم و بہت عم و ہم شش از جانب او و سہ از جانب پدر رسید و ہر یکی از پسران بہت
عمہ سہ سہ رسید و دو از انان حصہ فروع مادری است کہ ہر سہ یکی از پسران این خالہ و بہت انحال پنج سہم سہ ان
طرف مادر و انظر پدری باید و ہر یکی از بہر دو دختران بہت انحال یک سہم می باید و بطریقہ امیر اگر چہ اصل مسئلہ از ہم
است لکن تصحیح از بہت و چارہ باشد از ان با بوبات و بہت با میات خواهد رسید چارہ از ان کہ نصیب عمہ اولی است
بہر دو پسران دخترین رسید و چارہ سہم ثانیہ و بہت عمہ مجموع دو از انہ سہام بہر دو دختران این و بہت آنہا رسید و ہر دو
سہم خالہ اولی بہر دو دختران دخترین رسید و بہر دو سہم خالہ ثانیہ و بہر چارہ سہم خالہ مجموع شش سہام بہر دو پسران این بہت
آنہا رسید و اینجا مثالی دیگر برای توضیح بہت مثل بر اختلاف جہات و ہر یزدی محتوی جہات ثلاثہ باشد

نکاشتمی شود

نسب									
ابویه					اسیه				
عمه عینی	عمه علانی	عمه علانی	عمه نیانی	عمه نیانی	خاله عینی	خاله عینی	خاله عینی	خاله عینی	خاله عینی
ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن

در صورتی که بنت الابن عمه اعیانیه و ابن ابنت خال اعیانی و بنت الابن خاله اعیانیه مقدم اند بر اصل مسئله از سه و سیح از
نه شش ازین بر بنت الابن عمه اعیانیه و دو باب بن بنت خال اعیانی و یک بر بنت الابن خاله اعیانیه میرسد و اگر اولاد عمه و خاله
و خاله اعیانیات نباشد اولاد عمه و خاله اعیانیات مقدم اند بر تقسیم شش سابق ازین چهار ازان باب بن بنت عمه و دو بنت
الابن عمه و دو باب بن بنت خال و یک بر بنت الابن خاله میرسد و اگر کسی ازینها نباشد اخانیات ابویه و اسیه متحق خواهند بود
و شش علانیات قسمت مال میانه شان باشد و زین هر سه صورت میان بی یوسف و محمد جدا اتفاق است و بطریق آتیه
در صورت اولاد اعیانیه و اخانیه ابویه و اسیه متحق دارند و علانیات هر دو طرف قطب شوند پس اصل مسئله از سه و سیح از
اولاد و فرخ شش ضرب کرده حاصل ضرب را که نه باشد دو عدد و شش اخانیات اسیه ضرب کرده از جمعه حاصل شش تقسیم می نمایند
و دوازده حق ابو پیش حق اسیه است و ازان دوازده شش سهم عینی به بنت ابن و منتقل شود و چهار باقی علی التساوی با شش
بهم و عمه نیانیه رسیده با اولاد و هر یکی اصل گردد و ازان شش سهم جانب اسیه چهار میان خال و خاله اعیانیاتین بالتساوی تقسیم
شده با اولاد آنها و دو بهر یک از خال و خاله اخانیاتین مساوات رسیده بهر یک از اولاد آنها منتقل گردد و بصورت اندام اعیانیه
از هر طرفی علانیاتین طرف متحق شوند و جائیکه نصیب فرقه برادرش مستقیم نباشد تقسیم برادرش آن فرقه ضرب کرده از خال ضرب
تقسیم نمایند سه عمه والدین عمه شان خاله و خال والدین بایجان نیز اولادشان و شش و ازین پنجین هم و خال جد و جد به خاله
و عمه عینی آنها بعد ازان شش شان ان معلوم همه احکام صفت رابع را منتقل و ان بجانب آنها یعنی برگاه کسی ازین صفت رابع
نیز که عموم و خوله میت و اولاد آنها اند موجود نباشند پس تمام احکام این صفت رابع را جانب عمه عمه و خاله و خال والدین پس با اولاد
و شش اولادشان منتقل دانند و اگر کسی ازینها نیافته نشود و عمه این حکام بسوی عمه و خاله و خاله جد و جد و همچنین پس با اولاد
و شش اولادشان منتقل پذیرند و یکی را بعد و دیگری بجای عموم و خوله میت و اولاد آنها شمارند و اولاد برترند می را اگر چه منتقل شده
از متاخر اقدم و اولی انکارند بالاتفاق بین الفریقین و این حکم را بر همین دو فرقه یعنی عموم و خوله ابویین و جدین بنحویه نمایند بلکه عموم و
خوله ابویین جدین پس عموم و خوله جدین چنین بی غیر انتهائیه قایم مقام عموم و خوله میت تواند شد و اگر کلف همچنین در
قوله همچنین عمه و خال اه مفید فواید عیدیه است اول تقییب دوم مماثلت بهم و خال والدین خواهد تمها باشند یا با عمه و خاله

بودند یا عمو و خاله بدون اینها باشد سوم اتحاد حکم اولاد اینها با اولاد عمو و خاله و والدین بیان خنثی شکل و وارث است شکل
از خنثی به گاه مرد و شکار و گاهی انثی به گاه بچایش نصیب زن باشد و کم بود زن شمار باید کرد و حق مرد کمتر است از زن و دختر و شمار
مرد و حسن به سبب که از مرد و زن بود و محبوب به گاه کنی جای خنثی زن محبوب و حال بدتر شمار خنثی را به جای محبوب و از خنثی را به
رفته چون اکثر صحابه بدین به صاحبین و امام عظم دین به گاه بود این و نسبت سهم خنثی به خط خنثی است نصف چون انثی به
چون از احکام مرد و الارحام و اغت حاصل کردید با حکام خنثی شکل مشغول شد باید دانست که خنثی مستحق است از ثلث بفتح
معنی نیمی و نصف و چون خنثی این وصف موجود است لهذا باین اسم سیم می گویند و شکل از آن گویند که انسان خصوص مرد و زن
ست و در چنین شخص هر دو صفت متضاده موجود می باشد و هم اندکی پس شش شکل یعنی ششگانه گردیده و مراد از خنثی شکل شخصی است که
زنی و مردی هر دو را از یک یکی از اینها ندارد و دو صورت ثانیه نزد امامیه در عدا و خنثی نیست و کسین سو قون به کم قوه هست و کسین
ما غت شود یا انوشش را کسین و اول بنت سبی از خنثی است پس هر چه از ذکور است و انوش خنثی به حجات شرعی عقیده را حجت
و حکم وی شتابی باقی نماند اگر که مردی سبالی باشد از رجال شمارند و اگر که زنی فرج بول بود و هم از مذکور و اگر که مردی بول بود و
آلیه است که بول از آن لا بد و این جمله متفق علیهم بین الفقیهین است و بصورت عدم سبقت بول از احد الکتین صاحبین کثرت است
بول را برای ترجیح اعتبار کنند و الا خنثی شکل شمارند و علای اماسیه تا آخر انقطاع بول را معتبر داشته اند بصورت تساوی
از ایشان عمل بالقرع رفته اند و بعضی بشمردن آنها همای هر دو پهلوی آورفته بصورت تساوی عدد و در وضع زن و مرد
و حالت اختلاف و کار کنند و لابد این شکل امکان تمایز خنثی بعد بلوغ رفع تواند شد که اگر مثل رجال متکلم شود و متقی گردد و در سایر
کند مرد است و اگر مثل نسوان پستان برآورد و جایز شود و حال گردد زن است با جمله تا زمانیکه ذکور است یا انوش وی و خنثی
در شمار خنثی شکل خواهد بود و هر گاه وی در سلسله متنی منسلک شود و توریث وی علماء را اختلاف است بنا بر عقیده سببیکه
اگر وارث تر که کسی خنثی شکل باشد از کاهسی مرد و شمار کنی و گاهی زن بشمری به بطریق اگر بجا خنثی زن کنی حصه آن زن
از مردی که در خارج فرض کرده شود کمتر باشد پس خنثی را زن شمار باید کرد و شلایک سپرد و دیگر ولد خنثی است خنثی را زن شمرده اند
حصه سپهر خواهند داد و اگر حصه مردی که بجا خنثی گیری کم از زن است خنثی را مرد شمرده اند پس است مثل زوج و مادر و اخ و انیانی خنثی را
که اینجا خنثی را مرد باید گرفت و مسئله از شش است سه زوج و یک مادر و یک به برادر انیانی و یک حق محسوب نمی باشد باید واحد اگر خنثی
را زن شمارند متقی نه سهام شود و مسئله عول شش کند و هر که از مرد و زن که اگر بجا خنثی در ورثه منصوب کنی بکسر به حجت
گردد و در آن صورت بجای محبوب خنثی را باید دانست یعنی اگر بمحل خنثی زن باشد محبوب گردد و اگر مرد باشد محبوب نشود خنثی را همان زن
محبوب باید دانست و همچنین بجای خنثی اگر مرد را نصیب کنی محبوب باشد و اگر زن را نصیب کنی محبوب نباشد خنثی را انجاء و شکار
چنانچه اگر شخصی از اعمام خود خنثی گذشت همه مال به هم خواهد رسید و خنثی در عدا و عمت محسوب شده محبوب خواهد گردید و خنثی
اگر شوهر یک خواهد عیان به یک خنثی لا بد گذشت همه مال را و حصه نصف است عیان به خنثی را و در شصت و یک

کرده اند زیرا که اگر زن بمقتضای مالش بهفت عول کند و یک سهم خنثی ببرد و بچش وون خنثی و بعضی اجیان زن و بعضی
 اوقات مرد است که حال بدتر برای خنثی قرار داده اند پس هر قتی از وکورت و انوش که موجب نقصان و خسارت خواهد بود
 خنثی بهمان صفت محسوب خواهد شد و همین معنی مثل اکثر صحابه با علم ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین فی حصص ابی حنیفه و قاضی
 روایت مفتی بهست مثالش نیست که اگر کسی را یک پسر و یک دختر و یک له خنثی بود حصه خنثی مثل حصه انثی نصف حصه
 است **س** بهست مقدار عامر شعبی **س** قول عبدالعزیز بن سم بنی که خنثی حواله بیک مرد و نصف هر یک حصه زن و مرد
 یعنی قول اکثر صحابه و ثمالی اما علم و صاحبین رحمه الله آن بود که سبق ذکر یافت لکن عامر شعبی که منسوب بشعب همان است قول
 عبدالعزیز بن عباس رضی الله عنه که ابن سم بنی علیه السلام بود اختیار نمود آن قول نیست که خنثی نصف هر یک از زن و مرد که بجای خنثی
 فرض توان کرد و بدیند بوجهی که ورثه دیگر را با اوست یعنی ورثه دیگر نیامدند که او را زن یا مرد کرده حصه زن یا مرد بدیند و خود خنثی بخدا
 که زن نمره مردان ملک باشد **س** چنانچه قول یکی بر دیگری ممکن نیست پس نصف حصه وکورت و نصف حصه انثی بختی بدیند
 که رفع نزاع شود و همین است مذنب شیعیه در باب خنثی **س** لیک مضمون قول عامر را هر یک از صاحبین گفت جدا یعنی مضمون
 قول عامر شعبی را هر یک از ابو یوسف و محمد رحمه الله جدا گانه بیان کرده اند و مراد از اعطای نصف حصه مرد و نصف حصه زن آن
 جدا گرفته و آنرا حسب بای خود تصحیح نموده و ازین تصحیح لازم نمی آید که همین مذنب عامر و ثمالی را این نیست بل مذنب ایشان
 همانست که سبق ذکر یافت **س** گفت ابو یوسف او را تقسیم بکن مرد و زن از شریک سهم و پس فرقی کنان بود خنثی نصف
 مرد و نصف یک انثی حصه کامل از برایش و آن بصحت مسلمه بکن بیان که اگر کسی و خنثی است بسط سولیش حق
 فرقی بایست پس فردن بران حق خنثی بدیند وون صحاح آنهم را اینست که اگر کسی و خنثی بجمعه حصه اش بصل فزاد بهت
 و آن بهر دو صول عول است با بطلان خلاصه قول **س** یعنی ابو یوسف رحمه الله و تصحیح قول عامر بن حنین که فزاد مال است
 بر زن و مرد که شریک سهم وراثت اند و خواه چند فریق باشند یا یک فریق تنها تقسیم کنند پس حصه فرقی که از ان فرقی خنثی است او را
 را از ان فریق برآورده بر زن و مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یک مرد و نصف حصه یک
 از ان فریق حصه کامل خنثی و اند اگر خنثی از فریق اولاد است نصف حصه یک پسر و نصف حصه یک دختر که اگر از فریق خود
 و اخوات باشند نیمه نصیب یک اخ و یک اخت گیرند و همچنین از هر فریق که باشد و صحت مسلمه بدین طریق نمایند که اگر حق خنثی
 رسیده در وی کسی است حق فریق خنثی را بسوی آن کسر بسط کنند یعنی و فرج آن کسر ضرب نمایند و حصه خنثی را نیز بسط
 کرده بران پیفزایند و آنهم را اعداد صحیحه شده ما را مثالش بعد ازین مذکور است و اگر حق خنثی کسری است بصل فزاد
 که برای تقسیم فرقی که در ان خنثی است قرار یافته افزوده تقسیم کنند مثلاً در مسلمه مذکوره سابق که ابن و بنت و ولد خنثی است چهار برابر
 این و دو برابر این بهست قرار دهند و در صورتی که حق خنثی باشد برش افزوده آنهم تقسیم مسلمه نمایند با بطلان خلاصه قول نیست که

بهر دو صورت طریق عمل معتبر دانند و در مثالی که گفته ام بالا یک سطر راست نصف و تحت را سه ربع هست حصه خشتی و
 نیمه مرد و نیمه شش و یک و دو گزینت و این هم به خشتی یکی نصف نمی باشد الغرض سلسله بهر صورت باید بدانه به پیش
 صحت این مثال تصحیح مسئله است و صورتیکه سرور حق خشتی باشد سیکوید که در مثالی که بالا گفته ام آن این و بنت و ولد
 خشتی ست حصه این یک عدویج و حصه و تحت نصف عدد است پس حصه خشتی سه ربع است که نصف حصه مرد و نصف حصه
 زن بود چون اصل مسئله فرقی این و بنت که از یک نیمه فرض کرده شد از جنس ربع که که نصیب خشتی است بسط کنند شش
 ربع میشود و سه ربع حصه خشتی بر آن افزایند یکی نه ربع میشود و از آن سه ربع گرفته چهار دانان باین و دو بنت و سه خشتی بهرند و اگر تقسیم
 میان این و بنت ارشد کنی و دو باین و یک به بنت بدی و در صورت حق خشتی یک و نیم نمی که نصف باشد هرگاه سه
 که از آن سلسله این و بنت درست شده از جنس نصف بسط کنی و بآن سه نصف کنی خشتی ست بقایای نه نصف میشود و آنرا
 صحیح شده چهار باین و دو به بنت و سه خشتی تقسیم کنی الغرض این سلسله بهر دو صورت حسب تخریج ابو یوسف جمله اند
 تصحیح می باید و همین طریق را تقسیم خشتی بمثل ای شیعه هم اختیار کرده اند است رای محمد و آنرا که نصیب فرقی خشتی را و
 بشمولش دوباره کن تقدیر که زانش گیزوگاه مردش گیرد آنچه در دو حالتش بر سه نصف بر دو بر و حصه خود عدد و سه و سلسله
 بشمار نسبت بهر دو ملاحظه دارد حاصل ضرب یک بوق و دو گزینتانی توافق است اگر حاصل ضرب یک بکل و دو گز
 در تباین بگیرای و لیه هر چه درست آید نه باید بشمار و دو حالت آن را از آنچه حاصل شود ضرب اخیر پس همان تقسیم
 فرقیش گیرد باید دانست که علمای اهل سنت در تخریج ابو یوسف محمد رحمه الله ضابطه بیان کرده اند که تقسیم هم مثال مذکور
 بالا نموده اند زیرا که قول شعبی مختار ایشان نیست و بآنکه تامل بی بقاعده آن توان بردن چنان درین کتاب اختلاف
 میباشد و مذنب شیعه عین نه شعبی است بهر حال شریک ابو یوسف رحماند رفته اند و اکثر علمای ایشان طریق صحیح را
 اختیار کرده اند از انصواب تخریج ابو یوسف و محمد رحمه الله ضبط کرده که بر هر یکی استخراج سلسله خشتی سهل شود چنانچه ضابطه
 تخریج ابو یوسف گذشت و ضابطه تخریج برای محمد رحمه الله نیست که نصیب فرقی را که خشتی از آن فرقی است بشمول خشتی و دوباره
 اندازه باید نمود و درین دو بار خشتی را یکبار و زمره رجال داخل کرده تصحیح مسئله و نقیض باید پرداخت بار دیگر خشتی و شامل فرقه نشانی
 تصحیح مسئله باید ساخت هر چه درین دو حالت خشتی به نصف و نصیب درج دیگر در تصحیح مسئله و نقیض خشتی در است اعدا میری از سلسله
 جدا باشد از کنی نسبت مساعد و هر دو مسئله ملاحظه داری اگر در هر دو توافق است فوق یکی را در کل دیگر ضرب کرده حاصل ضرب است
 و در صورت تباین کل یکی را در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضربش بگیرای با جمله بقدر نسبتی هر چه ازین هر دو سلسله
 تو آید خواه حاصل ضرب وفق یا کل یکی در کل دیگری اندازه و عدد که شمار بهر دو حال نکورت و انوش خشتی ست ضرب
 و آنچه ازین ضرب اخیر حاصل بنمود همان حاصل را محل تقسیم سهام فرقیش بگیرای یعنی تصحیح مسئله از این شماری
 و در مثال گذشته در یک حال بهر خشتی بود و خوشن مال بلیک در حالت دیگر او را ربع مال ست حق یک شش سلسله

کلی چهل تصحیم حصه یک است این پنج تصحیم بود و ملل بود و حق خفتی بجهه این و نه حق انشی به هر چه پنج یافته هر کس در ضربان و چکا
 باید و پس پنج از چار یافته هر یک در ضرب پنج باید و ششک به حاصل هر دو ضرب را ایجاان حصه هر یکی از آن میدان
 یعنی در مثال مذکور که این دو بنت خفتی سب در یک حال که حال مذکور است خفتی سب بلا حظه رؤس دو این و یک بنت سب
 پنج باشد و خمس از اصل مسئله خفتی مفروض الذکوره میرسد لکن در حالت دیگر که حالت انوش خفتی است نظیر بر رؤس یک
 این دو بنت مسئله از چهار باشد و ربع از اصل مسئله که حق یک انشی است خفتی میرسد و چون میان هر دو مسئله تنابین است یک
 را در یک ضرب کند و حاصل ضرب را که است باشد و دو عدد حالتین ضرب نمایند چهل حاصل شود از آن تصحیم مسئله کند و خط
 هر یکی از این اشخاص نشاندین پنج بدانند که سیزده از آن حق خفتی است و بجهه حق این و نه حق انشی که بنت باشد و طریقه در یافتن
 این سهام آنست که از مسئله پنج هر یک که سیده ضرب آن سهم در چار می باید و پنج از مسئله چهار هر یک یافته ضرب آن پنج
 می باید و حاصل هر دو ضرب حصه لکن کسی دانی که سهمش ضرب کرده پس برای خفتی از پنج دو سهم بود و بعد ضرب در چهار و شصت
 شد و از چهار یک سهم بود و بعد ضرب در پنج شد و جمع این هر دو حاصل سیزده است و تخمین بجهه دیگران پی بری و اگر با فرق
 خفتی و رتبه دیگر نیز شریک تر که باشند باید که خرج مفروض یا بیشتر که سهام آنها را در تصحیم مسئله خفتی ضرب کرده حاصل خرج سهام
 هر یکی از آن دو عدد و طریقه در یافتن حصص هر یکی آنست که سهام ذوی الفروض را که از اصل مسئله با آنها رسیده باشد تصحیم مسئله
 ضرب کرده حاصل ضرب را شمارند و سهام خفتی و هر یک از ذوقیش که از تصحیم مسئله خودش بوی رسیده در اعداد و یکا مسئله
 اهل فرض بعد از خرج سهام اهل فرض باقی ماند ضرب نموده حاصل ضرب را حصه آنها شمارند و مثال صورت فوق
 آنست که ولد خفتی و یک بنت است و بفرص مذکور است خفتی مسئله انوشش کنی و بتقدیر انوش آن از چهار و میان هر دو و
 بالنصف است پس نصف احد را در اول آن ضرب کرده و از آنده را که حاصل ضرب است در عدد حالتین زده از نسبت و چکا
 تصحیم مسئله نموده چهار و پنج و ده به بنت رسائی گرجن بقدر مسئله از اقل خارج سهام و رتبه میباشد اصل این هر دو مسئله
 از دو و سه که تنابین اند و باید بود تصحیم از دو و از ده بیان حمل سه مدت حل غنماش کمال به مدت نزد ابوحنیفه دو سال
 لیث بن سعد شصت و ثمانی و سوی چارست شافعی مایل به قول زهری مخالفت اینهاست که که بود هفت سال بلی
 کم و کاست بلکه هر یک اقل مدت آن به غیر شدن به نکرده است بیان به چون از میان وراثت خفتی مشکل فارغ شد و در
 توزین حمل نیز مثل خفتی ترد بود که ذکر قرار داده شود یا انشی ذکر احکام حمل بعد احکام خفتی مناسب نموده بدانکه تنهای کمال
 مدت حمل که اکثر مدت عبارت از آن است زنا بوجیفه و امحاب وی و جهیم عدد و سال است و لیث ابن سعد فحی قابل
 شده که اکثره جنس سه سال است و امام شافعی حمل سه سال است که اکثره چهار سال است و قول زهری لیسعه عدد
 این هر سه اعلام است همین نزد هفت سال کامل اکثره مدت حمل باشد و علمای امامیه اقصای مدت حمل یک سال قرار
 داده اند لکن هر یکی از اینها که اختلاف در اقصای مدت حمل کرده اقل مدت از اسوای شش ماه چیزی دیگر بیان نکرده است

و

بر نصیبی که آن بود کشته از خطا چار این یا خسته بود خفیه برای حمل شد دیگران را اقل حصه
 و زحمه و قول شد مردگان یکی آنکه بجهت حمل نشد حصه سببناست یا سبب بر نصیبی که آن بود کشته
 قول ثانی که حصه و سبب یاد و خسته بر اینجهت است اکثر نبی حمل و ده بقیه آن ورثه را اقل حصه سببناست
 از ابو یوسف است هر مرد دو مین قول یک نیست بگو بلکه از وی منقوله است که در نیابت بر جهان حق
 هست مروی که حق یک نفر یا حق یک سبب که هست کشته بایدین از برای حمل نهاد ورثه را بقسب باید داد
 مگر آنکه قبیل است ضرور تا که بجز نقص بعد کشته باید دانست که بصورت اندراج حمل و ده ورثه بعضی علیا
 بر آن رفتند که اگر مدت خوشن قریب باشد یعنی یک ماه یا کمتر از آن بود با انتظار وضع حمل تقسیم که توقف کنند و اگر خسته
 قبل آن داعی تقسیم شود قسمت نمایند و امام شافعی فرموده که زنیهارتا وضع حمل تقسیم نکند و اگر قریب باشد یا سبب
 اگر کسی را که حصه اش بعد حمل و اختلاف حالتش متغیر و متبدل نمی شود اگر بدینجهت نمیست با بجهت و صورتیکه قبل وضع
 حمل ضرورت تقسیم ترکه واقع شود امام ابو حنیفه رحمه الله بهام چهار این یا حصه چهار اینست بر چهار این هر دو که در کشته
 برای حمل می نهد و دیگر ورثه را اقل حصه شان میدهند و این روایت را ابن المبارک از امام را وسیت و بعضی از آنها همین را اخذ
 کرده اند و از محمد رحمه الله و قول مرویت از آن هر دو یک قول که لیث بن خدا نوحی روایت کرده است که برای هر
 حصه سه و خسته یا حصه سبب هر چهار بدو اکثر باشد باید نهاد و قول دوم محمد رحمه الله بر روایت دیگر است که حصه و سبب را و ده
 هر چهار بدو اکثر باشد برای حمل نهند و از بقیه ترکه دیگر ورثه را اقل حصه آنها بدینجهت است قول حسن رحمه الله و این قول صحیح
 محمد رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله هم بر روایت هشام مروی است مگر قوی ندارد بلکه قول قوی از ابو یوسف رحمه الله است که در
 حمل بر جهان فتوی شد بر روایت خضات مروی شده که حق یک خسته یا حق یک سبب هر چه اکثر باشد برای حمل باید نهاد و باقی
 ترکه ورثه را باید داد لکن در اینصورت گرفتن قبیل از ورثه ضرورت تا که آن قبیل بجز نقصان حق حمل بعد ظهور و تولدش
 نماید یعنی اگر از حمل زاید از یک لید پیدا شود قبیل تنقیای حق این اولاد از ورثه کند و بجز نقصان اولاد نماید و سبب ششاشتمین است
 که برای حمل حصه و ده کر نهد شود و دیگر اصل حصه آنها اگر وجود و عدم حمل را در زندید و تنقیص نصیب آنها عمل نبود باید ورثه آنها
 حصه ورثه با آنها بدیند و باقی را امانت گذارند و اگر بعد قول نقصانی در حق سوا لید واقع شود از ورثه آنرا بازستانند
 زوجه بیعت است حامل اگر زوجه بیعت است اکثر یا کمتر ترکه است زوجه بیعت است عدت
 وارث بیعت و اقرار بیعت مورث شان هم آن که در آن زوجه بیعت اکثر عدت یا کمتر از آن که در آن عدت
 وارث و مورثش مانده اند بعد مردن علق آن بشما یعنی هر گاه یکی از ورثه حمل باشد باید دید که این حامله گلشن
 احمد الورثه باشد زوجه بیعت است یا زوجه کسی دیگر از اقربای میت است پس اگر حامله زوجه بیعت است و وقت ششم اکثر عدت
 یعنی بدین سال نزدیک چهار سال زوجه شافعی در یک سال زوجه امامیه بزرگ یا کمتر اکثر عدت خواهد شد و این هم در آن

ست که شالرجع خبریات باشد و آنجا بعد از تقسیم مسئله خنثی بماند و هر چه در آنجا باقی ماند از آنجا بکشد
 یکا تصحیح نماید و باید که در آنجا که باقی ماند از آنجا بکشد و اگر تامل است یکی
 از این هر دو مسئله است که تامل است یکی را در مجموع دیگری بزند و حاصل ضرب هر یکی درین دو صورت
 که توافق و تباین باشد عین تصحیح مسئله شمارند پس سهامیکه از ذکر است او حصه هر کس است ای خوشنود
 زن تصحیح که نوشت است و توافق بوقت ضرب نکوت بعد از آن حصه نوشت گیر زن تصحیح حالت یکصد
 یا بوقت توافق است اگر حاصل ضرب هر دو حال ده هر وارث از نصیب او هر چه کمتر بود ازین هر دو
 فصل هر وارثی نگداری مستحق را بوقت بسپار همه باقی پیش ظهور و له ده پوی که جمعی باشد
 و بر بوقت بعضی از آن باقی را بر اربابان برسان چون از قاعده تقسیم مسئله فرام حاصل شد طریقه استخراج
 سهام هر دو حالت بیان میکند که بعد از تصحیح مسئله سهامیکه از مسئله ذکر است حل بجهت هر کس رسیده در کمال تصحیح
 از تقدیر نوشت حل قرار یافته است ضرب باید کرد اگر میان هر دو مسئله تباین باشد و اگر میان هر دو مسئله توافق
 است در وقت اینجانب نوشت ضرب و در نکوت بعد از آن سهامیکه از مسئله نوشت حل هر یکی از نوشته بیدار کمال تصحیح حالت یکصد
 مسئله تباین است باشد و در وقت تصحیح حالت ذکر است اگر تباین توافق است ضرب کنند و در حال ملاحظه کنی بیشتر نمایند
 پس هر وارثی از هر دو حصه او هر چه کمتر بود بدین فصل حصه تاثیر زنده هر وارث را نگاه دارند هر که مستحق آن فصل باشد بوقت
 وضع حل ظهور و له آن فصل را بوی سپارند باین تفصیل که تمام باقی تر که از حصه حل فصل حصه ورثه بود و بیکه از حل پیدا
 شده بدیند اگر آن ولد مستحق آن همه مال باشد و اگر ولد مذکور مستحق بعضی از آن مال است آنقدر بوی رسانیده باقی را بر اربابان
 مستحق آن برسانند و هر قدر فصلی که از حصه هر کس موقوف ظهور و له بوده باکس بدیند که اگر شخصی باند یک حق
 هم زن حامل و مادر پنهان بود و حل در شماره مرد و بخت از نسبت و چار باید کرد و در بود در شماره زن و
 صحت از نسبت و بخت و آنجا بوقت یک ن بجهت دیگر و دو صد و شانزده شماره بدی نسبت چار نیز حاصل
 حصه کمتر زن حامل هر یک از والدین را برسان سی و دو و کمتر از حصه شان سی و نه هم و حق دختر
 که همین است حصه کمتر یکصد و پانزده که می مانند منقسم بعد وضع گردانند هر گاه از بیان ضابطه تقسیم مسئله حل پخته
 آمد مثالی برای توضیح بیان کرد که اگر شخصی دوازده یک دختر و یک زوجه حامل بود و مادر باقی ماند پس اگر حل در شماره
 باشد در صورت بسبب اجتماع یک شصت و دو و صد مسئله از نسبت و چار تصحیح باید کرد و حق زوجه و چار حق هر یک از اربابان
 و سیزده حق دختر و حل لکن نصف الانثی است و اگر حل در شماره انثی بود در صورت باجتماع یک شصت و دو و صد مسئله و در
 مسئله نموده گردید و اصل نسبت و چار و عمل بسوی نسبت و بخت باشد حق زوجه و بخت حق اربابان و شانزده

حق بنت و حل است و در میان هر دو سکه توافق ثالث است و ثلث سکه اول هشت و ثلث سکه ثانی نه باشد پس در حق
احد سکه‌ای را دو سکه دیگر ضرب کرده و دو سکه ششازده حاصل ضربین ششازده و این حاصل ضرب سکه تصحیح پذیرد و
سهام زوج را از سکه دگورت چون در نه که وفق تصحیح انوش است ضرب کنند بست و هفت میشود و چهار سهام هر یک از
ابوین را از سکه دگورت و وفق تصحیح انوش ضرب کنند سی شش میشود و همچنین سه سهام زوج را از سکه انوش در هشت
که وفق تصحیح دگورت است ضرب کنند بست و چهار می شود و چهار سهام کلواحد ابوین را از سکه انوش در وفق تصحیح دگورت
کنند سی و دو میشود پس بست و چهار که حصه کثران حاصل است بوی بدیند و سه سهم از اکثر حصه سی و یک و موقوف داند
وسی و دو که اکثر حصه هر یک از والدین است بهر یکی از آنها برساند و چهار سهام فضل حصه هر یکی از آنها بر تولد و دو موقوف داند
و چون بر فرزندان سهام چهار این یا چهار بنت هر چه اکثر باشد باید نهاد و اینجا حصه چهار این اکثر است و اگر سینه و باقی از سکه
دگورت را بر چهار این و یک بنت تقسیم نمایند حق هر این دو سهم کامل و هشت شش و حط بنت یک سهم و چار شش باشد پس این
حصه و مقرر آورند که وفق تصحیح انوش است ضرب کرده حاصل ضرب را که سینه و میشود و حق و قدر بدیند که حصه کثر و مقرر شود
و ششازده و همین سینه و است و بعد تقسیم این سهام یکصد و پانزده سهام که باقی میماند از بعد از دفع حل تقسیم گردانند و بنده سهام
در صورت اصل سکه از بست و چهار است که هر دو تصحیح از یکصد و بست ضرب اصل سکه و پنج که عذر و س بنت و این شد
چهل از آن با ابوین و پانزده بر زوج و سینه و بنت و مقرر و باقی چار و وفق و این برای حل نگا دارند متولد شود و اگر دختر
و احده یا نه و احده اکثر جمله ما بقی که موقوف است بدو نصیب نباتات موقوف است بدیقه تقسیم برشته موجود و موقوف
مال باقی بجهت حل احتمال چند صورت است یکی اگر اصل دختر یا احده یا اکثر از واحد متولد شود و در صورت تمام مال متولد
چون عاقل باشد و متولد شود و حصه نباتات متولد و بنت سابقه موقوف خواهد شد بر آنکه در صورت حق نباتات و ثلث است و آن
از سکه انوش است ششازده و دو و چون آنرا در هشت که وفق سکه دگورت است ضرب کنند یکصد و بست و هشت حاصل میشود
و همین قدر در هر یک سکه بعد از اسی صورت ابوین و زوج باقی بود که سینه و از آن به بنت و آن یکصد و پانزده نگا داشته بود پس نیز
سهام حق بنت سابقه را یکصد و پانزده و موقوف پنج کرده و سهم یکصد و بست و هشت را بر این نباتات علی السویه تقسیم نمایند و
طریقه تقسیم همان است که اگر سهام آنها بر دوس تقسیم شود و موقوف پنج و سکه دگورت است و موقوف پنج را و بصورت نباتات
کل دوس را و کل تصحیح سکه ضرب کرده از حاصل ضرب تصحیح سکه در هشت تقسیم کنند و از آن مابقی سینه و سهام
باشد سابقه موجود را با پنجاه و دو که موقوف بوده شامل نموده مجموع شصت و پنج را بر نباتات بطریقه مذکور تقسیم نمایند و سینه
تکثیرین که با ایشان ششازده و دو حصه نباتات می باید لکن چون در فرزندان ایشان حول جایز نیست نقصان نباتات جائز نیست
و شود از حل گیرند یا فوق یک یا یکی بود و تمام پس باقی سه سهم زوج بر آن بهر ابوین هم چهار چار حق است و بقیه کن
که با بکل بر اولاد تقسیم نموده با احتمال دو هم است که اگر اصل سینه پیدا شود و آن پسر فوق یک باشد یا یکی تنها بود و سینه و

از باقی موقوف سهم فصل حصه و وجه بود برای نوجوانان است و بنت حصه کامل می شود برای پدر و مادر نیز چهار
چهار سهم از آن باقی برآید یعنی چهار از آن باقی که فصل حصه پدر و چهار فصل حصه مادر است به پدر و مادر و پدر و مادر تا سی شش سال
حصه هر یک از اوین شود بعد از آن حق بنت را که سینه بود با بقیه که یک صد و چهار باشد یکجا کنند و یکصد و هفتاد باشد
بر اولاد لکن در ضعف الانثی تقسیم نمایند و در صورت انکسار بطریق مذکور تصحیح نمایند و زوایا سیه بقیه را بشمول حصه بنت که بیست
شصت و پنج باشد بر اولاد لکن در خط الانثین قسمت کنند و بر دو حل میت سبطین و دو حق والدین و هم حق زن و از پنج و شش
بر تولد بود پس بدو حق دختر موجود و بهر حل نصیب پنج و نود و از آن حصه نصیب بنت شود و با بقیه نه حق عصوبت و آن حصه به
بنت اب با و برسان و حالیکه احتمال سوم میکنند که اگر حل میت سبطین پوشیده بود که عین تولد موت او ظاهر شد پس
حق والدین که چهار سهام فصل حصه هر یک از اب و ام و حق زن که سه سهام فصل حصه است بوده آن سال را یکصد و شصت و شش بر تولد بود
مستور و کشته بعد از آن حق بنت واحد موجوده را که نصف است به بند و چوبی و زیاده سهم دختر موجوده رسیده است برای محمل
نصف که فرض بنت است از آن سه سهام موقوفه و پنج نصیب بنت میشود یکصد و شصت که نصف دو صد و شانزده است بنت
بر سر و باقی نه سهام از مال موقوف که حق عصوبت است بهر باید رسانید که حصه بمانست و زوایای اثنا عشره بهر
صورت ظهور میت از حل گیل شصت سهام که نصف یکصد و شصت باشد برای بنت نموده با بقی پنج را بر اوین و بنت بقاعده
روی و رسانید بدانکه اگر با حل و ارثی باشد که حل و علی و ثقیفه و تبدیل حق او ندارد تمام حصه اش بوی بد بند مثل پدر و زوج
حامله و سپهر که حل را در تغییر سدس پدر و شش و وجه و علی نیست و اگر و ارثی گذشته است که در یک ازدواج ذکر است و انوش حل
محبوب از میراث تواند گردید چنین وارث را تا زمان تولد چوبی بد بند مثل زوج حامله و اخ یا عجم میت که بصورت تولد
ابراخ و عجم از میراث محروم خواهد شد بیا ن موقوفه و وارث کس نمیشود و موقوفه و وارثش نیز کس نخواهد بود و مال
او را نگاه باید داشت و متنی زنده بایدش الحاکم است و اختلافی بر قهر نیست و فوق صیغ یکا که ده یا میت چون از اولاد
او نماند کسی حکم مرگش نموده اند سبی بعضی گویند که زوم سیلا و چون نود و یکصد و نه کم نه زیاد و حکم مرگ او بود و اولی
علم است همین فتوی و موقوفه عبارت از شخص غایب است که خبرش منقطع شود و حال حیات و ماتنش معلوم نباشد
بعکس نیست که در احتیاق مال مورث خودش بمنزله میت است و وارث کسی نمی شود و در حق مال خود مثل حیات
که وارث مال او نماند معنی کسی نخواهد بلکه مالش را نگاه باید داشت تا مدتی معین او زنده باید الحاکم است و زوج اش را نیز
بیت حکم تزوج نیست لکن اختلافی در مدت مذکوره مرویست ابو یوسف رحمه الله گفته که یکصد و پنج سال از وقت تولد او
و در اکثر روایات از وی یکصد سال آمده گویند که محمد بن مسلمه بر همین روایت فتوی میداد لکن چون خودش یکصد و هفت
سال زندگانی کرد و مقرر خطای خود گردید و محمد رحمه الله گفته که مدت یکصد و ده سال از زمان سیلا و موقوفه است و حسن بن زیاد
از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که از بیست و یک سال و از بیست و یک سال است و سبی از علما حکم مرگش از وقت نموده اند

و اگر
و اگر

که از اقربان و اشغال اولسی زنده ماند و پیشتر از طایفه الر و ابیه و بعضی معتدین گویند که چون از وقت تولد نو سال بلا نقصان
 و زیادت بگذرد حکم برک مقتود اولی باشد و علمای بعضی قول اخیر فتوی داده اند و بنسب امامیه در مدت انتظار مقتود اختلاف یک
 ست از چهار سال و ده سال و دو سال صد سال یکصد و شصت سال لکن ایش و احوط انتظار ناعدت است که اشغال
 و اوقانش زنده نماند **مال مقتود** جمعی الا اعلام و دانسته وقت اجتماع امام و یک سال مال موقوفان او و حصه او و بارای شیخ
 چونکه در پیش نشد حاصره حکم گشتن شرع نند صادره باشد آن اشغال او و میرید که دم حکم بزر عمر خورند بود مالی که بهر
 موقوف به ساز بر و ارت کسی مصروف که زیاده و کم و بی مصرف و مال در حقیقت بود یعنی جمعی از علمای اعلام تقسیم
 مقتود را بر اعتبار امام وقت و قاضی عهد موقوف داشته اند که هرگاه حاکم وقت بدانکه تا این مدت اشغال مقتود زنده نماند
 ماند مالش بر ورشته اند و تقسیم نماید همین است مذنب امام شافعی رحمه الله مال مقتود را اگر چه بر اعتبار امام موقوف داشته اند لکن از
 مال موقوفان مقتود قبل نقضای مدت انتظار مقتود فوت شوند حصه مقتود بدارند و مثل حل هر کسی را که مقتود واجب خواهد
 آنکس محرم خواهد گردید خواه بجهت حرامان بجهت نقصان بورنه دیگر اقل نصیب آنها خواهند داد و هرگاه که مقتود در مدت انتظار
 حاصره نشد حکم مرگ او از طرف حاکم شرع صادر گردید مال ذاتی مقتود و آن و از آن مقتود خواهند بود که وقت حکم گشتن شرع
 بر خورند یعنی زنده اند و مالیکه از برای مقتود از ترکه مورثش موقوف بود بر ورشته اشخص مصروف باید ساخت که از ترکه او مال مذکور
 برای مقتود موقوف بود یعنی آن مال را بر ورشته مورثش چند بالا اتفاق بین افریقین مانند حل که اگر سیت پیدا شود
 که برایش نهاده اند بر ورشته موجوده در هند **اصل تصحیح مسئله** که در آن چیست مقتود و انقیاد نیان در زنده مقتود
 بلیه بر اول به تصحیح مسئله محل بعد از امش گرفته از اموات به تصحیح کن بحال وفات بنسبت هر دو مسئله بگوید ضرب تصحیح محل
 شمرده یعنی قاعده تصحیح مسئله که احاد و ورثه و آن مقتود باشند چنین است که اول مقتود را زنده فرض کرده تصحیح مسئله محل آمدند
 و بعد از آن مقتود را از اموات گرفته تصحیح مسئله بحالت وفات مقتود کنند و نسبت هر دو مسئله ملاحظه نمایند و ضرب این هر دو
 مسائل با هم تصحیح مسئله غیر مثل حل شار یعنی بصورت تامل و داخل کتابی و با کثر نماید و بحالت توافق و تباین هر دو مسئله
 و فوق یکی در کل دیگری در کل یکی در یکی ضرب نموده حاصل ضرب را تصحیح مسئله شمارند پس هر چه بر کس ماند
 مسئله وفات مقتود رسیده در فوق مسئله حیاتش با کل آن ضرب کنند و آنچه هر واحد از مسئله حیاتش یافته در فوق مسئله
 وفاتش با کل آن ضربند حاصل هر دو ضرب هر چه کمتر باشد بوارث موجوده بیند و باقی را بطور حال مقتود موقوف و از
 بعد از مالش ببرد که مستحق بقیه قوه باشد بوی به بیند بالا اتفاق بین افریقین مثلاً زنی مرد و زوج و دو اخت اعیانیه حاضر
 و یکس از غنیمی رفته و گذشته بتقدیر حیات مقتود بود و نصف که فرض زوج سه مسئله اند و باشد یکوی زوج و یکی از حق خاندان
 است و چون این یکس از غنیمت نیست رُوس را در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح از هشت نمایند چار از زوج و دو
 باقی یکس از غنیمت و موقوف بر فرض حیات مقتود یا اجتماع نصف با ثلثین حق ثبات مسئله از شش باشد و عمل به هفت تصحیح

اول را بوجه تبیین و ثانی ضرب کنند و از پنجاه و شش که حاصل ضرب است بهیچ مسئله برانند برای زوج از مسئله حیات چهار
 بود و بضرش مسئله وفات است و شش حاصل میشود و برایش از مسئله موت سه بود و بضرش مسئله حیات است
 و چهار میشود و برایش قتل است بوی بدین و برای هر دو اخت از مسئله حیات دو بود و بعد بضرش مسئله وفات چهار میشود
 و برای آنها از مسئله مات چهار بود و بعد بضرش مسئله حیات سی و دو میشود پس چهار و که اقل نصیبین است آنها داده شود بانی
 بجه از تصحیح با انتظار سقوط و نگا دارند پس اگر بزرگی سقوط پی برند زوج چهار سهم باقی وی بدین که است و شش کامل بوی بد
 و چهار و بانی ماند حق سقوط دارند و اگر حکم موت سقوط نفاذ یا بد زوج را چیزی ندیند بلکه تمام بجه و موقوف بهر دو اخت بماند
 و نزد امامیه بهر صورت مسئله زو و تصحیح از شش است چهار از آن زوج و هند و و حق اخ سقوط دارند
 و دو و ختین مانند و بصورت ظهور موت سقوط و حقه سقوط بحالت نبودن و انی دیگر ختین ختین چنین رسد بیان مرتده
 میرد و کشته اگر شود مرتد یا کثرت بدار حرب شود کسب اسلام و پیش هر دو دان حق و ائمان اسلام او
 مذنب صاحبین است همینز لیکت و امام اعظمین هر چه کسب حال بدست تو موضعش بیت مال است اشی
 شافعی گفت است بیت المال موضع مال کسب هر دو حال هر چه بعد لحوق کسب فنی بالاتفاق خواهد بود بد
 مرتد است که از اسلام گرد و و بعد ایمان کلمات کفر زبان آورد و حکم مرتد است که اگر مرتد بحالت ارتداد بمیرد یا از دست کسی
 کشته شود یا از اسلام گرفته بدلا حرب بجن شود و قاضی اسلام حکم حاق آن بدار حرب نماید پس آنچه در حالت اسلام و در حال
 روت کسب نموده مال آن هر دو حال حق و در شیعه است همین است مذنب صاحبین همما الله لیکره نزدیک امام
 اعظم دین ابو حنیفه رحمه الله هر چه در حال روت کسب نموده جای موضعش بیت المال است و هر چه در حال اسلام کسب کرد
 لابد حق و در شیعه لایق او باشد و امام شافعی فرموده که موضع کسب هر دو حال از اسلام و روت بیت المال است پس مال
 مرتد را داخل بیت المال نمایند و مرتد هر چه از اموال بعد حوق بدار حرب کسب نموده است آنهمه بالاتفاق امام اعظم و حنفین
 و شافعی رحمهم الله فنی یعنی غنیمت مسلمانان باشند و بورت او نمیشد زیرا که مسلم از کافر حربی و ارث نمیشود و آنچه مرتد است
 در هر حال بد و ارث مسلم بر او آئمال یعنی مالیکه زن مرتد مالک نیست و در هر حال امی خواهد و حال اسلام کسب نموده
 یا در حال روت حاصل کرده بعد مرش و ائمان سلیمین می آن مال خواهند یافت زو امام ابو حنیفه و اصحاب وی و در حقه
 فرق در مرتد و مرتد نیست که بر مرتد بعد ارتداد تا سه روز عرض اسلام نمایند اگر قبول اسلام کرد و غیما و زنا و را یکشنبه پس مسلم
 مستثنی است از روت او است که بجز روت مالک کرده از نیابت که کسب حال روتش نزد امام ابو حنیفه رحمه الله بورت
 نمیدارد اگر چه ادای دیون و سانش را کسب هر دو حال لازم باشند و مرتد اگر از ارتداد برگرد و حکم قتل او نیست بلکه او را خواهند
 تا توبه نماید یا بمیرد پس کسب هر دو حالش از مالک و باشد و بورت مسلم او رسد و اگر مرتد طاعت بدار حرب شود حکم مالش و مال
 مرتد یکی است چون از میان معروثیه مرتد و مرتد پرداخته آمد به بیان و ارثیت هر دو پرواخته میشود و سه بر زن و مرد

بیان مرتد

شود و مرد و وارث هیچکس نمیکرد و هر مرد ارثیه حمله اهل بلد پس توارث میان آن باشد یعنی هر زن و مرد که از اسلام
 گردود و مرد شود و ارث احدی از مورثان خود نمیشود و مسلم باشد یا نه مثل او و هر یک صورت که اگر حمله اهل یک بلد
 مرد شوند پس توارث میان جاری خواهد شد که هرگاه کسی از آنها بمیرد و ارث او با قریبی موجوده او اگر چه مرد باشد خواهد
 رسید و نزد علمای اثناعشریه می باشد و مرده خواهد طری باشد یعنی هر کلام انعقادش احد الا باین او مسلم بود و خود در بعد باغ از
 اسلام برگشته و خواهم بلی که اول از لغو برگشته و مذنب اسلام اختیار کند بعد از آن از اسلام برگردد و میراث وی بوزیر مسلم
 اگر چه القایه باشد خواهد رسید و بوارث کافر که اقرب بود نخواهد رسید مثل مذنب اهل سنت و بصورت نقدان و ارث مسلم
 مال مذنب مختار ارث امام زمان است چنانچه نزد اهل سنت موثق آن مال بیت المال است و از اینجا لازم آمد که مرد و وارث
 هیچکس سلبی علم و مردنی تواند شد و با وجود ارث و تمام اهل بلد توارث میان آنها جاری نخواهد شد لکن مرد و وارث کافر تواند شد
 و مرد بطری نزد ایشان مجر و ارث او واجب القتل است و مرد بلی بعد احوال تا سه روز یا تا آن زمان که رجوع او بسوی اسلام
 متیقن باشد لکن در اینجا خلاف اهل سنت است زیرا که نزدشان حکم قتل مردی که اسلامش تمیمی بود نیست و درینوقت زوجه و یتیم
 ارث او میان فریقین اختلاف نیست **بیان اسیر سلبی** را اگر گرفته بنده کافران سوی و اگر حرب بنده تا زمانیکه مسلم
 است اسیر و حکم او عین حکم مسلم گیرد و نگشت از طریق اسلام و عین مرد شناس در احکام و از اینجا که اسیر را در یک صورت
 حکم مفقود و جل است لهذا بیان احکامش ضرور افتاد پس میگوید که اگر مسلم را کافران گرفته سوی و اگر حرب بنده تا زمانیکه
 اسیر مسلم است حکم او عین حکم مسلم باید رفت که وارث مورثان خود و مورث و ارثان خود میشود و اگر اسیر از طریق اسلام برگشت
 و مرد شد احکام او عین احکام مرد شناسند با اتفاق فریقین چنانکه گذشت **کفر اسلام و کفر نیست خبر و هم ز موت و**
حیات نیست اقرب پس سیرت و چنین هنگام مثل مفقود و در همه احکام به معنی اگر از اسلام و روت اسیر اطلاعی نیست
 و از موت و حیات او نشانی نیاید نیست و زیوت اسیر و همه احکام مثل مفقود است با اتفاق بین فریقین هرگاه اسیر
 حکم مفقود باشد پس مالش را تقسیم نباید کرد و زوجین را ترجیح باو گیری نمیرسد تا زمانیکه حالش و زیانت نشود و اگر ورثه
 این و عوی روتش نمایند عوی شان مقبول نخواهد شد مگر آنکه دو مسلم عادل بران اداسی شهادت نمایند و آن صورت البته
 قاضی را میرسد که حکم با فراق زوج و تقسیم مال وی نافذ نماید **بیان حرق و غرق** جمعی از اقربا که با هم شان
 از قربت توارث است عیان بهد نفع آنجا عفرق شدند و یا جمعی بکلی حرق شدند و یا بجمعی از آنها حرق شد و بجمعی از آنها حرق شد
 سبق مرگ کس مفوم بهر قریبی که او بقید حیات بهست و ارث شود ازین اموات به نشود و ارثی کی و گیرد برین جای
 به حسب اکثره یعنی جمعی از اقربا که با هم قریبی و شفقند که سبب آن قرابت یکدگر و ارث تواند شد آنجا عفرق شد
 که در یک کشتی بودند و آنها را غرق گونید که منسوب بغرق اند یا جمعی آنها مبتلاسی حرق شدند که در خانه بودند و خانه را آتش
 گرفت و آنها را حرق گونید منسوب بحرق یا با افتادن یخی یا دیواری بر سرشان هلاک گردیدند و آنها را می منسوب به منسوب بهم

بند

بیان حرق و غرق

و همچنین اگر در سوره گشت نشانی در بابی عام مرود باشد بجمیع انجمنان معدوم شدند که سبقت مرکب کی بر دیگری کسی را منتهی گشت
پس حکم این جماعت است که هر کس از اقربای نشان که او بقصد حیات است و ارث این اموات خواهد شد و ازین جماعه اموات کی است
و دیگری نمیشود و مذهب اکثر صحابه چنانچه از ابو بکر صدیق رضی الله عنه در تورت اهل یاسه و از عمر فاروق رضی الله عنه در تورت اهل طاعون
جمعا س از علی رضی الله عنه در تورت مقتولان جل و ضعیفین و از عثمان بن عفان و زید بن ثابت رضی الله عنه و قانع مروی شده
و مختار اکثر ائمه دین از ابو حنیفه و شافعی و مالک رحمهم الله همین است و همین فقه اندطامی اثنا عشریه در مالکان بحرن و
مالکان حنفی الا نکه که عبارت از موت بلا سبب خارجی است و مالکان با مرض و باید و غیره **لیک** توفیت از علی و
ز ابن سعود هم شده مروی که هم وارث اند این اموات و در تسامی که در شتند بذات و هر چه با هم رسیده زین میراث نیست
با یکدیگر محل تراش یعنی اگر چه از جناب مر تقوی و این خود منی اند و نایز اتفاق صحابه یکبار در موت لک یک تولی که هم از جناب علی
و عبدالل بن جهور منی اند و نایز طریقه مروی شده که این اموات در متاع ذاتیه خود بالذات ارث یکدیگر هستند که از هر شتگاه که ملک ذاتی بر شخص
اموات است دیگری ازین اموات که توارث میاید آنهاست بارت خواهد رسید و نه آن میت ارث شود یا با غیره و از احیاء اموات آنچه ازین
یکدیگر در حصه هر یکی ازین اموات رسیده آن مال موروث محل ارث یکدیگر نخواهد بود و زنده وارث مال ذاتی خویش را نمخواهد و همچنین است
مذهب امامیه در تورت که سانیکه لغریق یا به هم مملکتی و دفعه بمیرند و سبق یا اقتران موت احدی از آنها را در تورت
ناباشد و علاقه تورت از جانبین بود زیرا که بصورت علم تقدم و تاخر موت موخر و ارث باشد و بصورت ادعان
اقتران موت احدی از جانبین دیگر می نوجوب شد و بحالت عدم توارث از جانبین شل و در بدو غریق که یکی از ان حصا
و لد است با هم متوارث نگردانند و طریقه تقسیم زواین فرقه آنست که اولاً اقوی را میت و اضعف را وارث میکنند و
بعده آن بالعکس می نمایند مثلاً پسر و پدر دفعه غرق شدند از ورثه پسر غریق زوجه و یک ابن است و همچنین از وراثت پدر
غریق زوجه و یک ابن است و ترک پدر غریق یکصد و سبست و میراث دنیا و ترک پسر غریق چهل و میراث دنیا و میراث
بر مذمب اکثر اشهر ترک هر یکی جدا گانه تقسیم کرده از ترک پسر غریق شش و شش و دنیا است و زوجه باقی چهل و دو پسرین
بدهند و از ترک پدر غرق شده شش که شانزده دنیا است و زوجه و باقی یکصد و دوازده و پسر زنده او و رساننده بنا بر تورت
ثانی که مختار امامیه است اولاً پدر میت و پسر او ارث قرار ده شش ترک اش که شانزده دنیا است و زوجه او و دهند
و باقی را میان هر دو ابن حی و غریق تقسیم نمایند چاه و شش و دنیا به هر یکی خواهد رسید بعد از ان پسر میت و پدر را
وارث فرض کرده سدس ترک اش که میراث دنیا را مال ذاتی او باشد و حصه پدرش رساننده از ان کی بزوجه و میراث
به پسر زنده پدر غریق رسانند و شش ترک که پسر غریق که شش دنیا باشد و زوجه و باقی سی و چهار دنیا به پسر غریق دهند و چاه
و شش دنیا که از ترک پدر غریق میراث پسر غریق رسیده شش شش که هفت دنیا باشد و باقی چهل و نه دنیا به پسر او رسانند پس
بزوجه پدر غریق هفده دنیا و به پسر زنده اش شصت و سه دنیا و بزوجه پسر غریق سیه و نه دنیا و به پسرین هشتاد و سه

[illegible]

و نیار میزند چنان که اگر بر سر دو برادر خانه بنشیند و هر یکی را در یک دست و موی که کشند و تر که هر یکی نو و نیار است درین سلسله ضرب
اشترار تر که هر واحد سدس آن که پانزده و نیار باشد و هر یک نصف آن که پل پنج و نیار بود و بجز هر یک و باقی سی و نیار
سوی هر یک بدیند و بقیه ماسیه و بنویسد و تقسیم تر که هر یکی برادر و دختر و خواهر داشته که وجودت نزدشان حاجب اخوة
ست و موی هم با وجود و ارث نسبی ستمی چیزی نیست لکن بروایت ثانی از جناب مرتضوی و ابن سحر و اولاد که کرامت مبارک
اصغر و ارث خود و تحت نیار رسد نصف هم و بنت رسانیده سی و نیار باقی برادر اصغر دهند و همچنین از تر که برادر اصغر بعد از
نقیب ام و بنت وی سی و نیار برادر که برسانند و ازین سی و نیار هر یک پنج و نیار و پانزده و بجز هر یک رسانیده ده و ده و ده و ده
هر یک بدینند پس مادر هر یکی را است و نیار و دختر هر یکی را شصت و نیار و موی هر یکی را ده و نیار می رسد و امد علم بالصواب
ختمه الکتاب و ختم شد بحکم محمد بن احمد بن ابی ابراهیم جریده سیاه و ارم اسید از ندای کریم که رسد خلق زمان نفع عظیم چون
از خیم شریک نظم خارج شد مگر بعض مسائل مستقلة این فن در خانه می پردازم خامه و آن شش است بر سه فصل اول
طریق تقسیم تر که بر ورثه و اوصیاء اگر فوت فوت نفاذ و وصیت از ثلث احتیاج بقوت عمل نیست که اصل سلسله را از سه فرزند
یکی از آن حق موسی له است و دو باقی را باقی سلسله ورثه ملاحظه کنند که کدام نسبت دارد اگر توافق است و بیخ سلسله را اگر تایید
ست کل تقسیم سلسله سه ضرب کرده حاصل ضرب مخرج سهام موسی له و ورثه شمارند لکن در صورتیکه وصیت برای اجنبی باشد
حصه احدی از ورثه خود نمایند و در شش بقا و وصیت اجازت دهند و بنویسند باید که تصحیح سلسله و ثبوت بقا تصحیح نموده و عده سهام
و ازنی را که برای موسی له بقدر حصه آن وارث وصیت کرده است تصحیح افزوده و مخراج تصحیح شمارند بطریق معمول تقسیم آن
شکلا شخصی یک زوج و یک پدر و یک پسر گزشت و برای عمو وصیت نموده که مثل حصه پسر با و بدین تصحیح سلسله را بست و چهار
سه سهام بر زوج چهار باب و بقعه بابین رسد پس بقدر بربست و چهار افزوده از سی و یک تصحیح سلسله شمارند و در صورتیکه بعض
ورثه اجازت نفاذ وصیت دهند و بعض آخر اجازت ندیند و بنویسند تصحیح سلسله خالی از دشواری نیست و طریقه اش مثل طریقه
تصحیح مسائل حل است که اولاً بقرض اجازت و وصیت تصحیح مسئل نمایند بعد آن بقرض هم اجازت وصیت تصحیح سلسله نمایند و در هر دو
ملاحظه نسبت نموده بصورت توافق و مخراج اجزاء هر کل و دیگر و بحالت تباین کل اجزاء هر کل دیگر ضرب کرده حاصل ضرب مخرج
هر دو سلسله شمارند و تصحیح نیز از سلسله اجازت کل سلسله عدم اجازت بصورت تباین و در وقتی آن بصورت توافق ضرب کرده حاصل
ضرب با و بدیند و سهام غیر مخیر از سلسله عدم اجازت در کل سلسله اجازت با و در وقتی آن ضرب کرده حاصلش بغیر مخیر و بدیند هر چه
ماند موسی له رسانند شکلا شخصی مرد و اب و ام و ابن و موسی له مثل حصه ابن گزشت پس بصورت اجازت جمله و ورثه بقا و وصیت
سلسله از تصحیح می یابد و بحالت امتناع اب و ام از نفاذ وصیت زائد بر ثلث تصحیح سلسله از سه شمارند و لیکن اگر امتناع تباین
یکی را در دیگری ضرب کنند و حاصل ضرب را که نو باشد تصحیح سلسله داند حصه هر یک از اب و ام را که از سلسله عدم
اجازت یک بود و بقیه آن در سلسله اجازت ده میشود و هر یکی بدیند و حصه ابن را که از سلسله اجازت چهار بود و بقیه

آن در کل مسئله عدم اجازت سی و شش میشود بوی رسانند باقی سی و چهار بوی صی له بدیهت صورتش را نیست
اصل مسئله بصورت اجازت نفاذ وصیت و تقسیم از ۱۰
تقسیم اخیر از ۹۰

این
اب
ام
موسی مثل حمله
۴
اصل مسئله بصورت منع وصیت زائد بر ثلث ۳۴ تقسیم از ۹۰
میان هر دو مسئله نسبت ۳۴

این
اب
ام
موسی مثل حمله
۳۴

فصل دوم در تعیین اصل شش و نه فیض که برای شش و نه از همان سمت تحریر یافت مسئله که ام صورت سه که شخصی مرد و زوج
حامله که شش اگر زن سپرد واحد یا فوق او واحد خواهد همه آنها ذکر باشند خواه مختلط مذکور باشند یا نه از ان زوجیت چیزی
نیاید و اگر یک دختر است حق نصف ترک باشد و اگر فوق واحد و زاید یک شت از ترک حق او باشد باجواب اگر زنی عبد خود را آزاد کرد و
با وی متحاکم کند بصورت تولد یک پسر یا فوق آن زوجیت ترک با اتفاق خواهد یافت و بصورت تولد یک دختر نصف ترک حق دختر
باشد و از نصف باقی شش کل حق زوجیت و سه شش بوالا زوج را خواهد رسید و در حالت تولد زاید یک دختر
ثلثان بدختران و دهنه و از ثلث باقی شش زوجیت و باقی بوالا زوج را دهنه و از ابل سنت و دین هر دو صورت نزد اما میباید زوج را از
شش چیزی نرسد و باقی بدختران رد کرده شود که نزدشان وجود و شش نسبی صاحب استحقاق و لایست اگر ولد مرد را بید
زوج با لاتفاق استحقاق کل ترک خواهد بود شش زوجیت و باقی بوالا مسئله در کدام حالت زن حامله اگر سپرد یا آن پسر از ترک میت و شش
تواند شد و اگر دختر زاید آن دختر از میت محروم باشد باجواب در صورتیکه میت دو دختر و عظم زن حامله برادر و دهنه شش مسئله از
دوازده بدختران و باقی یک برادر زاده بحالت ذکور حق عصوبت خواهد رسید و بحالت انوشت و ذوی الارحام حد و رشتند
باقی بجم که حصه است میرسد و نزد اما میباید و بصورت همه ترک حق دختران است مسئله اگر کسی را احد اورد نه عمل باشد کدام حصه است
ست که اگر سپرد شود چیزی یا آن پسر نرسد و اگر دختر زاید آن دختر داشت شود باجواب در انصوت که میت زوج و اب و بن و یک شت
و زوج پسر حامله بگذارد اصل مسئله از دوازده و بتقدیر ذکور حق عمل و سیزده و عمل و اگر چیزی نمی رسد که از ترک حق عصوبت
باقی نماند و بتقدیر انوشت کل عمل به پانزده سدس تقسیم که دو باشد نسبت الابن و ثلث شش دهنه و دین مسئله نزد اما میباید که عمل
نا جائز است تا به جم مسائل زاده است کل بهر دو صورت محروم و از اصل تقسیم سه زوج و دو بهر یک از اب و بن و پنج شش
رسد مسئله در کدام صورت اگر از زن حامله پسر نشود و از تمام ترک میت باشد و بن حامله چیزی نرسد و اگر دختر نشود

موسی مثل حمله
۳۴
میان هر دو مسئله نسبت ۳۴

دخترش و نصف باقی بر پسر و دخترش که نبره برادر اوست بصورت یکله و زو اما میسره جلّه که خود دختر دیگر میسرند مسئله
 یکی اندر برادر اعیانی در کدام صورت و ارث سه ربع مال میت و آن در کس متحق یک ربع تر که تواند شد ابجواب چون یکی از آن دو و او را
 با و دختر هم خود نکاح کند و آن زن بر نصف مالش بزوجیت و ربع آن بصورت حق اوست و ربع باقی حق برادر دیگرست بالاتفاق
 مسئله در کدام صورت از سه دختر میت یکی وارث ثلثین و دیگری وارث یک ثلث و سومی محروم از میراث باشد ابجواب
 در صورتیکه عدهی با حرم نکاح کرده و دو دختر مرد متولد شدند و بعد از آن با کتبی تزیع نمود و از وی یک دختر رقیقه بوجود آمد بعد از آن دختر
 از دختران حرمه اش پدر خود را از موالیش خرید پس پدرش مرد و در صورت میت حرمه شش رقیقه ثلث بقرض و ثلث بولا و بخت حرمه
 دیگر و ارث ثلث بقرض است و بخت رقیقه از میراث خطی نخواهد بود و زو اثناعشریه هر دو دختر حرمه تمام تر که بالاست که اقسام خواهند
 نمود و مشترک استخوان و لاند مسئله شخصی بمضه و دینار و مضه تن از زنان و ارثه مختلفه السهام گذشتند و گذشت یکدم طریقه میراث
 از آن زنان یک دینار میرسد ابجواب بطریقش آنست که میت سه نوحه و دو وجهه و چهار اخوات اخیانیه و هشت اخوات اعیانیه گذارند
 در صورت مسئله از دو زاده و حمل بمضه باشد و از هفت دینار متروکه سه حق هر سه زوجات و دو دینار حق هر دو وجهه و چهار
 هر چهار اخوات اخیانیه و هشت دینار حق هشت اخوات اعیانیه است و در صورت اثناعشریه که حمل را جایز نداشتند نقصان را با اخوات
 عاید گردانند پس بطریق نشان ربع مال که چهار دینار و یک ربع باشد بزوجات اربعه و دو دینار و پنج سوسه و دو وجهه و پنج و دینار و دوازده
 با اخوات اخیانیه اربعه و باقی چهار دینار و یک ربع با اخوات اعیانیه ثانیه مسئله خال اخیانی میت در کدام صورت و ارث از
 هم عیالیش واجب باشد ابجواب در صورتیکه برادر علقای شخصی از ام المومنین بعد از تزیع پسری گذشتند و گذرد پس این شخص هم عیالیش
 و همین ابن اللان که خال اخیانی است گذشتند میرسد هم اعیانی از میراث وی محروم خواهد ماند و ترکه اش با کلیه خال اخیانی که برادر
 زاده اوست خواهد رسید بالاتفاق مسئله کسی وصیت کرد که بعد گذشتنم از این جهان از اینانی خمس من بنده مال من
 یکی را دو دینار و سوسه بقیه مال و دو مین را چهار دینار و سوسه باقی سی و مین را شش دینار و سوسه باقی و چهار مین را شش
 دینار و سوسه بقیه و پنج مین را هر چه باقی ماند بدهند تا بهر یکی دوازده صحاح بلا کسر طبق ارث شش بر پسر نیمه مال چند و دینار است
 ابجواب بچهار نیا که بهر یکی از اینانی خمس ده دینار میرسد مسئله می تواند شد که یکی عم دیگری باشد و آن دیگر خال میرسد خود ابجواب
 آری اگر پدر شخصی با دختر خود پیشه خودش نکاح کند و از هر یکی از این باب پسری متولد شود این الاب هم علقای این الابن باشد و آن
 این الابن خال اخیانی این الاب بود مسئله امکان دارد که یک شخص هم عم و هم خال شخصی دیگر باشد و آن دیگر این هم عیال خال
 کسی باشد ابجواب بل اگر دو برادر علقای باخت اخیانیه یکدیگر تا مایل نمایند و ازین هر دو یک یک ولد متولد شود و هر یک یک برادر
 آن برادر دیگر هم علقای و خال اخیانی باشد و هر یکی از اولاد این هر دو برادر علقای این هم و این خال یکدیگر باشند مسئله
 شخصی این هم و خال دیگری می تواند شد ابجواب البته در صورتیکه از دو برادر اعیانیه برادر اکبر از بی ثقیل گفته و برادر
 اصغر با بریه برادر اکبر خود نکاح کند پس پسر برادر اکبر ازین بن فرزند بریه را که از ثمنه برادر اصغر بوجود آمد هم عم خال باشد و هم اب هم

مسئله شخصی اول فراپیش نمود برای حاجتی سیون رفت چون آخر روز با آمد کسی را پیشش زوجه خوشین مید پرسید که این بیت زکات
 که شوه بر من است و توند و او برستی یا نصورت اگر کلک الوتجست غنیو او تو بجزا بجواب نهم باین آیه که مروی خرقه و بالکلام خود آورده
 و ترک ازان بنده حامله گردید و یوم المیلا قبل وضع حمل بنده مذکور حاجتی رفته بود که پدرش وفات یافت و وارثی جز آن دختر نکند
 پس دختر مذکوره بالارث مالک غلام گردید و کاحسن قسم گشت بعد ازان بوضع حمل عدتش نقضی شد و هماندم با دیگر
 نکاح کرد و غلام را بدست منین بوج خود فروخت هر چند این مسئله از سایل استغریه بارش نیست لکن چون شگفت افزای طبع
 و حیرت اندازی اوهان بود و میراث هم تعلق داشت برای شیط خواطر سمت تحریر یافت **فصل سیوم** چون درین علم ضرورت
 ضرب قسمت بسیار است لهذا بعض قواعد آن در و اهل بخامه می سپارم **صل اول** بدانکه ضرب تکرار عدد نیست بشمار
 آحاد عدد و دیگر ازان پیش نوع است یکی ضرب آحاد و دیگر ضرب آحاد و عقود که عبارت از عشرت و سیات و الوت شتا
 سوم ضرب آحاد و مرکبات مثل یازده و دوازده و غیر ازان چهارم ضرب عقود و عقود و پنجم ضرب عقود و مرکبات ششم ضرب مرکبات
 و مرکبات برای دریاف قسم اول ازین اقسام تین شکت کافیت

صل اول فصل سیوم در ضرب

								۱
							۲	
						۳		
					۴	۹	۶	۳
				۵	۱۶	۱۲	۸	۴
			۶	۲۵	۲۰	۱۵	۱۰	۵
		۷	۳۶	۳۰	۲۴	۱۸	۱۲	۶
	۸	۴۹	۴۲	۳۵	۲۸	۲۱	۱۴	۷
۹	۶۴	۵۶	۴۸	۴۰	۳۲	۲۴	۱۶	۸
۱۰	۸۱	۷۲	۶۳	۵۴	۴۵	۳۶	۲۷	۹

و طریقه ضرب آحاد و عقود و مرکبات و غیر اینها بطریق ضرب آحاد و آحاد است که صورت احوال مضروبین را در آخر

ضرب نموده حاصل ضرب محفوظ و اشته مراتب مضروبین با هم جمع کنند و از جمله آن یک مرتبه را طرح نموده و اشتهای بقیه مراتب
مجموعه اول عدد حاصل ضرب نوشته و بعد از آن دیگر اگر باشد و در مرتبه مراتب باقیه تا قبل صف گذارند مثلش $\frac{۵۶}{۵۰}$
ضرب هفت در هشتاد که بعرض صورت اول در صورت ثانی پنجاه و شش میشود و مرتبه هفت یک است و مرتبه هشتاد و مجموع سه
شد بعد طرح یکی از آن و باقی ماند پیشش را در مرتبه دوم و ششم و پنجاه را بعد از آن و در مرتبه اول صف گذارند تا ششم یا هفت و شصت باشد
و همچنین بنویسند $\frac{۵۴}{۵۰}$ ضرب شصت و نه عدد که حاصل ضرب صورت اول در صورت ثانی پنجاه و چهار است و مجموع مراتب پنج است
استقامت یک چارمی ماند پس چهار که اول اعداد حاصل ضرب است و در مرتبه چهارم و پنجاه را بعد از آن و ششم و در مرتبه اول و ثانی
و ثالث اعداد گذارند ششم مجموع پنجاه و چهار نیز می شود و طریقه ضرب آحاد و مرکبات و ضرب عقود و مرکبات است که اول مرکبات
را و سطری نویسد و آحاد یا عقود را نیز آن مرتبه او نویسد و نیز آن خطی عرضی کشیده و اول آحاد یا عقود را در مرتبه اول اعداد مرکب
کرده حاصل ضرب را اگر کمتر از عشره باشد در مرتبه آحاد و نیز خط عرضی نویسد و اگر زیادتر از عشره بود آحاد و نیز خط نکاشته برای هر عشره
و احدی محفوظ دارند بعد همان آحاد یا عقود را در مرتبه ثانی مرکبات ضرب کنند و بر حاصل ضرب اعداد محفوظ افزوده آنچه حاصل
شود اگر مرکب است آحاد آن در مرتبه ثانی نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر در مرتبه ثانی مضروب فیض باشد اعداد محفوظ را
را و از آنجا نویسد و اگر چیزی از سابق محفوظ نباشد آنجا صف گذارند بعد از آن در مرتبه سوم همچنین ضرب کنند تا شش ضرب شش است
در چهار نیز اوستی و دو بنویسند $\frac{۲۰۳}{۲۰۴}$ و همچنین ضرب پنجاه و شش و نیز در شصت و هشتاد و پنج بنویسند
 $\frac{۸۰۶۵}{۸۰۶۵}$ و طریقی ضرب مرکبات و مرکبات بسیار است که در این طریقه شبکه است که شکلی مربع کشیده طول آن برابر
احد المضروبین و عرض آن برابر است مضروب آخر و درجات صغیر تقسیم سازند و هر مربع صغیر را تحت مؤثر و دوشکست کنند بعد از آن
را با بالای درجات فوقانی به طایفه مراتب نویسد و مضروب آخر بطرف چپ نگارند بطریقه عشارت بالای آحاد و بیات بالای
عشارت و الوف بالای بیات باشند پس صورت هر یکی از مضروب را و مضروب فیض را که از حاصل ضرب در مربعی
که مقابل هر دو است آحاد و ثلث زیرین و عشارت و ثلث بالای نویسد و در مرتبه که صغیر باشد درجات مقابل او را خالی گذارند و بعد
تمام شدن عمل جمع اعداد نماید هر چه در ثلث زیرین مربع تحتانی جانب چپ است و الا آنرا نویسد بعد از آن که مابین سطرها مورب
بالایش واقع است جمع کرده بطریقه جمع نگارند که اگر عشره حاصل شود مضروبهایش نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر مرکب حاصل
شود آحاد و در آن مرتبه گذارند برای هر عشره یکی محفوظ کنند و آنرا در سطرها فوقانی افزایند و اگر در سطری عددی نباشد آنجا بعد محفوظ نویسد
اگر باشد و نه صف گذارند و صورت شبکه نیست

	۹	۳	۶	
۵	۱	۸	۲	۴
۵	۲	۱۲	۸	۳
۵	۳	۱۵	۱۰	۵

کتابخانه عمومی مجلس شورای اسلامی - تهران

و فی تاریخ اتمامه من ایستقامت افاضه قرینتی الحامده ثلاث لایست قطع
 حست تسلیم سن فاسم لایت
 نام تاریخی این شرح تصنیف
 و الله دلائل العرف المحکم الطب علام علی القادر لهذا الجمع والت کیف خاص فی
 فکی تاریخ الفراع عنه ذهبت الشراف فجاء ما هو مطبوع الطباع ومقبول
 علمه سیاح التمدیج والتوصیف قط

شرح مجمل نسخه و کتب	شدمرتب چوب خوشن
از سر اسباط تاریخش	کفت قلمم ذالین الیوسف

خاتمه

ریخته ملک گوهرین ملک سر کرده و فوجیان مانجریو طبعان دوران حرکت نازک خیالی بر سر جانش موقوفی است

معامه کران من فزوان متکلی را سزاوارست که بمضمون آیه کرمش مشحون و لکن مثل خط الانشین صیب خود را بشمار
 فرمود و لغت قدسی اساسی غیر ری را لائق است که طای است خویش را بمودای حدیث شریف تعلیم الفیر
 و طبع با الناس فانه لغت علم هدایت نمود اما بعد درین زمان فرخی توانان کتاب را در
 اقباب قنای ایستاده معروف به شرح خط الفرائض محتوی مسائل و قوانین
 اهل سنت و جماعت و اما سیه اثنا عشریه از تصانیف فاضل کامل و عالم با ذل سلطان الحقایق
 جامع مقبول و مستقول حاوی فروع و اصول مستغنی عن الاوصاف و الممانه لومی محمد یوسف علی
 اتم فیضه که علت غائی این تصنیف شریف بنده گان جناب مستطاب فضائل و مکارم آفتاب فرخنده فراموشی
 و دستور اعظم اوزنک آری فرزند بنیاد مختار ملک شجاع الدوله بنیاد البغلی خان صاحب بهادر
 سلطنت جنگ و ام اقباله است در مطبع آفاق مرجع علی باب و الاخطاب معنی هم نازک خیال شرفیوس حدیث
 دولت گوهر شهباز بر شرفوت امیر ذی توقیر رئیس باکرم منشئی نول کشور صاحب حمید شیم حایه احتشام
 در پیرایه الطباع در کربشید الی کتاب مستطاب و در تألیف سبب نفع بخش و فیض رسان باد و از غایت شهرت کاشمش شرافیه الهی
 و در خشان بوده ثواب جزیل و اجر جلیل و در محال فرخنده قال نیکان جناب مع الاقباب

مُؤْمِنِينَ فَإِنَّكَ كَانَ مُسْتَعِظًا مُشْكُورًا اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذُنُوبَنَا وَامْحُصْ
 رَأْسَهُ عَمَّا رَزَقْنَا وَكُنْ لَنَا مُعِينًا وَظَاهِرًا وَاقْضِ حَاجَاتِنَا وَاشْفِ
 عَمَّا هَمَّ وَأَذَى دِينِنَا وَكُلِّ بِكَ مُجِيبًا قَرِيبًا عَلِيمًا خَبِيرًا
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا
 إِلَهُهُ وَتَوَصَّلْ عَلَيْهِ وَتَوَدَّ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ الْفِتْنَا وَمِنْ تَبِيعَاتِهَا
 أَعْمَا النَّامُوتِ يَهْدِي اللَّهُ فِرَاقَ مُضِلٍّ لَهَا وَمِنْ ضَلَالَةٍ فَلَا هَادِيَ لَهُ
 بِمَا شَهِدَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاشْهَدَ أَنَّ
 مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَيِّنَاتٍ وَنُذِيرًا صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى الْبَرِّ الْأَمَّامِ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ وَسَلِّمْ لِنَبِيِّنَا
 أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَنْتَ أَوْصِيكَمُ تَبَعُوا اللَّهَ وَالْأَمْرَ الْخَالِصَ عَلَى الْوَلِيِّ الْأَمْرِ
 الْأَخِيرِ كَلِمَةَ اللَّهِ وَأَحْسِنِ الْهَدْيَ هَدْيِي مُجِيبًا عَلَيْهِ الْخَطْبَ
 وَالسَّلَامَ وَاشْرَأْ بِمَنْ رَحِمْتَ تَالِهَا وَكُلُّ بَدْعٍ خَلَّاسَةٌ
 وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ رَضِيَ
 وَمَنْ لَعَنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ عَوَى رَبَّنَا اغْفِرْ لِمَنْ
 يَشَاءُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِسْمِ اللَّهِ تَالِهَا وَلَا يُجْعَلُ فِي قُلُوبِنَا
 غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أُمَّتَكَ رِجَالٌ خِيفُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
 شَمَائِلُ رِجَالٍ رَضُوا بِكَ عَلَى شَاقِّ قَوْلٍ قَالُوا وَاللَّهِ لَنَرَنَّكَ
 وَأَلَّا تَصَارَ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوكَ بَاطِلًا خُلُوعًا عَلَى الْخُلَفَاءِ
 الَّذِينَ اتَّبَعُوا الْمُحْدِثِينَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ صَاحِبِ السُّوْلِ
 اللَّهُ فِي الْخَارِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعُمَرُ الْفَارُوقِ قَامِعِ
 انْتِصَارِ الْكُفَّارِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعُثْمَانُ ذِي النُّوْرِينِ
 كَامِلِ الْحَيَاءِ وَالْوَقَارِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَاللَّهُ قَدِيرٌ عَلَىٰ مَا نَحْنُ بِمُتَّبِعِينَ
مُحَمَّدٍ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُ وَأَعْلَىٰ أَمْرُهُمَا سَيِّدُكَ الْيَسَّارُ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ
عَلَىٰ عَمَلِهِ وَعَمَلِ عَمَلِهِ الْمَكْرُمِينَ مِنَ النَّاسِ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَآلِ الْقُصَلِ الْبَاسِ أُولَئِكَ جَزِبُوا
بِاللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ إِنَّ اللَّهَ مَا يَدْرُسُ
الشَّكَاكِينَ الْقَادِرُ الْقُدْرَةُ وَفَقْدَنَا لِمَا نَحْنُ بِمُتَّبِعِينَ
وَأَعْلَىٰ آخِرَتُهُ وَآخِرَتُنَا مِنْ أَلْوَدَا لَللَّهِمَّ أَنْصِرْنَا
نَصْرَ دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَانصُرْنَا
مِنْهُمْ وَانصُرْنَا مِنْ خُلُقِ دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَاللَّهُ رَسُومًا وَلَا تَجْعَلْنَا مِنْهُمْ عِبَادًا وَلَا تَجْعَلْنَا
إِنَّ اللَّهَ تَامِرًا بِالْعَدْلِ وَالْإِسْلَامِ وَانصُرْنَا
وَنُصْرَتِي عَنِ الْيَمِينِ وَالْمَكْرِ وَالْبَغْيِ وَانصُرْنَا
تَنْصُرُوا وَتُكْرُوا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَلِيُّ
وَأَدْعُو بِكُمْ وَاللَّهُ قَدِيرٌ
لِي وَآخِرُهُ

[Handwritten signature]

[Handwritten signature]

This book was taken from the Library
on the date last stamped. A fine of
1 anna will be charged for each day
the book is kept over time.

